



نگاهی به رویدادهای تاریخی:



اسرار نهفته

شهادت امیرحبيب الله خان سراج الملة والدين به استناد "سراج التواريخ"

داکتر سيد عبدالله كاظم

سن هوزه - كاليفورنيا

جنوری 2017

د پانو شمیره: له 1 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

فهرست مندرجات

دبیاچه:

بخش اول:

معلومات مختصر در باره کتاب "سراج التواریخ" و مؤلف آن (صفحه 4)

بخش دوم:

شهادت امیرحبیب الله خان - یک معمای لاینحل (صفحه 9)

بخش سوم:

شرح قتل امیر در "سراج التواریخ" (صفحه 20)

بخش چهارم:

برگزیده هایی راجع به قتل امیرحبیب الله خان در مآخذ و کتب دیگر تاریخ (صفحه 73)

بخش پنجم:

شهادت امیرحبیب الله خان - یک توطئه بزرگ (صفحه 88)

بخش ششم:

توطئه قتل امیر و دست انگلیس ها (صفحه 105)

بخش هفتم:

کی و یا کی ها در اجرای قتل دست داشتند؟ (صفحه 117)

بخش هشتم:

تبصره ها، سؤالاها و جوابها (صفحه 125)

د پانو شمیره: له 2 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دیباچه

"گذشته چراغ راه آینده است!"

درباره تحقیق و بررسی موضوعات تاریخی کشور بعضی ها به این فکر اند که در شرایط موجود پیچیدن به این مسائل تاریخی لزومی ندارد و باید همه توجه مزید خود را به مشکلات روز معطوف دارند. به نظر این کمترین در جوار مسائل روز، تحقیق پیرامون تاریخ کشور نیز یکی از رسالت های مهم ما محسوب میشود، تا نسل جوان به حقایق تاریخی آشنا شوند. می گویند: "گذشته چراغ راه آینده است."

علامه اقبال در زمینه چنین می فرماید:

ضبط کن تاریخ را پاینده شو +++ از نفسهای رمیده زنده شو
دوش را پیوند با امروز کن +++ زندگی را مرغ دست آموز کن
رشته ایام را آور بدست +++ ورنه گردی روز کور و شب پرست
سر زند از ماضی تو حال تو +++ خیزد از حال تو استقبال تو
مشکن ارخواهی حیات لازوال +++ رشته ماضی ز استقبال و حال

د پانو شمیره: له 3 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بخش اول

معلومات مختصر در باره کتاب "سراج التواریخ" و مؤلف آن

قبل از آنکه به موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت به استناد کتاب "سراج التواریخ" بپردازم، لازم میدانم مختصری در باره مؤلف کتاب علامه ملاء فیض محمد کاتب و نیز راجع به چاپ قدیم و جدید آن کتاب نکاتی بعرض برسانم:

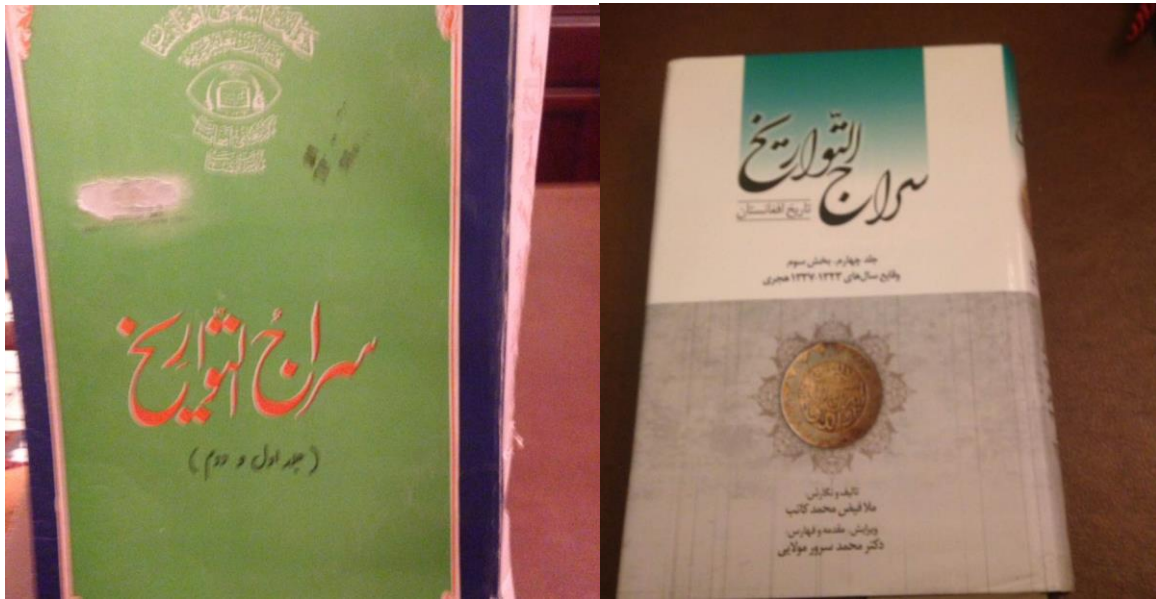
من با نام داکتر محمد سرور مولایی (فرزند مرحوم جنرال امیر احمد مولایی) از ورای نوشته هایش قبلاً آشنا بودم، اما سه سال پیش وقتی چاپ جدید "سراج التواریخ" در جمعاً هفت مجلد بدستم رسید و نوشته پرمحتوای مرحوم داکتر مولایی را خواندم که در باره زندگی علامه ملاء فیض محمد کاتب و نقد عالمانه کارهای باارزش او در بیش از 180 صفحه نگاشته و در آغاز "تتمه جلد سوم - سراج التواریخ" به نشر رسانیده است، آگاهی ام در شناخت شخصیت و اهلیت مرحوم کاتب - این بزرگمرد تاریخ نگار کشور بیشتر شد و به عمق افکار و توانائی او در نویسندگی زیادتر پی بردم. علامه فیض محمد کاتب فرزند سعید محمد خان که خود را از هزاره محمد خواجه میخواند، در سال 1279 ق (1241 ش) - هنگامیکه جنگ اول افغان و انگلیس در حال اشتعال بود، در غزنی چشم بدنیا گشوده و در سال 1349 ق (1309 ش) در کابل به رضای حق پیوسته و با نوشتن آثار گرانبها از جمله کتاب مستطاب "سراج التواریخ" نام خود را در تاریخ کشور جاودانی ساخته است.



زنده یاد مرحوم علامه ملاء فیض محمد کاتب - مؤلف "سراج التواریخ"

د پانو شمیره: له 4 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ



سراج التواریخ در جمعاً هفت مجلد چاپ جدید سال 1390ش ؛ و جلد اول و دوم سراج التواریخ چاپ سال 1331ش

داکتر مولایی در شروع مقدمه خود می نویسد: «علامه بزرگ ملاء فیض محمد کاتب به دلیل کثرت آثار و حجم نگارش ها و دقت و صراحت و راستی و صدق و باور ژرف و استوار به حقیقت گوئی و واقع نویسی و راست خواهی، به ویژه در کار تحریر و تألیف سراج التواریخ، از مؤرخان و نویسندگان پرکار و نستوه شمرده میشود. بیشترین شناخت و شهرت و آوازه ملاء فیض محمد کاتب در اذهان و افکار خاصه و عامه مردم افغانستان به سبب چاپ و انتشار جلد های اول، دوم و بخش اعظم جلد سوم همین کتاب در زمان حیات او و امیرحبیب الله خان در مطبعه دولتی کابل و سپس تجدید چاپهای آن سه جلد با حروفچینی جدید در سالهای اخیر است.»

مولایی در مورد دوره های زمانی سراج التواریخ (در صفحه 107 و 108 تتمه [باقیمانده] جلد سوم) می نگارد: «جلد اول سراج التواریخ از آغاز حکومت احمدشاه ابدالی شروع و تا پایان دوره سدوزائی یعنی از سال 1160 ق تا 1258 ق (1126ش تا 1221ش) را در بر میگیرد که جمعاً مدت نود و هشت سال میشود. چاپ کابل آن 194 صفحه دارد که در قیاس با جلد های دوم و سوم و چهارم کم حجم است و مطالب آن بطور کلی فشرده است. جلد دوم از سال 1259ق [1222ش] که آغاز حکومت امیر دوست محمد خان است، شروع میشود تا سال 1297ق [1259ش] که سال برافتادن امیر محمد یعقوب خان و برآمدن امیر عبدالرحمن خان میباشد، ادامه می یابد که جمعاً سی و هشت سال را دربر میگیرد و از صفحه 195 تا صفحه 377 را شامل میشود. هر دو جلد در چاپ سال 1331ق [1292ش] کابل در یک جلد صحافی شده است... جلد سوم گزارش وقایع دوران امیر عبدالرحمن خان از سال 1297ق تا سال 1314ق [1259 تا 1275ش] را دربر دارد که در چاپ قدیم کابل از صفحه 378 آغاز و به صفحه 863 پایان می یابد. این جلد با همین محدوده زمانی در سال 1333ق [1294ش] در مطبعه دولتی کابل به چاپ رسید.»

د پانو شمیره: له 5 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکی په خیر و لوی

مولایی در ادامه می افزاید: «گزارش بقیه سالهای حکومت امیر عبدالرحمن خان را به دلیل افزایش حجم جلد سوم و یا چنانکه خودش میگوید به دلیل شهادت امیرحبیب الله خان ناتمام گذاشت و به جلد چهارم موکول نمود. به این ترتیب تنمۀ دوران امیر عبدالرحمن خان از سال 1314ق تا 1319ق [1275ش تا 1280ش] در آغاز جلد چهارم جای داده شد که در واقع جزو جلد چهارم نیست، ولی در آن مجلد جای داده شده است. جلد چهارم از دنباله حکومت امیر عبدالرحمن خان از سال 1314ق تا 1319ق که پایان دوره حکومت اوست و از آغاز دوران امیر حبیب الله خان تا گزارش کشته شدن او و بیعت با سردار نصر الله خان در جلال آباد و با امیر امان الله خان در کابل را در بر دارد یعنی در واقع با گزارش امارت شش روزه نصرالله خان و سپس بیعت او با امیر امان الله خان و فوت مرموز او در زندان و شبانه به خاک سپرده شدن او به پایان میرسد.»

مولایی می نویسد که: «این جلد تاکنون چاپ و منتشر نشده است، یعنی نه دنباله حکومت امیر عبدالرحمن خان و نه سرتاسر دوران حکومت امیرحبیب الله خان. درباره وجود و عدم این جلد سالها بحث بوده است. تا آنکه چند سال قبل یعنی در سال 1386 ش یافته شد و متن آن اینک به زیور چاپ آراسته گشته است و این مقدمه نیز به تمن همین چاپ نگاشته میشود.» (متن مکمل این مقدمه دیده شود در: کاتب، ملاء فیض محمد: "سراج التواریخ - تاریخ افغانستان" تنمۀ جلد سوم، ویرایش و مقدمه و فهرس از: داکتر محمد سرور مولایی، انتشارات امیری، چاپ اول 1390ش، از صفحه 87 تا 267)

درباره جلد چهارم که تا سال 1386ش مفقود بود، محمد وسیم امیری - مسئول انتشارات امیری آنرا پیدا کرد، با افتخار در پیشگفتار خود "تنمۀ جلد سوم" می نویسد که: «بخش اخیر جلد سوم را با تمام جلد چهارم آن که با خط زیبای مؤلف محترم آراسته گردیده است و خبر پیدا شدن آنرا سه سال قبل برای همگان اعلام کردم و نسخه اصلی آنرا با این شرط در اختیار وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ کشور و آرشیف ملی قرار دادم که امتیاز نشر آن در اختیار خودم که پیدا کننده آن هستم، قرار داده شود. بنده [امیری] از همان زمان در صدد انتشار آن برآمدم که مقدمه، تصحیح و فهرس آن را استاد محترم جناب داکتر مولایی به عهده گرفتند که قریب سه سال زمان را دربرگرفت و در این مدت کسانی که از طریق مطبوعات و رسانه های جمعی از پیدا شدن آن آگاهی یافته بودند، بارها به من مراجعه کرده، با پیشنهاد قیمت های گزاف می خواستند آنرا بخرند و به خارج کشور انتقال داده زینت بخش کتابخانه های کشورهای بیگانه نموده و یا احتمالاً نابود نمایند، ولی من [امیری] این عمل را خیانت به کشور و سرمایه ملی دانسته از فروش آن خودداری کردم. اینک متن کامل کتاب را با چاپ و صحافت زیبا در اختیار علاقمندان قرار داده امید است که این تلاش صادقانه ناشر مورد رضایت علاقمندان و ملت عزیز افغانستان را فراهم آورد. - محمد وسیم امیری، کابل تابستان 1390»

اینجانب به حیث یک محقق و علاقمند تاریخ معاصر کشور به این خدمت بزرگ جناب امیری صاحب در پیدا کردن جلد چهارم و تصمیم به چاپ آن ارج گذاشته و از این اقدام مهم ایشان و نیز از استاد داکتر مولایی که واقعاً در ویراستاری آن زحمت فراوان کشیده اند، ابراز امتنان میدارد و برای همه دست اندرکاران چاپ مکمل این اثر بزرگ تاریخ کشور در هفت مجلد قطور اجر دارین از بارگاه بی نیاز استدعا میکند.

در باره چاپ جدید سراج التواریخ در جمعاً هفت مجلد لازم به تذکر میدانم که جلد اول و دوم در یک مجلد به کوشش محمد ابراهیم شریعتی در تهران بوسیله مؤسسه انتشارات عرفان در سال 1391ش در 983 صفحه بطور معیاری (ستندارد) به چاپ رسیده و جلد سوم آن در دو بخش آنهم به کوشش محمد ابراهیم شریعتی در تهران در عین سال و بوسیله همان مؤسسه نشراتی (بخش اول جلد سوم در 1167 صفحه و بخش دوم جلد سوم در 1182 صفحه) طبع گردیده است که تعداد صفحات هر سه جلد به 3332 صفحه بالغ میشود. دلیل اینکه چرا سه جلد فوق در چاپ کابل به جمعاً 863 صفحه میرسید، ولی در چاپ جدید به 3332 صفحه رسیده، اینست که چاپ کابل با اندازه بزرگتر و حروف کوچکتر بطور بسیار فشرده چاپ گردیده، درحالیکه چاپ جدید در صفحات معیاری معمول کتابها با حروف نسبتاً بزرگتر و فاصله بیشتر سطور آراسته شده است و اما متن هر دو چاپ از نظر محتوا هیچ فرقی باهم ندارند.

قسمت تتمه (باقیمانده) جلد سوم و جلد چهارم در سه بخش که در سال 1386ش بازیاب گردیده و در سال 1390ش به همت محمد وسیم امیری و زحمات داکتر مولایی در چهار مجلد چاپ شده اند، همه در کابل بوسیله مؤسسه انتشارات امیری به زیور طبع آراسته شده که تتمه جلد سوم مشتمل بر یک مقدمه طویل (بیش از 180 صفحه) در باره زندگی نامه ملاء فیض محمد کاتب مؤلف کتاب و نیز نقد عالمانه در مورد متن کتاب سراج التواریخ بقلم داکتر مولایی را در بردارد که در اخیر آن قسمت باقیمانده جلد سوم گنجائیده شده است و جمعاً به 463 صفحه میرسد.

جلد چهارم در سه بخش با ویراستاری و فهرست نویسی داکتر محمد سرور مولایی در سال 1390ش بوسیله مؤسسه انتشارات امیری در کابل چاپ گردیده که بخش اول آن وقایع سالهای 1315 تا 1318ق (1276 تا 1279ش) را در 767 صفحه، بخش دوم آن وقایع سالهای 1319 تا 1322ق (1280 تا 1285ش) را در 722 صفحه و بخش سوم و اخیر آن وقایع سالهای 1323 تا 1337ق (1284 تا 1298ش) را در 714 صفحه دربر میگیرد که مجموع صفحات جلد چهارم در سه مجلد به 2203 صفحه میرسد. به این اساس تعداد صفحات سراج التواریخ از آغاز جلد اول تا ختم جلد چهارم در هفت مجلد در چاپ جدید بشمول فهرست مندرجات و نام اشخاص و محلات جمعاً به 5344 صفحه بالغ میشود که البته 180 صفحه مقدمه داکتر مولایی شامل آن نمیشود.

در مقدمه داکتر مولایی (صفحه 256 تا 259 تتمه جلد سوم) راجع به دیگر آثار علامه فیض محمد کاتب چنین آمده است: «مجموعه آثار ملاء فیض محمد کاتب که در سال 1358 شمسی از ورثه کاتب توسط دولت ضبط یا خریداری گردیده [یادداشت: برطبق نوشته استاد محمد عمر صدیقی - رئیس آنوقت آرشیف ملی، در هفته نامه امید این اسناد از نزد پسر مرحوم کاتب در بدل پول نقد خریداری شده و خودش با دونفر دیگر به شمول علامه عبدالحی حبیبی جزء هیئت ارزیابی و خریداری آن بوده اند] و در آرشیف ملی نگهداری می شوند، شامل چهار اثر در 3267 صفحه و 76 برگ نقل فرمانهای دولتی و اسناد و مکاتیب و یادداشتهای دیگر در 647 صفحه بوده است.»

آثار دیگر کاتب را حسین نایل در "یادنامه کاتب" به مناسبت صدمین سال تولد او با شرح مختصر چنین فهرست کرده است:

- 1 - "تاریخ حکمای متقدمین از هبوط حضرت آدم تا به وجود آمدن حضرت عیسی(ع)"، به حیث کتاب درسی چاپ دارالتألیف وزارت معارف، کابل 1302ش.
 - 2 - "فیضی از فیوضات" - بررسی دقیق از رویدادهای افغانستان که گفته میشود مؤلف از ترس حکومت آنرا در سال 1306 به مهدی فرخ سفیر آنوقت ایران در افغانستان امانت سپرده و تا امروز مفقود میباشد.
 - 3 - "تاریخ عصر امانی" که نسخه از آن در دست بوده و این اثر ممکن است یکی از مجلدات جلد پنجم سراج التواریخ بوده باشد که متأسفانه سالها قبل از دفتر ریاست دارالتألیف وزارت معارف مفقود گردیده و تاکنون از بازیافت آن اطلاعی در دست نیست.
 - 4 - "نسب نامه طوایف افغانه و نفوس ایشان"، شامل شرح و معرفی قبایل افغانستان بوده که در بخش اول جلد پنجم کتاب میر عبدالحمید خان عزیزاده بنام "امان التواریخ" درج گردیده و این کتاب در هفت جلد اخیراً در کابل بوسیله موسسه بیهقی به طبع رسیده است. هر هفت جلد "امان التواریخ" را با صد مشکل به شوق آنچه از نامش برمی آمد، تهیه کردم، ولی متأسفانه چیزی درباره دوره سلطنت امانی در آن نیافتیم.
 - 5 - "تذکر الانقلاب" گزارش روزانه رویدادهای مهم افغانستان در چند ماه سال 1307 و 1308 سقوط دوره امانی و آغاز امارت حبیب الله کلکانی است که دست نویس این کتاب در سال 1358 از ورثه مرحوم کاتب خریداری و در آرشیف ملی نگهداری میشود. این کتاب اخیراً بوسیله علی امیری با نوشتن یک مقدمه، ویرایش و تعلیق گردیده و بنگاه انتشارات کاوه در جرمنی در سال 2013 در 388 صفحه آنرا به چاپ رسانیده است.
 - 6 - "امان الانشاء در نامه نگاری" که از جمله کتب درسی در دوره امانی محسوب میشود.
 - 7 - "فقرات شرعیه در مسائل فقهی" - نگارش سال 1300ش.
- و باقی آثار دیگر کاتب زیر عنوان: "اتحاد نظر مجتهدین"، "شرح اصول دین"، "زاممداری و سیاست کشورداری"، "تاریخ عمومی افغانستان"، "تحفته الاخوان"، "استقلال افغانستان"، "رساله وجه تسمیه افغانستان"، "مجلدان پنجگانه سراج التواریخ" و تعدادی از مقالات او منتشره سراج الاخبار.

بخش دوم

شهادت امیر حبیب الله خان - یک معمای لاینحل

عوام و خاص همه بنابر چهار دلیل عمده از امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین به خصوص بعد سفرش به هندوستان متأدی و ناراض شدند:

--- نزدیکی با انگلیس ها و قبول تحت الحمایگی و تائید معاهده گندمک، بخصوص اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ اول جهانی به نفع انگلیسها،

--- غرق شدن امیر به عیاشی و خوشگذرانی و عطالت او در امور دولتی،

--- عصبیت و توهین بی لزوم و شدید شخصیت های بزرگ دربار،

--- مطلق العنائی امیر که می گفت: "شاهی و پیغمبری چون دونگین اند در یک انگشتر".

امیر حبیب الله خان پس از انعقاد معاهده سال 1905 با انگلیس و مسافرت به هند در سال 1907 و نیز متعاقب قرارداد روس و انگلیس در "سن پترزبورگ" مبنی بر بیرون شدن افغانستان از حوزه نفوذ روسیه و تعهد انگلیس در بدل کسب امتیاز کنترل روابط خارجی افغانستان خود را از شر روس و انگلیس مطمئن و آسوده حال احساس کرد و امور داخلی را به برادر خود سردار نصرالله خان (نائب السلطنه) و پسر بزرگ خود سردار عنایت الله خان (معین السلطنه) سپرد و امور مالی را به میرزا محمد حسین خان "مستوفی الممالک" تفویض کرد و خودش با خاطر آرام به عیش و لذات خصوصی در حرم و شکار به تفریح و خوشگذرانی پناه برد.

روی همین عهده ها بود که وقتی امیر در اکتوبر 1918 جهت اشتراک در "جشن جلوس" از بازار سرپوشیده "چارچته" کابل عبور میکرد، دو گلوله بر او فیر شد. گلوله ها از کنار امیر رد شدند و امیر از حادثه جان به سلامت برد. اگرچه در این حادثه جوانی به اسم عبدالرحمن لودین را به این جرم گرفتار و زندانی کردند، ولی معلوم نشد که عمق موضوع در ادامه این همه مخالفت های دربار در کجا قرار داشت. میگویند که محمد حسین مستوفی الممالک امیر را متوجه یک توطئه بزرگ علیه او ساخته بود و این وضع بی اعتمادی، سختگیری و عصبانیت امیر را شدیداً افزایش داد.

در این حال دربار نیز با ضعف اداره امیر به آشیانه دسایس مبدل گشت و حلقه های مختلف برای حفظ قدرت باهم در جدال افتادند، از جمله یک حلقه که بدور شهزاده عنایت الله خان گرد آمده بودند، از امیر حمایت میکردند و دوام اوضاع را با پذیرش تمدن غربی بطور معتدل در نظر داشتند، در حالیکه حلقه دیگر حامیان سردار نصرالله خان بر ضد انگلیس و اما در مخالفت با تجدد و اصلاحات عمل میکردند و حلقه سومی مسماء به "مشروطه خواهان" در ضدیت با انگلیس ولی طرفدار اصلاحات و تمدن عصری در همه امور بودند که در راس آن شهزاده امان الله خان (عین الدوله) و محمود طرزی قرار داشتند. محمدنادر خان و برادرانش که ظاهراً با همین حلقه سومی همکار بودند و ضدیت خود را با انگلیس در زبان بیان میکردند، در مورد حفظ بیطرفی در جنگ جهانی نظر امیر را تائید می نمودند.

در همین احوال وقتی امیر حبیب الله خان سراج الملة عزم رفتن جلال آباد کرد و از آنجا برای شکار به لمقان (لغمان) در تنگی دره "کله گوش" رفت، در شب 9 حوت 1297 (فبروری 1919) هنگامیکه

او در بستر خود به خواب عمیق فرو رفته بود و اطرافش را محافظان نظارت میکردند، شخص نامعلوم به خیمه مخصوص امیر درآمد و با فیرتفنگچه زندگی او را در حالی به پایان رسانید که همه رقبای سلطنت در اطراف محل حضور داشتند، به استثنای شهزاده امان الله خان که در آن سال به نیابت پدر در دارالسلطنه کابل ایفای وظیفه میکرد و قرار بود که او نیز به جلال آباد آید و بجایش سردار حیات الله خان عضدالدوله امور دارالسلطنه را در غیاب پدر پیش ببرد و اما عضدالدوله در راه مریض شد و نتوانست به کابل برسد و همان روز پدرش در کله گوش بطور مرموز به شهادت رسید.



سردار حبیب الله خان (طرف چپ) سردار نصرالله خان (طرف راست) در ایام طفولیت با لاله های شان

نظریات پیرامون عاملان و انگیزه های قتل:

از آنروز تا حال که 98 سال میگذرد، هنوز هم عامل و یا عاملان قتل و انگیزه های اصلی آن در پرده ابهام قرار دارد و هیچ سندی در دست نیست که الزامیت قطعی این عمل را بطور یقین مشهود سازد. واقعه نگاران، محققان تاریخ و سیاسیون هریک بزعم خود در این مورد ابراز نظر کرده و بعضاً در آثار و نقل قول های خود شایعاتی را منعکس ساخته اند که مختصر آن بطور مثال در اینجا ذکر میشود:

1 - حافظ سیف الله سفیر هندی الاصل برتانیه در دربار افغانستان که در این وقت با دربار به جلال آباد رفته بود، بعد از شایع شدن خبر قتل امیر به حکومت خود نوشت: «هیچ کس جرأت ندارد نظریه اش را در مورد قتل امیر اظهار کند، زیرا اشتباهات به شاه ولی خان که به خانواده مصاحبین مربوط است، متوجه میشود، در حالی که هویت قاتل هنوز بطور قطع معلوم نیست.» (فرهنگ، میرمحمد صدیق: افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ پشاور، جلد سوم، صفحه 479)

د پانو شمیره: له 10 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

2 - مرحوم غبار در جلد اول کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" ذکر مختصری دارد مبنی بر شایعات و می نویسد: «تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله خان فرشباشی (عضو جمعیت سری دربار) است، نه دیگری» (صفحه 745)، و اما غبار در جلد دوم کتاب خود به شرح بیشتر می پردازد به این عبارات: «دیگر شاه [مقصد امیر حبیب الله خان سراج الملت است] نه اینکه از قلوب ملت و از مغز روشنفکران طرد و تبعید شده بود، بلکه دربار خود را نیز برضد خویش تجهیز نموده بود. اینست که حلقه سری دربار بغرض خاتمه دادن بفجایع امیر و اصلاح اداره افغانستان بمیان آمد. البته هیچ شخص درباری قادر به تشکیل حزبی در برابر سیطره شاه نبود، مگر آنکه تکیه بیکی از اعضای خانواده شاه داشته باشد. درخاندان شاه هم مردی که در سر چنین تشکیلاتی قرار بگیرد، موجود نمیشد، مگر دو نفر یکی سردار نصرالله خان نایب السلطنه برادر شاه که با سیاست خارجی و اداره داخلی برادر عقیدتاً مخالف بود. دیگر امان الله خان عین الدوله پسر سوم شاه که نسبت به سائر اعضای خاندان خود، جوان روشنفکر و آگاه و ترقیخواه بود، درحالیکه کاکایش نصرالله خان نایب السلطنه هواخواه نظام منجمد قرون وسطی محسوب میشد. درهرحال امان الله خان توانست که در راس یک جمعیتی در دربار قرار گیرد و بفعالیّت ضد شاه بپردازد. درین جمعیت یک عده افراد مشکوک (مثل سپه سالار محمد نادرخان) با مرامهای خاص خویش [!!] نفوذ کرده بودند. اما امان الله خان و رهبری جمعیت بصورت عموم دارای مرام تغییر رژیم با کشتن شاه، تأمین استقلال خارجی و ریفرم در اداره و اجتماع افغانستان بود. عجالتاً پادشاهی مملکت هم به نایب السلطنه اختصاص داده شد و تعهد کتبی بامضای اعضای جمعیت در حاشیه قرآن توسط امان الله خان به نایب السلطنه تحویل گردید.» (غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ"، جلد دوم، ویرجینیا - ایالات متحده امریکا، صفحه 29)

غبار از 45 نفر نام می برد که عضویت جمعیت را داشتند، از جمله: امان الله خان عین الدوله (رئیس جمعیت)، محمد ولیخان بدخشانی، شجاع الدوله خان فرشباشی دربار، حضرت شمس المشایخ، محمدنادرخان سپه سالار، میر زمان الدین خان بدخشانی، محمد یعقوب خان و برادرش محمد سمیع خان، محمد ابراهیم خان، عبدالعزیز خان سارجن و افراد دیگر که البته محمود طرزی و محمود سامی و دیگران بیرون از جمعیت با امان الله خان رابطه خصوصی داشتند. (برای شرح مزید دیده شود: غبار...، جلد اول، صفحه 718 - 719)

غبار از قول غلام نبی خان چرخي روایت میکند که: «امیر حبیب الله خان به اشاره امان الله خان بدست شجاع الدوله به قتل رسید. شجاع الدوله قبلاً به انتقام گیری از امیر قسم یاد کرده بود، زیرا چون در یکی از مسافرتها امیر خیمه او کج و بی ترتیب نصب شده بود، شجاع الدوله را به پنجاه ضرب چوب محکوم ساخته بود. امان الله خان چون ازین حادثه اطلاع یافت او (یعنی شجاع الدوله) را به خود نزدیک ساخت و بعد به قتل پدر مأمور نمود.» (به نقل از: فرهنگ...، صفحه 479 و 480) در اینجا قابل ذکر است که بعدها پسر شجاع الدوله در یک صحبت خصوصی با داکتر اختر مستمندی درباره قتل امیر حبیب الله خان بیان کرده که پدرش بارها برایش گفته بود که او امیر را به قتل نرسانیده است (این مطلب در هفته نامه امید بقلم داکتر مستمندی چند سال قبل به نشر رسیده است).

داکتر زمانی راجع به تندخویی و اندک رنجی امیر که با کوچکترین لغزش، بزرگان دربار را به جزای های شدید گرفتار میکرد، اشاره کرده و می نویسد: «شکی نیست که تند خویی و اندک رنجی

امیر هم که لحاظ خاطر هیچکس را نمیکرد و به درباریان سخت میگرفت و با لغزش کوچک و جزئی، توهین بزرگی را روا میداشت و بعضاً مصاحبین و همکاران را لت و کوب میکرد، آتش کینه و انتقام را در قلب آنان می افروخت. مثلاً دشنام پدر دادن در دربار عام به شاغاسی ملکی علی احمد خان، برگشتاندن پسرش محمد کبیر و سپه سالار محمد نادرخان از استالف به کابل (هر دو را کرتی های چپه پوشانده، روی یابو توسط عسکر سواره فرستادند)، [همچنان روزی امیر بر محمد نادرخان قهر شد و امر کرد که "ریسمان یک پیسه گی خریده در پاهایش انداخته مثل سگ او را کش کنید"، نادر خان برای تضرع به پای مستوفی افتاد] و به پای امیر افتادن مستوفی الممالک محمد حسین خان (پدر مرحوم استاد خلیل الله خلیلی) [جهت شفاعت محمد نادر خان]، سیلی های سنگین خوردن سردار هاشم خان، لت و کوب 30 یا 40 نفر غلام بچه ها بخاطر دیر حاضر شدن، جزا دادن حاجی عبدالرزاق خان اندری نسبت مصرف گراف پول برای مردم قبایل سرحد، و توبیخ شجاع الدوله نسبت کج نصب کردن خیمه. « (زمانی، داکتر عبدالرحمن: "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، انتشارات مسکا، جلال آباد، 1391، صفحه 31)



شهزاده نصر الله خان که برای یک سفر رسمی در زمان امارت پدر به برتانیه رفته بود و بتاريخ 15 جون 1895 (26 جوزای 1274ش) در دعوت رسمی پادشاه آن کشور برای صرف نهار در "گلید هال" لندن اشتراک کرد.

با ذکر مختصر فوق تنها شجاع الدوله نبود که باید از اینکار امیر عقده میگرفت، بلکه این شیوه شامل حال دیگر بزرگان نیز شده بود و به همین دلیل زشت خوئی امیر با دیگر بزرگان چنان معمول و عام شده بود که کسی را عقده بدل نمی ساخت تا تصمیم خطیر مبنی بر قتل امیر را بگیرد.

د پانوی شمیره: له 12 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ



امیر حبیب الله خان با جمعی از حرمش

3 - بعضی ها قتل امیر را به تیره شدن روابط امیر با علیا حضرت سرور سلطان - مادر شهزاده امان الله خان نسبت میدهند. علیاحضرت مدت طولانی زن محبوب و ملکه رسمی امیر بود و براو تأثیر زیاد داشت، اما بعداً امیر از او کنار گرفت و مخصوصاً پس از آنکه علیا حضرت در باغ چهلستون کابل جنجال برپا کرد که از آن به بعد مناسبات امیر با او آشکارا خصمانه شد. شایعه نزدیک به حقیقت اینست که میگویند شبی در قصر چهلستون خواهر مقرب امیر - شاهدخت هاجره ملقب به "أخت السراج" محفلی زنانه برپا کرده بود که در آن امیر مصروف عشرت و خوشگذرانی بود. علیا حضرت به مجرد آگاهی در نیمه شب خود را به قصر رسانیده و مجلس به وضع ناهنجار برهم خورد. در این وضع علیاحضرت خواهر امیر را "دلالت" خطاب کرد و خود امیر را "کنیززاده و کنیزپرست" و یا بزعم دیگر علیا حضرت به روی اخت السراج یک سلی حواله کرد که سلی با رو گشتاندن اخت السراج تصادفاً به روی امیر خورد که گفته میشود با اینکار امیر بعداً تصمیم گرفت علیاحضرت را طلاق دهد، ولی سردار نصرالله خان مانع شد و امیر را از این اقدام منصرف ساخت.

از آن پس رنجش ها، کشیدگیهای داخلی و خصومتها بین امیر و علیاحضرت بحدی رسید که شهزاده امان الله خان به جدیت در مقابل پدریه حمایت مادرش پرداخت. بارکزائی ها و اقوام نزدیک ملکه نیز خاموشانه از او حمایت میکردند، ولی از ترس حرفی بزیان نمی آوردند. بابرهم خوردن روابط داخلی، علیاحضرت به پلان قبلی خود مبنی به رسانیدن پسرش شهزاده امان الله خان به سلطنت باجدیت بیشتر دست بکار شد. البته سردار نصرالله خان نایب السلطنه برادر امیر و سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسر ارشد امیر هریک خود را ذیحق جانشینی امیر میدانستند و درحالت عادی شهزاده امان الله خان چانس رسیدن به سلطنت را بجای پدر نداشت، زیرا او پسر سوم امیر و روابط او و مادرش نیز با امیر برهم خورده بود. در این شرایط فقط علیاحضرت بود که باید میکوشید تا موقف پسرش را در دربار و بین مردم تقویه کند، چنانکه همین کار را کرد، اما گمان نمیرود که علیا حضرت در این فکر بوده باشد که با قتل امیر بتواند پسرش را جانشین پدر سازد، زیرا دو کاندید قوی و مستحق دیگر برای احراز مقام سلطنت مقدمتر از شهزاده امان الله خان وجود داشت.

د پانوی شمیره: له 13 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

بیمورد نخواهد بود که در بارهٔ تلاشهای علیاحضرت برای استحکام موقف امان الله خان در بین درباریان و خانواده های با نفوذ آنوقت نیز در اینجا ذکر مختصری به میان آورد، چنانکه: علیاحضرت خواست با وصلت عنایت الله خان و همچنان امان الله خان با فامیل طرزی از یکطرف روابط دو برادر را نزدیک و دوستانه سازد و از طرف دیگر هر دو را زیر تأثیر فکری یک شخصیت با نفوذ و دانشمند قرار دهد، تا بدانوسیله عنایت الله خان را از تأثیر نصرالله خان بیرون آورد. همان بود که خیریه دختر بزرگتر محمود طرزی را برای عنایت الله خان و ثریا دختر سوم او را به پسر خود امان الله خان تزویج نمود.

علیاحضرت در عین زمان به دختران خود توصیه کرد تا روابط نیک با فامیل مصاحبان برقرار نمایند که در نتیجه دختر دوم مسماة صفیه ملقب به "ثمرالسراج" به عقد شاه ولی خان برادر نادرخان درآمد و دختر سوم مسماة راضیه سلطان ملقب به "نورالسراج" با محمدحاشم خان برادر دیگر نادرخان نامزد شد که بعداً این نامزدی بهم خورد و جای دوستی را کینه بین دو خانواده گرفت. دختر اول مسماة سایره ملقب به "سراج البنات" به عقد پسرمامای خود والی علی احمدخان پسرشاغاسی خوشدل خان درآمد که خودش و پدرش از جمله شخصیت های با نفوذ دربار بودند. علیاحضرت به این اکتفا نکرد، برادر زاده خود مسماة زرین - ملقب به "علیا مخدره" خواهر علی احمدخان را به احمدشاه خان پسر سردار آصف خان پسرعم نادرخان تزویج نمود که ملکه حمیرا دخترش بعدها به عقد علیاحضرت محمد ظاهر شاه در آمد. علاوه علیاحضرت یکی دیگر از دختران امیر مسماة صفورا - ملقب به "قمرالبنات" را که از مادر نورستانی و نزد علیاحضرت مقرب بود، به عقد شاه محمود خان برادر دیگر نادرخان در آورد که این نزدیکی با خانواده مصاحبان متأسفانه بعدها به اصطلاح عوام "چپه فیر" کرد. همچنان او دختر سردار فقیرمحمدخان مامای خود را به عقد محمولی خان دروازی - یکی از غلام بچه های خاص و شخصیت مؤثر دربار در آورد که بعداً این شخص نقش بسیار عمده در دوره امانی بازی کرد.



عروسی سردار عنایت الله خان 1301 به حضور علیاحضرت ملکه سرور سلطان (مادر شاه امان الله)

د پانو شمیره: له 14 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

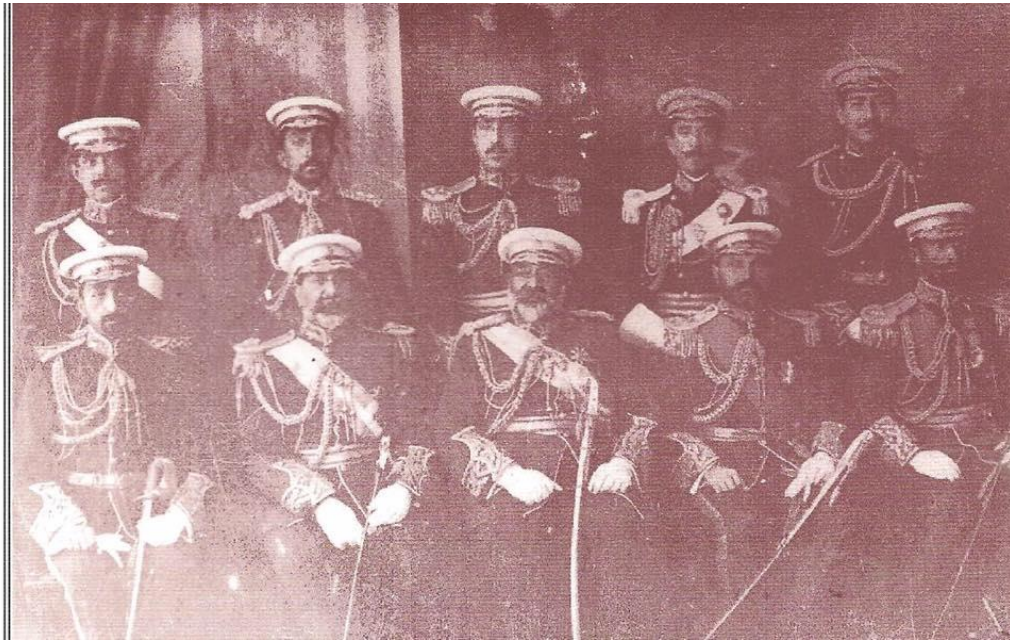
علیاحضرت هفت برادر داشت که همه وظایف بزرگ حکومتی داشتند، بخصوص شاغاسی خوشدلخان "لویباب" که عضو مقتدرشورای دولت بود. همچنان پسران کاکای علیا حضرت نیز در مقامات بلند دولتی رسیده بودند. بابا محمد سرورخان پدernasکه او نیز از شخصیت های با نفوذ دربار و صاحب عزت و اکرام در بین مردم و خوانین بود. از سوی دیگر علیاحضرت با آنکه ظاهراً نصرالله خان نائب السلطنه را مانع رسیدن پسر خود به سلطنت میدید، ولی باموصوف چنان رابطه نیک و نزدیکی داشت که او فکر میکرد گویا ملکه از او به حیث جانشین امیرحمایت میکند. (کاظم، داکتر سیدعبدالله: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005، صفحه 112 تا 115)

4 - روز کیپل Roos-Keppel کمشنر عمومی ایالت سرحدی شمال مغربی این نظر را تأیید میکرد که در قتل امیر توطنه وسیع درکار بود، اما به نظر او قتل توسط نصرالله خان به همکاری اعضای خانواده مصاحبان طرح ریزی شده بود. اگرچه نماینده سیاسی انگلیس در کابل با نظر کیپل موافق نبود و آنهم به این دلیل که اگر نصرالله خان و خانواده مصاحبان در قتل امیر دست میداشتند، آنها قبلاً برای کنترل اداره امور در کابل که در آنوقت بدست امان الله خان بود ترتیبات می گرفتند. (زمانی ...، صفحه 34)

5 - فضل غنی مجددی در کتاب "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929" به استناد چندین مأخذ شرحی در باره ترتیبات امنیتی امیر در آنشب قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر در وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساختند: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه دوم را فرقه "رکابی" تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسرکاکای محمد نادرخان بود و حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمد شاه خان پسرکاکای محمد نادرخان بود. در پهلوی این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادرخان قوماندان اعلی نظامی بود.» مجددی در ادامه می نویسد: «ازخلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهارهزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیرعبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.» فضل غنی مجددی با تعجب از خود می پرسد که: «با این قوای بزرگ و امنیت قوی چگونه شخصی توانست در ساعت سه بجه و 20 دقیقه شب 20 فیبروری 1919 داخل خیمه امیر شود و بدون اینکه حاضرباشان داخل خیمه احساس نمایند، امیر را به قتل برساند و باز با وجود صدای تفنگچه بتواند به آرامی از خیمه سلامت خارج شده ناپدید گردد؟»

6 - لوئیس دوپری Louis Dupree (افغانستان شناس مشهور امریکائی) در کتاب قطور خود "Afghanistan" راجع به توطئه قتل امیرحبیب الله خان می نویسد که: «روسها اتهام را بر برتانوی ها وارد می کنند که یک قاتل بنام "مصطفی صغیر" را استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در 1922 در انقره ضمن اقرار به دیگر جنایات خود، اعتراف کرد که امیر حبیب الله را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه برتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس

جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتاترک خواهان عفو او شد. «دوپری علاوه میکند که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد که از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده مصاحبان (از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان)...» (دوپری، لوئیس: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستن، 1980، صفحه 435 و 437)



کابل - 1912م: صف اول نشسته (از چپ به راست): محمد عزیز خان (پدر داؤد خان)، سردار محمد یوسف خان (پدر نادرخان)، سردار محمد آصف خان (کاکای نادر خان)، محمد سلیمان خان (پسر کاکای نادر خان)، محمد نادرخان، صف ایستاده (از چپ به راست): شاه محمودخان، محمد هاشم خان، احمدشاه خان (پسر محمد آصف خان)، شاه ولی خان و محمد علی خان (برادر نادرخان)

7 - میر محمد صدیق فرهنگ نیز اعتراف فوق الذکر "مصطفی صغیر" را که قتل امیر حبیب الله خان را به هدایت اداره جاسوسی بین المللی انگلستان انجام داده بود، در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" تذکر داده است و اما به آن رویداد و اعتراف قاتل باور ندارد؛ به این دلایل که می نویسد:

«قرائن مختلف علیه این روایت موجود است، یکی اینکه هیچ کس در دربار و حوالی آن از وجود چنین شخص و حتی شخص مجهولی که بعد از حادثه قتل مفقود شده باشد، اطلاع نداده است و ورود یک شخص بیگانه به اردوگاه و خیمه امیر و فرار موفقانه او پس از ارتکاب به سوء قصد اگر کاملاً محال نباشد، لااقل دور از احتمال است. قرینه دیگر و قویتر اینکه وی [مصطفی صغیر] مدعی است که این عمل را به هدایت دستگاه جاسوسی انگلستان انجام داده، درحالیکه دستگاه مذکور و حکومت برتانیه که به منزله کارفرمای او بود، هیچگونه منفعتی در کشتن و از بین بردن امیر نداشتند، زیرا امیر حبیب الله خان در جریان جنگ با وجود فشارهای مختلف و مشکلات زیاد، بیطرفی افغانستان را که فائده آن بیشتر از همه به انگلستان میرسید، حفظ نمود.» فرهنگ در ادامه می افزاید که:

د یانو شمیره: له 16 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

«بادر نظر گرفتن دلائل فوق، به احتمال قوی میتوان گفت که قتل امیر در اثر توطئه دربار و به دست یک نفر عمله آن صورت گرفته که طرح کننده آن غالباً امان الله خان و مادرش علیا حضرت و اجراء کننده آن شجاع الدوله بوده است.» (فرهنگ، میرمحمد صدیق: "افغانستان در پنج قرن اخیر"، جلد سوم، چاپ پشاور، صفحه 480)

در این ارتباط باید گفت که جای شک نیست که بدون دست داشتن یک عده درباریان، حادثه قتل امیر با وجود چند دربند قوای محافظ و امنیتی که در اطراف خیمه امیر حلقه بسته بودند، آمدن قاتل از بیرون و بعد فرار آن بدون مشکل از امکان بعید به نظر میرسد، و اما اینکه شخصی مثل "مصطفی صغیر" گماشته انگلیسی به کمک عده ای از درباریان به سهولت در داخل خیمه رهنمائی شده و بعد از قتل همچنان زمینه فرار او مساعد شده باشد، ناممکن نمیباشد.

از نظر تاریخی عین واقعه در مورد شهادت وزیر محمد اکبر خان رخ داده است که ذکر آن در اینجا یک خاطره مشابه را تداعی میکند. داکتر بشیر احمد زکریا در کتاب "شهزاده افغان و من" از قول "جوسیا هرلان" Josiah Harlan امریکائی که شخص مقرب دربار امیر دوست محمد خان بود و امیر او را بنام "فیتز صاحب" خطاب می نمود و با شهزاده اکبرخان دوستی نزدیک داشت، چنانکه او وزیر اکبرخان را در سفر جلال آباد همراهی میکرد، جریان شهادت وزیر موصوف را با این شرح گزارش داده است:

«به روز سوم اقامت در جلال آباد شهزاده اکبرخان دچار تب تکان دهنده ملاریا نوبتی شد. اکبرخان و اطرافیانش به اجازه پدر [امیر دوست محمد خان] سفر خویش را عاجل بطرف کابل آغاز کردند.... در مسیر راه در لغمان درجه تب ملاریای چهار روزه وی آهسته آهسته پائین آمد. بتاريخ 29 دسمبر سال 1846 یک طبیب هندی ناگهان بدون اطلاع قبلی به کمپ ما رسید. وی گفت که یک پیغام رسان امیر به وی گفت که خود را زودتر به کمپ شهزاده اکبرخان رسانده و خدمت طبی خود را عرضه کند.... هرکدام ما در کمپ رسیدن طبیب هندی را خیرمقدم گفتیم. در نیمه شب طبیب نامبرده به بی بی جان [خانم وزیر اکبرخان] و دو نفر دیگر گفته بود که آنها باید اتاق را ترک کنند تا به مریض یک تعداد تابلیت بخاطر کاهش تب وی بدهد و آرام بخوابد.... بنابراین ما اتاق را ترک کردیم و بخاطر خوابیدن به اتاق های خود رفتیم. در اولین لحظات صبح بود که شیون و گریه جیغ آسای بی بی جان همه را از خواب بیدار ساخت که میگفت: "وزیر من مُرد، قهرمان من مُرد...". بعد از شنیدن و معاینه بدن شیخ و راست شهزاده، من و سلطان جان [سردار سلطان احمد خان برادر زاده امیر] بلاد رنگ پرسیدیم که طبیب هندی کجاست. نوکران جواب دادند که سر و کله موصوف نه در خانه و نه در باغ دیده میشود. عساکر بیرون کمپ نیز بعد از تفحص و جست و جو در حویلی و باغهای مجاور گزارش دادند که طبیب هندی را در هیچ جا پیدا نکرده اند. من به معیت یک گروه محافظ نیرومند و یک تولی سواره نظام بطرف جلال آباد رفتم، این همان راهی بود که به تصور من طبیب هندی محتملاً گرفته باشد. ولی وقتیکه به جلال آباد رسیدم، امیر را قبل از قبل از مرگ فرزندش مطلع ساخته بودند. امیر با روی دراز خاکستری رنگش طبق تعارف و مهربانی همیشگی با صدای مرتعش و چشمان نمناک مرا به حضور پذیرفت و آهسته در گوشم گفت: "بلی از مرگ فرزندم خبر شدم". از من پرسید که چگونه و چه واقع شد، برایش گفتم که شهزاده از تب ملاریای خود روبه بهبود نهاده بود که طبیب هندی از کابل رسید و گفت که بالآخر امر امیر به اینجا فرستاده شده است. ما به حرفش باور کردیم و همان شب اکبرخان را با او رها کردیم، ولی فردا از مرگ اکبرخان خبر شدیم و

د پانوی شمیره: له 17 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولی

دیدیم که طبیب فرار کرده است. به باور ما طبیب هندی به اکبرخان گولی زهرآلود داده و بدینگونه او را به قتل رسانیده و خودش در تاریکی همانشب فرار کرده است... امیر دوست محمد خان صدایش را با اضطراب شدید بلند کرده گفت که: آه خدایا! چه مصیبتی! نه! واضح است که من نه از اینجا و نه از کابل کدام طبیب را فرستاده ام! چطور خودت، رفقاییش و برادرانش بالای طبیب نا شناخته اعتماد می کنید و در نیمه شب او را با طبیب ناشناخته رها کردید؟... شک نیست که برتانویها سرانجام انتقام قتل سرویلیم، سر الکسندر و نابودی لشکر را با استخدام و تطمیع این طبیب گرفتند...» (زکریا، داکتر بشیر احمد: "شهزاده افغان و من"، ناول تاریخی، مترجم: رحمت آریا، کابل، 1393، صفحه 257 تا 260)

قرینه دوم مرحوم فرهنگ مبنی بر اینکه موجودیت امیر به حیث دوست به منفعت انگلیس ها بود و آنها از قتل امیر منفعتی نداشتند، لذا او دست داشتن انگلیس را در قتل امیر نفی میکند. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در بازی شطرنج سیاسی، انگلیسها همیشه یک و یا دوچال بعدتر را فکر میکردند یعنی آنها از اینکه امیر در داخل دربار و نیز در بین مردم محبوبیت خود را به دلائلی که فوقاً ذکر شد، از دست داده بود و هر آن خطر قتل او محتمل به نظر میرسید، لذا انگلیس ها در مورد جانشین احتمالی او دچار نگرانی بودند؛ نه از نصرالله خان نائب السلطنه رضایت خاطر داشتند و نه از شهزاده امان الله خان عین الدوله و می بایست از بین این دو یکی را که احتمالاً کمتر برای شان دردسر ساز بود، انتخاب میکردند و او جز نصرالله خان نائب السلطنه کسی دیگر نبود. انگلیس ها که از همان اول ب فکر آن بودند تا بجای سلاله امیر دوست محمد خان، سلاله سلطان محمد خان طلالی را که از چند جهت مورد اعتماد شان بود، در افغانستان به سلطنت برسانند و برای اینکار آنها از مدتها قبل بر محمد نادرخان سرمایه گذاری کرده بودند، در این ماجرا نیز او را بطرفداری نصرالله خان نائب السلطنه داخل عمل ساختند، طوریکه همه قوای نظامی را زیر نظر او و برادرانش و پسران عمش قرار دادند تا در صورت رسیدن نصرالله خان به سلطنت، قدرت نظامی کاملاً بدست آنها باشد. به همین دلیل بود که امیر حبیب الله خان را اطرافیان متوجه خطر از جانب امان الله خان ساخته بودند تا امیر او را به جلال آباد بخواهد و امور دارالسلطنه کابل را به فرزند دیگر خود یعنی شهزاده حیات الله خان عضدالدوله بسپارد. از این معلوم میشود که با ورود امان الله خان به جلال آباد و تطبیق نقشه قتل امیر، آنها میخواستند به نحوی امان الله خان را نیز دستگیر و از میان بردارند و آنوقت مسلم بود که نصرالله خان کاملاً در حیطة اقتدار سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش قرار میگرفت (والله اعلم).

اگر کسانی با دلائل مرحوم فرهنگ بذل توجه دارند، باید جانب دیگر قضیه را که فوقاً بیان شد، نیز از نظر دور نداشته باشند. به همین دلیل است که گزارشات مفصل مؤرخ شهیرملاء فیض محمد کاتب در کتاب "سراج التواریخ" میتواند برمسائل این قتل مرموز روشنی اندازد و اتهام وارده قتل امیر حبیب الله خان شهید را از گردن شهزاده امان الله خان و مادرش علیا حضرت بردارد و به کسان دیگر رویت و رجعت دهد.

بخش سوم

شرح قتل امیر در "سراج التواریخ"

باید اذعان دارم که پس از مطالعه دقیق قسمت اخیر جلد چهارم کتاب مستطاب "سراج التواریخ" به این نظر رسیدم که درباره رویداد شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت هیچ کسی مثل زنده یاد ملاء فیض محمد کاتب مطالبی به تفصیل و ذکر جزئیات ننوشته است. او در جلد چهارم - بخش سوم آن کتاب بیش از یک صد صفحه گزارش را با ذکر تاریخ، حتی ساعات وقوع رویدادها و نام اشخاص طوری به قید قلم آورده که خواننده را مثل یک شاهد زنده در جریان حوادث قرار میدهد. خصوصیت بارز نوشته های مرحوم ملاء فیض محمد کاتب به حیث یک "واقعه نگار" در گزارش واقعی رویدادها است، نه در تحلیل واقعات و نتیجه گیری از آنها. او آنچه را به حیث محرر رسمی وقایع از بزرگان شنیده و یا شخصاً دیده و شاهد بوده، در "سراج التواریخ" نوشته است که این کتاب چند جلدی و قطور برای محققان و تحلیلگران مسائل تاریخ معاصر کشور یک مأخذ بسیار دقیق، با ارزش و معتبر محسوب میگردد و امروز از برکت آثار همین شخصیت است که بر زوایای تاریک تاریخ معاصر ما روشنی انداخته میشود.

با این مرور مقدماتی اکنون می پردازم به اصل موضوع یعنی "اسرار نهفته در مورد شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین" که به استناد گزارشات و چشم دیدهای مستند علامه ملاء فیض محمد کاتب در جلد چهارم - بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" که از صفحه 620 تا 714 به نشر رسیده است.

در این مبحث فیض محمد کاتب گزارش تفصیلی و روز به روز و لحظه به لحظه جریان قتل امیر حبیب الله خان و تصویر سردرگمی ها، فرصت جوئیها و توطئه ها و عکس العمل های همراهان امیر و خانواده او از جمله نائب السلطنه نصرالله خان و معین السلطنه عنایت الله خان تا به امارت شش روزه نصرالله خان و بی توجهی او به پیکر امیر شهید و حرمت نداشتن او برای جستجوی قاتل یا قاتلان احتمالی از سوی افسران و افراد اردو و دستگیری همه افراد خانواده مصاحبان به اتهام دست داشتن در حادثه، سخنان تهمت آلود نصرالله خان در مورد امیر شهید، قیام عساکر علیه نصرالله خان و حامیان او، نوشتن نامه، پیشنهادات مستوفی الممالک برای مقابله با امان الله خان، بیعت کابلیان به امان الله خان و اعلام سلطنت او در کابل، بسته شدن راههای جلال آباد، دفن امیر شهید در میدان گلف جلال آباد، پایان کار سردار نصرالله خان و زندانی شدنش در کابل تا هنگام مرگ و دیگر موضوعات، همه و همه از جمله مباحث مهمی اند که با طرز شیوا و دقیق و با ذکر تاریخ و محل به مهارت و سلاست بقلم علامه کاتب نوشته شده است که خواننده را زیر تأثیر میگیرد که گوئی صحنه را به چشم و سر مشاهده میکند. باید گفت که در این مقاله که به سلسله در چندین قسمت متواتر در پورتال وزین افغان جرمن آنلاین اقبال نشر خواهد یافت، کوشش میگردد تا با اقتباس قسمت های مهم متن کتاب به تحلیل مطالب آن البته با اختصار پرداخته شود.

د پانو شمیره: له 19 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

قابل ذکر است: هرآنچه در بین براکت [...] آمده، از این قلم میباید که بعضاً حاوی تبصره های کوتاه بغرض جلب دقت خوانندگان عزیز ارقام یافته است. همچنان در شیوه تحریر زنده یاد فیض محمد کاتب طبق معمول آنوقت مطالب پیهم نوشته شده و کمتر به مجزا ساختن موضوعات در قید پراگرافها پرداخته شده که این شیوه از یکطرف برطوالت جملات بطور پیهم می افزاید و از درک اهمیت مسائل می کاهد و ازطرف دیگر متن را یکنواخت و تاحدی خسته کن می سازد. لذا کوشیده ام تا مطالب را با گذاشتن بین «ناخنک» ها و ذکر صفحه کتاب تا حدی به شکل پراگرافها ارائه دارم که البته هیچ تغییری با متن اصلی ندارد. علاوه بر بعضی موارد سعی میکنم از تکرار مطالب غیرمهم و ذکر جزئیات صرف نظر کنم و بیشتر توجه را به ذکر اهم موضوعات معطوف دارم. در اخیر این نوشته به جمع بندی قسمت های مربوطه و نتیجه گیری کلی از آن انشاءالله و تعالی خواهم پرداخت.

این مبحث که از صفحه 618 تا 714 جلد چهارم - بخش سوم سراج التواریخ دارد، همه به موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین و رویداد های مهم آن اختصاص یافته و زیرعنوان فرعی جریان واقعات بطور مشروح گزارش داده است که اینک در این مقاله با اقتباس قسمت های مهم متن مذکور در این پورتال خدمت خوانندگان علاقمند مسائل تاریخی کشور تقدیم میگردد:

"وقایع ماه محرم و صفر و ربیع الاول و آخر جمادی الاولی سنه 1337 هجری قمری" [1298 شمسی]

به قسم مقدمه زیر عنوان فوق ضمن تذکر یکی دوموضوع دیگر مرحوم فیض محمد کاتب می نویسد: «در اواخر ماه صفر حضرت والا [مقصد امیر حبیب الله خان است] مراسم جشن زنانه را در قصر استور به پای برده، در اوایل ماه ربیع الاول قرار همه ساله آهنگ شکار در کوه چناری نمود و در حین ورود موکب مسعود به محل مقصود، شجاع الدوله خان از غلام بچه گان خاص را که از تغییر سکندر خان [برادر علیا حضرت که سالها به حیث فرارش باشی دربار امیر ایفای وظیفه میکرد] پسر ایشک آقاسی شیردل خان مرحوم به منصب فرارش باشی برداشته بود، از کج و معوج افراختن سرپرده شاهی که فرایشان ماتحت او سهواً طناب آن را منحرف از خط مستقیم برمیخ بسته و اندک ستون آن مایل افراخته گردیده بود، از ضرب چوب و سلی سخت ادب فرمود، چنانچه پشت و پهلو و رویش کبود و نیلی گشت، و شجاع الدوله ازین لطمه و ضرب چوب خسته و در دل بسی افسرده شده قرین غصه و الم و با کینه و اندوه توأم آمد و حضرت والا عده ای از آهوان را صید کرده، منبسط خاطر مراجعت نمود و از دفع و رفع گردیدن مرض عالمگیری که در قارات خمس [پنج قاره] دنیا سرایت پذیر شده، در روز هفتم محرم در کابل حادث و گریبان گیر حیات صغیر و کبیر اهالی شهر و اطراف آمده بود، آهنگ تشریف بردن به بیلاق گاه جلال آباد کرد.» (صفحه 619)

حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد:

«ذات شاهانه با خدمه خاص و اهالی حرم عفت توأم در روز بیست و هشتم ربیع الاول، به سواری موتر از ارگ شاهی و قصر استور حرکت فرمود و در حین سواری اعیان بار [دربار] رؤسای اهل کار در قصر استور برای وداع حاضر حضور گردیده، از جمله میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی که زوجه خود را از غیرت در شب جشن زنانه که دعوت شده بود، از شمولیت بزم عشرت عزم بازداشته، سخنان نامناسب نسبت به ذات ملوکانه برزبان رانده بود، به بهانه سگرت

د پانوی شمیره: له 20 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

کشیدن در محفل وداع به امر والا از ضرب سلی و مشیت ولگد تادیب یافته محبوس گشت. حضرت والا که از شهادت خود آگاه نبود، در وقت حبس فرمودن او بر زبان راند که: "تا مراجعت موکب همایونی از جلال آباد محبوس بوده، بعد من میدانم که با او چه معامله می کنم." (صفحه 621) [راجع به اشتراک جبری زنان در جشن زنانه پاورقی شماره (1)]

«مع القصة ماه ربیع الآخر به عیش و عشرت به سر رفته، در روز ششم جمادی الاولی با اردوی کیهان پوی و سپهسالار محمد نادرخان و اعیان و غلام بچگان خاص و خدمه سیر و گردش اختصاصی، به عزم شکار آهوی دشتی راه بیابان غنی خیل، متصل جبال سرحد شرقی برگرفت و قریه باساول را فرو کش گاه سپاه قرار داده، دو روز به شکار نجحیر به سر برد. در این شکار گاه از بیباک اسپ تاختن و صید انداختن حضرت والا بعضی از هواخواهان اخلاص کیش صداقت اندیش، از سوء قصد برخی از خیانت اندیش که همواره زبان شکایت از ذات شاهانه در خلوت و جلوت کشاده داشتند، روز خوف و خطر به شب رسانیده، به غایت بیم و هراس و نهایت وسواس شام را به بام [بامداد - صبح] رسانیدند که مبادا کدماهی از خائنین شقاوت ارتسام تفنگی به جانب حضرت والا به بهانه آهو کشاد داده، آسیبی به وجود مسعود برساند و ذات قدسی سمات را هدف تیر قضاء نماید، چنانچه ازین حالت پس از مراجعت ایشان در جلال آباد خود ایشان یاد کردند و به دوستان و رفیقان خویش حکایت نمودند که با تصور از قوه به فعل آمدن این معاملت از ترس عتاب ملوکانه نمی توانستند که به عرض برسانند...» (صفحه 621) [از این تذکر معلوم میشود که اطرافیان امیر از خطر احتمالی سوء قصد بجان امیر گمان می بردند و از اینکه امیر بیباکانه همان روز در حال سیر و شکار بود، ناراحت بودند. اینکه این ترس چگونه در دل اطرافیان امیر به وجود آمده بود، سئوالیست که جواب آن به دلایل مختلف برمیگردد. - کاظم]

«مقارن این حال محمد ابراهیم خان پیشخدمت باشی را [امیر] مأمور پشاور نمود که یک کرور و شصت لک کله دار [کلدار] را که از چند سال نزد دولت انگلیس از عطیه سالانه خود آن دولت مانده و ویسرای کشور هند نوشته بود که کسی را فرستاده آن را اخذ و قبض نموده در جلال آباد حمل و نقل دهد، گرفته با خود حاضر حضور آورد. برای این امر رفتن و اقامت کردن نمود که از آنجا تا جلال آباد برسانند و محمد ابراهیم خان آماده رفتن شده، ناگاه از مقدرات حضرت الهی که نخواست این مبلغ هنگفت و اصل خزانه دولت شود، حضرت والا فسخ عزم و امر کرد که محمد ابراهیم خان تا مراجعت

پاورقی شماره (1): در مورد جشن زنانه مرحوم فیض محمد کاتب زیر عنوان "وقایع محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الاخر سنه 1336 قمری" چنین می نویسد: «در اواخر ماه محرم، حضرت والا جشن زنانه را که هر سال ترتیب داده و زنان اعیان بار [دربار] و رؤسای خدمه و اهل کار را در قصر عشرت حصر استور، دعوت کرده و استوانهای اندورن و بیرون عمارت را به الوان خرقه های نفیسه ابریشمین زیب و زینت و آرایش داده و هزاران چراغ برق به اشکال گوناگون بر بسته در دعوت نامه های زنان به اسم شوهران ایشان رقم فرمود که اگر مریض و مرضعه بوده، عذری داشته باشد و نیاید معاف خواهد بود و الا محمد علی خواجه سرا با سردار و مأمور گردیده، تحقیق تمارض و عذر نیامدن شان را خواهند کرد و شوهران ایشان مجرم و در خورد مجازات خواهند گشت. خلاصه تمامت زنان اکابر و اشراف و نام آوران در شب، به قصر استور تشریف برده، به نای و نوش با ذات شاهانه که پدر معنوی خود می دانستند، بی باکانه به سر بردند و هر که تمارض کرده حاضر نشده بود، فردای آن خواجه محمد علی با سردار که از عهد ضیاء الملة و الدین مرحوم لباس مردانه دربر کرده، نزد مادر عفت سیر شهزاده محمد عمر خان [بی بی حلیمه ملکه با نفوذ ضیاء الملة] به شکل و هیبت مردانه رهسپر خدمت بود و در این هنگام به خدمت علیا حضرت سراج الخواتین و اهالی حرم، روز خدمت به سر می برد، در خانه او شده و شوهر وی از خوف سیاست و مجازات انواع

د پانوی شمیره: له 21 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

تملاقات به پای برده، تصدیق عذر زوجه خود را حاصل کرد و بعضی که تصدیق این دو تن را نتوانست به دست آورد، در معرض زجر و توبیخ افتاد.» (صفحه 607 و 608)

همایونی از لمقان متوقف بوده، این صد عراده نهال گل از پشاور جهت غرس نمودن دریاغ سراج العمارت آورده، بعد که موکب سعادت کوکب باز گردید، با محمد ابراهیم خان همراه رفته، مبلغ مذکور را بیاورند. چنانچه سپاهیان ماموره در دکه رسیده درنگ کردند و عراده ها واصل پشاور شده به حمل و نقل نهال گل پرداختند.» (صفحه 621 و 622)

«حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید که از تفریح و تفرج باز نماند.» (صفحه 622)

حرکت والا از جلال آباد جانب لمقان:

«در روز شانزدهم [جمادی الاولی] حضرت والا به سواری موتر از قفای اردوی کوه و بیابان بوی، که در روز چهاردهم ماه جمادی الاولی راه برگرفته بود، نخست از راه تودیع نزد مادر عصمت سیر خود که در اندرون و ضلع جنوبی شهر اقامت داشت، شده بعد به مواعدت خواهر خجسته اختر خویش، جناب نواب اُخت السراج تشریف فرما گردید و پس از ملاقات و وداع باز پسین و دیدار آخرین، نهضت فرمای لمقان گشت و در موضع کله گوش که اردوی معلی فروکش کرده خیمه افراز گردیده بود، به سراپرده شاهی نزول اجلال فرمود و در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از هلوع شوق در شکار به صدی ماهی پرداخته تا قرب عصر روز به بریان کردن ماهی به سر برد و پس از فراغ به کرسی راحت جلوس نموده، از ندای پیک اجل که در گوش راست نیوشش رسید، با اهل مجلس و مصاحبان خاص، متکلم این سخن گردید که آواز تفنگ به گوشم میرسد، بایست تفحص کرد که از کدام جانب و مقام این آواز به مسامع خاص و عام اصابت می کند و چون به جز قوه سامعه شاهانه دیگر از آواز تفنگ هیچ شنیده و نمی شنیدند، به عرض از عدم آواز رسانیده، هریک به زبان تملق سخنی گفتند تا آنکه خورشید اقبال ملوکانه افول نموده و نماز مغرب را به جماعت ادا فرموده، به عادت دایمه تا ساعت یک پس از نصف شب با اهالی خدمه خاص به حکایت و صحبت رفیقانه به سر برد و به ساعت دو، در اندرون خیمه کوچکی که در اندرون خیمه بزرگ برای خواب معین و افراخته بود، به تخت راحت غنوده پهلو بسود.» (صفحه 622 و 623)

قتل حضرت والا بدست قاتل نامعلوم گمراه:

«به ساعت سه پس از نصف شب پنجشنبه هجدهم جمادی الاولی، مطابق اول حوت سنه 1297 شمسی هجری، درحالتی که ماهتاب از پرتو نور خویش کوه و دشت را روشن ساخته و پرده در بین خیمه خواب انداخته، در بین ذات همایونی و دو تن از غلام بچگان که نوبت کشیک و خدمت داشتند حایل بود، و در هفده موضع از اندرون و بیرون سراپرده بزرگ که محیط خیمه خواب بود و ابواب اطراف آن کشیک چیان و منصب داران نوبتی به امر کشیک و پاسداری قیام و به بیداری در وظیفه خود اقدام داشتند، خائنی غافل از خدا و بازپرس روز جراء تفنگچه حواله بناگوش داد نیوش والا

د پانوی شمیره: له 22 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

کرده، گلوله کارگر افتاده در پیشانی و قرب رستن گاه موی سر همایونی به قدر هسته بادامی پوست رخسارش را آماسیده و متورم گون نمود که گویا ضارب در حالت نشستن از زیر رو به بالا تفنگچه خویش را حواله کرده، حضرت والا را هم چنان که بر پشت خوابیده دست راست بر روی سینه بی کینه و روی به خدا داشت، هلاک کرد. آواز تفنگچه به ساعت دو و چهل و دو دقیقه که بیست دقیقه از تکمیل ساعت باز مانده بود، به گوش بعضی از اعیان اردو و خدمه خاص که در خواب بودند، رسیده از خواب بیدار شدند و خیال کردند که البته کدام دزدی به سراپرده شاهی نزدیک آمده و پاسبانان و کشیک چیان آگاه گشته، تفنگ جانب او کشاد داده اند.» (صفحه 623)

«در این حال سپهسالار محمد نادر خان و عبدالاحد خان و سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور و محمد عزیز خان ایشک آقاسی خارجه [برادر محمد نادرخان] و محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و شاه ولی خان رکاب باشی [برادر نادرخان] و احمد شاه خان میراسپور [پسر کاکای نادرخان] و سردار محمد یوسف خان مصاحب خاص [پدر نادر خان] و غیره خدمه حضور از غلام بچه گان خاص و حضوری و پیشخدمتان و منصب داران نظامی ایشک آقاسی شیراحمد خان [شوهر خواهر نادرخان] از آواز تفنگچه و ولوله و آشوب و گفتار بگیر و نمان کشیک چیان، از خواب بیدار و جانب خیمه شاهی رهسپار شدند و از کشف حال و فرو رفتن اختر حیات حضرت والا در حسیض وبال آگاه گشته، همه در ورطه حیرت رفتند و یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشنده معدوم و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نازیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به پا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجلت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سراپرده دارند و کشیک چیان ایشان مأذون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوپتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده، دیگرانی که از آرایش این کار ناهنجار برکنارند و به خود خجل و شرمسار می باشند، از اتهام و زبان طعن و لعن خواص و عوام مأمون آیند.» (صفحه 623 و 624)

«سردار نصرالله خان در پاسخ این اظهار و گفتار او فرمود که در این وقت نازک فرصت اقدام کردن در امر موهم و نامعلوم نیست و نبایست که جمعی را به خیال و گمان گرفتار ساخته، از خود بگری بیزار نمود و هرکار آسان و دشوار را خود وقت اجرائی دارد و در این حال شیخ عبدالله از غلام بچه گان خاص، کلیدهای صندوقچه مواهیر [مهرها] شاهی را که در بند ساعت ظل الهی آویخته بودند، با تفنگچه خاصه امیر که در زیر سر امیر شهید سعید بود، با تفنگ و قطار فشنگ شاهی حاضر حضور سردار نصرالله خان نمود و او کلیدها را برگردن خود آویخته، تفنگچه را بر کمر خویش بست و تفنگ و قطار فشنگ را به عبدالله خان که بدو میل خاطر و اعتماد داشت، تفویض نمود و او تفنگ ولی نعم خود را به کمال خوشی در دست گرفت، قطار فشنگ را مفاخرانه به گردن آویخت و از این جا سردار معزی الیه خود را در دل پادشاه پنداشت.» (صفحه 624 و 625)

«مقارن این حال شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که پدر تاجدارش او را مهین فرزند ارجمند دانسته، به غایت دوست و میل خاطر به او داشت، به عزم دیدار نعلش پدر و الاتبار خویش با حاضرین اظهار یک بار دیدن نعلش پدر بزرگوار کرد و سردار نصرالله خان که از اشتیاق رسیدن خود به پادشاهی امور چندی در خیال داشت، سرباز زده گفت: "من شخص مرده را جماد صرف است، نمیخواهم ببینم و اگر مشاهده کنم از غصه و المی که در ضمیرم جای گیر آید از کار می ماتم و نمیتوانم شکیبانی و خودداری نمایم. و از این گونه امور بسی در جهان به منصفه ظهور پیوسته، بازماندگان هر متوفی دامن از حیات برچیده، در پی زیست و تحصیل امور معاشیه خود شده اند. پس ما و شما راست که طریق تدبیر و تمهید کار پوئیم و صبر اختیار کرده، امری را که سبب استحکام حصار منویات ما باشد، بجوئیم و از این واقعه که از قضا و قدر الهی به روی روز افتاده پیش آمده است، فعلاً هیچ نگوئیم و فکر اصل نموده ترک فرغ کنیم، زیرا اصابت اجل موعود بدهی الوجود است و پیک اجل ضروری الورد و این را گفته حصار را امر کرد که در خیام خود شده و کمر عزم بسته، در خیمه بار[دربار] شاه شهید حاضر انجمن شوند، تا رشته کار به دست اختیار آورده، برسبیل موامرت اقدام در حمل و نقل جنازه کنیم."» (صفحه 625)

«سردار نصرالله خان پس از اصدار این امر رهسپار خیمه خود شده و شهزاده عنایت الله خان از فرط محبت پسرانه و بی تابانه نزدیک تخت خواب و مقتل پدر بزرگوار خود شده، گریه شدیدی نموده، اشک ماتم به هر رخ و دامن همی رخت و ناله و ندبه کنان بربالین پدر مقتول خود به پا ایستاده، آه حسرتناک از جگر همی کشید و از درد و غم به خود همی پیچید و روی پدر بزرگوار خود را با هزاران حسرت و افسوس دیده، بعد با سردار نصرالله خان و غیره چاکران درگاه و خدمت گذاران گاه و بیگاه، درخیمه بارگاه همایونی که به جنب جنوبی خیمه گاه شاه شهید برپا بود، پیهم گرد آمده انجمن شدند. سردار نصر الله خان برکرسی صدر که مخصوص ذات شاهانه بود نشست: شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه برکرسی دست راست او جای گزید و دیگران نیز بر کرسی های خود مبهوتانه قرار گرفته، با دلهای پر از خوف و بیم خاموش و متفکر سر در جیب حیرت فرو برده نشستند و هریک با خود همی گفت که ازین حادثه فجیعۀ ننگین چه امور پیش خواهد آمد و چه کسان کشته و کيفر داده خواهند شد؟» (صفحه 626)

«بدین فکر و اندیشه بودند که بامداد گشت و مؤذن اذان اعلامی خوانده، سردار نصرالله خان برمصلای امامت ایستاد و شهزاده عنایت الله خان امر اقامت به پای برده، سردار نصر الله خان در رکعت اول و دوم به قرائت معوذتین اکتفا و نماز را ادا کرد و تعقیب موجزی خوانده همگان برکرسی ها قرار گرفتند. بعد سردار نصرالله خان شروع به ابراز مطلب نموده فرمود که: **بایست نعلش خاقان شهید را در همین کله گوش که متصل اوست، دفن کرده رهگرای جلال آباد شده و غرض از این اظهار او حصول استمزاج از حاضرین و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه بود که امضا برامارت کدام یک از او و شهزاده ممدوح خواهند کرد، زیرا بدون تعیین پادشاه و امام، در مذهب مذهب ابی حنیفه رحمت الله، دفن پادشاه متوفی جایز نیست و اگر چنین بود، پس دفن چنان پادشاهی مهربانی را که در عهد امارتش بهار عالم راحت و رفاهت بود و هم نسبت برادری نیز با او داشت، چگونه رضا داده اظهار میکرد که نعلش او را در دره کوهی که بجز طیور و وحوش کسی در آنجا راه عبور و مرور ندارد، دفن کند؟»**

«باری از این جا [سردار نصرالله خان] می خواست که زمام مهام امارت را به دست آرزو آرد و این را گفته بلادرنگ تردید گفته خویشتن نموده، فرمود که: **یا نعلش را با اردو عقب گذاشته، بزرگان و**

اعیان و منصبداران با او و شهزاده عنایت الله خان به سواری موتر رهسپار جلال آباد شونډ و اردو با نعش از قفا منزل به منزل طی مراحل کنند و یا نعش همایونی را از کله گوش در لمقان حمل و نقل داده، در مزار مهترلمک که افاغنه آنجا او را پدر حضرت نوح می پندارند، دفن کرده بعد در جلال آباد شونډ. از این گفتار و اظهار بعضی از خدمه شاه شهید که این الوقت بودند و عقب کار و وخامت روزگار را ملاحظه نمی نمودند، زبان تملق کشوده، تصدیق مقوله او نمودند و گفتند مواضع کله گوش و لمقان و جلال آباد و کابل و قندهار همه خاک و ملک و دیار اسلامند، حاجت حمل و نقل نعش و دفن آن در لمقان و جلال آباد نیست در همین کله گوش دفن کردنش جائز است، و برخی گفتند هم چنان که جناب نائب السلطنه فرمودند، بایست ما به سواری موتر مقدم و پیش رفته، تابوت را شاه علی رضا خان کرنیل، با اردو منزل به منزل در جلال آباد از عقب حمل و نقل دهد، و نبذی سرباززده اظهار کردند که عده ای از اعیان را برگزیده قرار فرموده حضرت نائب السلطنه، نعش را با خود برداشته در لمقان جوار مهتر لمک دفن کنند و ما در جلال آباد رفته متشایعین [مشایعت کنندگان] جنازه پس از دفن کردن آن، متعاقب ما بیایند و پاره ای گفتند که جنازه را بر موتر حمل و جانب کابل نقل داده در جنب مصجع حضرت ضیاء الملت و الدین مرحوم که ساخته و افراخته خود این پادشاه شهید است، باید دفن نمود و جناب معین السلطنه با محمد نادرخان سپهسالار در جلال آباد شده، اهالی حرم عفت توأم و عمله و خدمه را جانب کابل کوچ و حرکت دهند. و این رأی که از دیگر آراء پسندیده تر و با خیالات صداقت آیات برابر و منتج اثرات خیر بود، از رفتن معین السلطنه و سپهسالار در جلال آباد در طبیعت نائب السلطنه که خود را امیر فرض کرده بود، پسندیده نیفتاد که مبدا ایشان در جلال آباد مانده مرتکب امر خلاف اندیشه او شونډ.» (صفحه 626 و 627)



این قصرشاهی در لمقان (لغمان) در عهد امیر حبیب الله خان سراج الملة و الدین اعمار گردید

«خلاصه پس از قیل و قال زیاد امر را بر آن قرار داده متفق الرأی شدند که تمامت اعیان و منصب داران حاضر، نعش پادشاه شهید را به ذریعه موتر در جلال آباد با خود حمل و نقل داده، اردو از قفا

د پانو شمیره: له 25 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

به راه افتاده، منزل به منزل در جلال آباد بیاید و پس از تقرر این رأی سردار نصرالله خان نائب السلطنه، سپهسالار محمد نادرخان و ایشک آقاسی نیک محمد خان را برای استحضار خاطر اردوی هم رکاب از این قرار داد، امر کرد که یکی اعداد نظام و دیگری خدمه حضور شاه شهید را به درب خیمه بار احضار کنند و مقابل هم برصف بدارند و بعد از ترتیب و تصفیف [صف بستن] مرا آگاه نمائید و عبدالاحد خان را مأمور تجهیز حمل و نقل جنازه نموده فرمود که بر همان چار پایه خواب نعش اعلیحضرت شهید را تا ایستگاه موترها که به فاصله سر گروه از جای فرود آمده و مقتل شاه و سپاه، به سبب سنگلاخ و تنگی صعوبت راه دور بود، رسانیده و برموتر سواری خود مرحوم حملش نموده و بعد باهم رهنورد جلال آباد شوند و هم محمد امان خان غلام بچه خاص پسر بای محمد خان را به سواری اسپ تند رفتار، رهسپار قلعه السراج لمقان فرموده، امر کرد و تعلیم نمود که به نوعی تلیفون را از جلال آباد و کابل بند نماید که کسی پیشتر از واقعه قتل شهید سعید خبر نهد و هم لشکری که در قلعه السراج مقرر دارد، خبر نگردهد که میباید شور و شری به روی روز آمده، فتنه حادث شود و قبل از آنکه تلیفون را قید می کند، این قدر در جلال آباد آگهی دهد که غذا و طعام نهار را خوان سالاران برای اعلیحضرت والا ببزند و بعضی از اعیان دربار در باغ شاهی حاضر شوند و زاند از این نه خودش تکلم کند و نه دیگری را بگذارد که دهن به سخن گفتن به تلیفون برد.» (صفحه 627 و 628)

ذکر امارت شش روزه و چند ساعت امیر نصرالله خان:

«چون امر بیعت که مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود، حاصل آمد برمرام دل واصل گشت، خود را امیر و در خور تقدیر مافی الضمیر دانسته، روی اظهار به وضع و شریف و قوی و ضعیف بار [دربار] که جمعیت عام و ازدحام تامی بود نهاده، فرمود که: "از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار و به روی کار آمده است که اظهار ان به جز اثر درد و الم و ندبه و ماتم دیگر چیز ابراز نمیدهد. باری چون چاره و علاج آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و بلکه این واقعه از غفلت و بیبایی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش وخامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و امامت باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبایی به دست خود به کشتن داد و برنفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و پیس نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم."» (صفحه 636 و 637)

د پانو شمیره: له 26 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

سردار نصرالله خان پس از گفتار فوق رو به سوی همه کرد و گفت همه مامورین برحال اند و اگر کسانی در عهد امیر شهید رفتار ناهنجار به من کرده اند، همه را عفو کردم و افزود: «چیزی که بر ما و شما لازم و مَحْتَم می نماید آنست که وجوباً ما و شما همدست و یکدل بوده در امور سلطنت و راحت رعیت و حراست مملکت و حفظ ناموس شریعت کوشیده، جنگ آرزو به حبل المتین دین سید المرسلین محکم بداریم.»

«الغرض قرب یک ساعت از ابتدای ورود در باغ شاهی تا این وقت در قیل و قال مسطور به سر رفته و نعش پادشاه شهید به همان حالتی که در موترش بسته بودند، در جای خویش یکه و تنها، درحال اسفناکی که هیچ یک از چاکران و خدام در نزدش نبود مهمل ماند، و همه از راه حصول مرام به دور امیر نصرالله خان به ازدحام گرد آمده بودند، که خود را در خدمت و اخلاص به او معرفی کنند و به مضمون فرموده شیخ سعدی مصداق حالت سراپا خدمت خود قرار دهند که:

این دغل دوستان که می بینی مگسانند دور شرینی

و پس از آنکه نصرالله خان بر مرام فایق گردیده به امارت برداشته آمد، به حضار فرمود که از رفتن سپهسالار [محمد نادرخان] در اقامتگاه سپاه دیری گذشته و اعداد لشکر در میدان مشق چشم به راه ورود من خواهند بود، پس باید در آنجا شده به لشکریان اظهار واقعه و ابراز امارت خویشتن نمایم.» (صفحه 637 و 638)

«و این را گفته روی استفتاء جانب علماء و سؤال کرد که جسد امیر را شهید قرار داده بی غسل دفن فرمائیم یا غسل داده در خاک سپاریم؟ و از میان حاجی عبدالرزاق خان که پیشآهنگ ایشان بود، عرض کرد که چون قاتل معلوم نیست، میشود که خودکشی کرده باشد، پاری بایست غسل داده و کفن پوشانیده دفن کرده شود که شهید گفته نمیشود و امیر نصرالله خان از این عرض و بیان حاجی عبدالرزاق خان، محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص را با بعضی دیگر از خدمه امر کرد که تا باز گشتن من از نزد سپاه جسد امیر را غسل داده کفن ببوشانید و در این حال سخن از مدفن



امیر نصرالله خان

د پانو شمیره: له 27 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

در میان آمده، بعضی باغ شاهی و برخی جانب قبله و بیرون مسجد جامع که خود پادشاه مرحوم در مقابل حجره های خدمه عملی حضور احداث و آباد فرموده است و نبذی در قریه هده به جنب مضجع ملاء نجم الدین مغفور را یاد کرده، امیرنصرالله خان پاسخ داد که باغ شاهی جای و عمارت خوبست، نایبست مدفن مردگان شود و این را بدین خیال نمی گویم که حال سلطنت از آن من گردیده و تمامت عمارات و قصور دولتی از من گردیده و مالک همه شده ام، لیکن فکری در ضمیرم جای گیر آمد که اگر خدا نخواست در وقتی دولت بیگانه مملکت افغانستان را تصاحب کند و ما نباشیم، مقبره را از باغ شاهی که محل بزرگ و وسیع و آبادی است متصرف گردیده، جسد شاهانه را از خاک کشیده در دیگر موضع حمل و نقل داده دفن نماید، پس در این صورت نایبست مآل اندیشی اختیار کرده او را در موضعی دفن کرد که از برآوردنش ایمن و مطمئن بود. و پاره ای عرض کردند که همین باغ شاهی بهتر و مناسب تر است و تصور اعلیحضرت بعید از تصدیق می باشد، زیرا هیچ دولت نظر خست به تصرف مدفن هر چند عمارت عالیه باشد، نمی گمارد و در این حال شهزاده عنایت الله خان که اظهار کرده بود که بیرون از متابعت خیالات عم محترم و اطاعت او طریقی نخواهد پوئید به عزم اینکه تائید استحکام اظهار خویش کند و خود را در نظر امیر مستعد و معتمد قرار دهد و ابراز نماید که بدون از اشارات اول الامر قول و فعل احدی را تائید نمیکند، عرض نمود که اگر در میدان گلف "گوی و چوگان" بازی که جای حصول فرح و فرج خاطر امیر مرحوم بود، دفن گردد به خیالم خوبتر و مناسب تر می نماید و امیرنصرالله خان ازین عرض او خرسند و شاد خاطر آمد که باغ شاهی بروفق مرادش قبرستان قرار داده نشد و از استعمالش خارج نیفتاده، مقصدی که در دل داشت حاصل گشت. پس گفته او را منظور و قبول فرموده از اظهاراتی که دیگران کردند و عیوب میدان گلف را برای دفن پادشاه شمردند، سرباز زده عدول و نکول نمود.» (صفحه 638 و 639)

«بعد خود امیرنصرالله خان با شهزاده عنایت الله خان و سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص و عبدالاحد خان دریک موتر جای گرفته در عقب موتر او راه اقامتگاه سپاه برگیرند. چنانچه وارد عسکرگاه شد، مشاهده کرد که محمد نادرخان سپهسالار سواره و پیاده نظام را در میدان مشق واقع جنب غربی جنوب اقامتگاه لشکر، برصف داشته و خودش براسپ کرنگی سوار و چشم در راه انتظار ورود او ایستاده است. پس در قرب سپاه از موتر فرود گشته با شهزاده عنایت الله خان هر یک براسپ یکی از منصب داران نظامی سوار شده و دیگران به سرعت و شتاب از موتر پیاده گشته در جلو اسپ هردوتن جانب صفوف لشکر گام زن آمدند و سپهسالار که از امارت او و بیعت مردم خبر نداشت، سپاه را به همان درجه و رتبه نایب السلطنه گی او امر سلام دادن به شیپور و نواختن موزیکان نموده، پس از تقدیم مراسم سلام، به امر امیرنصرالله خان اعداد فوج را دایره سان امر به پا ایستادن کرد. امیرنصرالله خان در حالتی که اسپش چموشی و نا آرامی میکرد، پیش رانده از قتل امیر مرحوم سخن بر زبان راند و تمام سپاه نظام از شنیدن کلام کربت اثر او به ناله و شیون درآمد، امیر ایشان را امر سکوت نمود و گفت: "ما و شما خادم اسلامیم، نه چاکر یک تنی که از بیهوده گردی و طریق هوا و هوس نوردی خودش کشته دست تقدیر آمد، اکنون شما راست که در حمایت اسلام بکوشید و چشم از حقوقی که دارید و مکلف به آن هستید نپوشد و مردانه وار کمر همت به خدمت دین سیدالمرسلین و حراست ملک و مال و جان و ناموس مسلمین جست بر بندید، این ناله و گریه کار مردان نیست."» (صفحه 639 و 640)

د پانوی شمیره: له 28 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

«پس ازین نطق امیرنصرالله خان شهزاده عنایت الله خان پای نطق پیش نهاده گفت: "منکه فرزند بزرگ امیر شهید و معین السلطنه و سردار عموم سپاه نظام افغانستانم، به رضا و رغبت به عم محترم که نائب السلطنه بود، بیعت کردم و خود را به منزله فرزندش شمردم به پادشاهی و پدری خویش قبولش نمودم، شما نیز تاسی به من نموده به هر سرعت و تعجیل که بتوانید بیعت کنید و اگر چنانچه عم محترم که به منزله پدر حقیقی من و اکنون امیر افغانستان است، امر نماید فوراً کلاه و کمر سرداری لشکر را از سر و کمر برداشته و می کشایم و نظر به صدور حکمش دارم که هرچه بفرماید به جان و دل بپذیرم."» (صفحه 640)

«ازین گفتار او سپهسالار و اعداد سپاه که از بیعت اعیان و بزرگان بار و جمهور عمله و خدمه شاهی و شهزادگان و غیره به نصرالله خان و به امارت برداشتن او آگاه نبودند، درحیرت افتاده نخست سپهسالار و از قفای آن افراد و منصب داران به ترتیب دست بیعت داده، بعد همه لشکر رهسپار بیعت و اطاعت شده، گردن متابعت به امارت نصرالله خان نهادند، و نصرالله خان از بیعت و اطاعت سپهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و پادشاه معظم خود یادی نکرده، ربقه انقیاد به ربقه خدمت نهادند، گوهر مقصود را بی معنی در کف آرزو و حصول دیده، خرامان خرامان سوار موتر شده با همراهان درباغ شاهی باز گشت و چون هنوز کار غسل و کفن نعش شاه شهید به انجام نرسیده بود، برکرسی امارت جای گزیده، بهاءالدین خان غلام بچه پسر میربچه خان کوهستانی را امر کرد که به ذریعه تلیفون به شاه علی رضا خان کرنیل سرکرده اردوی عقب مانده لمقان آگهی دهد که از فضل خداوند بی مانند، زمام مهام برطبق مرام، بدون اعراض و اعتراض به دست آمده، معین السلطنه و تمامت شهزادگان و رجال دولت و جمهور بزرگان اردوی حاضر جلال آباد بیعت نمود، تن به امارتم در دادند، بایست اردوی تحت رایت خود را به راحت و رفاهت جانب جلال آباد حرکت داده، منزل به منزل طی مسافت کرده، حاضر حضور شود. [از فحوای این گفته معلوم میشود که شاه علی رضا خان کرنیل در امور با سردار نصرالله خان به نحوی قبلاً در تفاهم بوده است! والله اعلم - کاظم] بعد یک ورق کاغذ را برداشته و با خامه خاص خود در آن نگاشته به معین السلطنه فرمود هر که را نام گرفتم و این کلام مجمل غیرمفید را برزبان رانده و از کرسی خویش برخاسته در اندرون خانه بزرگ عمارت شاهی راه دخول پیش گرفت و شروع به نام بردن کرده، بنان نگارش در تسوید به جنبش درآورد و معین السلطنه که از قفای او درآمد به پا ایستاده امیرنصرالله نخست نام معین السلطنه را رسم کرده در تالی آن نام سردار امین الله خان را رقم نمود و همچنین به ترتیب نامهای سردار محمد عمر خان و سردار غلام علی خان برادران خود و سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان و سپهسالار محمد نادرخان و علی احمدخان ایشک آقاسی ملکی و میرزا محمدحسین خان مستوفی و میراحمدشاه خان و فتح محمد خان امین العسس و سردار محمد یونس خان و عبدالاحد خان را نوشته به معین السلطنه داد و ایشان با شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی و معین السلطنه داخل اطاق بزرگ شده، مسوده او را قرائت کردند، نوشته بود که ایشان به نورچشم عین الدوله به ذریعه تلیفون یا مکتوب یا شخصی که حامل مکتوب باشد، از ماجرای جان گزا آگهی دهند و یا به دیگر نوعی که صلاح و صواب بدانند معروض دارند و بر سر این رأی جستن در بین آنان قال و قیل زیاد به روی کار آمده، بعضی گفتند که به ذریعه تلیفون و بعضی بر زبان راندند که خود معین السلطنه که بیعت کرده است در کابل شده ماجرا نزد اعیان و بزرگان و رجال دولت و خدمه سلطنت و عین الدوله باز داشته و از همه بیعت نامه گرفته ارسال حضور بدارد و تا وصول موکب والا درکابل، [معین السلطنه] به وکالت اقدام درنظم و نسق امور سلطنت و مهام مملکت کند؛ و

د پانوی شمیره: له 29 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

نبدی اظهار کردند که حاجت به این قدر گفتار نیست، بایست به ذریعهٔ مکتوب و یک نفر مأمور که حامل آن بوده و ماجرا را به چشم و سر دیده باشد، درکابل رفته به عین الدوله آگهی بدهد و همگان این رأی را نیکو و صواب پنداشته امضا کردند و از خانهٔ بزرگ برآمده، رقم و امضای خود را تقدیم حضور نمودند. امیرنصرالله خان رقیمة ایشان را در جیب خود نهاده امر به برداشتن نعلش که تجهیزش انجام یافته بود، کرد و خود او با تمامت خدم و حشم و علماء با تابوت رهنورد مشایعت شده، جسد امیر شهید را در گوشهٔ غربی ضلع غرب و جنوب میدان گلف که امیر مرحوم مزارع چندی از اعراب را به سی هزار روپیه خریده و آن را میدان گلف ساخته و پرداخته، در اضلاع چارگانه اش دیوارآسا غرس اشجار فرموده بود، دفن کرده، هنگام شام درباغ شاهی مراجعت نمود و به میرزا محمدعمرخان کشمیری منشی حضور خود که از فوت میرزا عبدالحسین خان قزلباش به این رتبه نائل واصل آمده بود، امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و برحال و برقرار بودن معاهدهٔ او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامهٔ رجال دولت و علماء و اعیان ملت برامارت او رقم کند [قابل توجه اینست که نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها داشت، به مجرد رسیدن به امارت معاهده ای را که امیر قبلی با انگلیسها امضا کرده بود، تأیید نمود - کاظم] و این امر را نموده خودش در ورندة عمارت بزرگ برکرسی امارت نشست، زبان گفتار به تذکار سفر لندن خود که در سنه 1313 هجری قمری به امر ضیاء الملت والدین چنانچه در جلد سوم گذشت، رفته بود پرداخته، ساخته بیان سرگذشت و حصول معلومات و نظریات خویش گشت و از آنچه که در لندن و پاریس و ایتالیا به وی روی داده و دیده و شنیده بود، حکایت کردن آغاز نمود و پس از ساعتی میرزا محمدعمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده، پس از آن تا ساعت دو پس از نصف شب به همان قصه و افسانهٔ اروپا به سر رفته، دربین حکایت چند بار به زبان تذکار همی راند که سبحان الله از کار و عجایب روزگار دنیای غدار که بجز وجود امیرخلد میسر که در میان نیست، باقی همه برحال و برقرارند و هرکه به کار و وظیفهٔ مستمره خود از خور و خواب و راحت گرفتار. چون قصهٔ اروپا تمام شد و شب به نزدیک بام رسید، اهل مجلس شاهانه به فراغ بال در خانه و لانهٔ خود شده، امیرنصرالله خان و خدمهٔ خاص و غلام بچه گان خاص امیر مرحوم سر به بالین راحت نهاده، از جملهٔ خدمهٔ او علی احمد پسر امیر محمد داکای که یکی از فرومایه گان شهر و بی عرضه گان دهر بود و نزد امیر نصرالله خان که ارادل نواز بود، رتبه و مقامی یافته عزت و احترامی داشت، از اندازه نانشناسی خود برتخت خاصهٔ خواب امیر شهید خوابیده در وقت خوابیدن بسی سخنان فضولانه سرانید.» (صفحه 641 و 642)

نقل نامهٔ امیرنصرالله خان که به شهزاده امان الله خان رقم کرد:

«به ساعت دو پس از نصف شب جمعه نوزدهم جمادی الاولی، قبل از آنکه امیرنصرالله خان به جامعهٔ خواب درآید و پهلوی بریستر راحت سایید، به موامرت اهل محفل راز که با او در امارتش دمساز آمده، بیعت کرده بودند، [نامه ای] به شهزادهٔ غیور و جوان بخت امان الله خان عین الدوله که از جانب پدر تاجورش برسبیل نیابت در کابل به تخت سلطنت مقرر داشت، رقم و امضا فرمود که: [متن نامه]

"نورچشم کاربرخوردار عین الدوله قرین صبر و رهین شکیب باد. چون اعلیحضرت خلدآرامگاه سراج الملة و الدین پدر معظم شما و برادر مهربان و پادشاه محترم من [سردار فراموش کرده بود که

ساعات قبل چند بار با چه کلمات امیر شهید را در حضور درباریان و عساکر یاد کرده بود - کاظم] در لمقان رفته شب پنج شنبه هجدهم ماه حال، که منزل خیمه گاه اوشان در کله گوش بوده به آرامگاه خود تن بر بستر راحت داشتند، بوقت سه بجه شب بفر تفتنگچه کدام شخص کافر بی دین و شریر معلوم به شهادت رسیدند. (انالله و انا الیه راجعون)؛ روز پنجشنبه نعلش شهید سعید خلد آرامگاه را به آرامی به حمل موتر در باغ شاهی جلال آباد آورده، سران و سرکرده گان حاضرۀ جلال آباد را از واقعه جانکاه آگاه نمودیم. و ارجمند سعادت مند عزیزالوجود بجان برابرم معین السلطنه و باقی خاندان جلیل الشأن شاهی و اولاده جد امجد و سادات و علما و منصب داران نظامی و ملکی و معتبرین و عمله و اهالی کار و سایر رعایای نظامی و ملکی بحضور حاضر و مسئله شرعی فقهیه را که مأخوذ از کلام ملک علام جل ذکره و احادیث نبوی صلی الله علیه و سلم است، از راه دین و ناموس بحضورم عرض نمودند که تا نصب امیر نشود، نعلش شهید سعید خلد آرامگاه بخاک سپرده نمیشود، و همه متفق الرأی بیعت امارت برای من نمودند. اگرچه این ماتم جانکاه بسیار صعب بود و شاق گذشت اما حمایت ناموس اکبر که دین متین است و حفظ ناموس اهالی ملت و دولت علیه را بالاتر دانسته، بیعت جمهوری را قبول فرمودیم و نعلش شهید سعید بروز مذکور به خاک سپرده شد. اینک از واقعه مذکوره و امر امارت خود به قرار بیعت فوق الذکر، شما را آگاه نمودیم و شمانیز غم و الم و اندوه و ماتم این واقعه را به امر دین متین سیدالمرسلین صلی الله علیه و سلم تکیه داده، برای آن وجودی که سبب حفظ ناموس و پدر شما و برادر عینی من بود، طلب آمرزش نموده و خود رافدائی و پیرو دین رسول الله صلی الله علیه و سلم دانسته، خاطر خود را بفضل خداوند جمع دارید که خداوند بفضل خود حفظ امور دین و دنیای شما و اهالی ملت را مینماید و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت مینمایم که دین مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را از چشم زخم زمانه نگاه داشته و مرا از روی مرحمت خداوندی خویش توفیق عنایت فرماید که خدمت دین اسلام که برای پادشاه مسلمان واجب و لازم است که بجا بیاورد و بجا آورده، دست تسلط دشمنان دین را حتی الوسع کوتاه دارم و خود را و شما را با جمیع اهالی اسلام، خصوصاً اهالی افغانستان را بخداوند قادر توانا سپرده، یاری از درگاه حضرت الهی میخواهم و امید اجابت خواهش خود را از او تعالی دارم و چون لازم بود به شما اطلاع دادم که سه روز به تعزیت داری و سوگواری قیام و اقدام نموده و صرف نان و چای را قراری که از حضور اعلیحضرت مرحوم منع شده بود، اکنون نیز ممنوع دانید و در هر سه روز از طلوع آفتاب تا ساعت دوازده نصف النهار بر بساط تعزیت و قرائت فاتحت متقاعد بوده، از افراد اعداد لشکری و کشوری که گروه گروه و جماعت جماعت حاضر مجلس قرائت فاتحه می شوند، ایشان را از کیفیت بیعت ارجمندان سعادت مندان و خدمه حضور و منصب داران لشکری و افتخاری به زبان درست دانسته کرده [!!!]، بیعت نامه های موثق و میرم به امضا و مواهیر همگان حاصل و ارسال حضور نمایند. « [پایان نامه] (صفحه 643 و 644)

[از متن نامه واضح میشود که امیر نصرالله خان بدون آنکه قبلاً موضوع شهادت امیر را با شهزاده امان الله خان در میان گذارد و نظرش را در مورد امارت خود جویا گردد، شهزاده را در این نامه با دو موضوع بسیار مهم و حساس در جریان می گذارد: یکی شهادت پدرش بدون آنکه از تعقیب قاتل و اجراءات در زمینه ذکری نماید و دیگر اعلام امارت خودش که شهزاده مان الله خان را در برابر یک عمل انجام شده قرار میدهد - کاظم]

«شجاع الدوله به ساعت یازده قبل از نصف روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی مطابق دوم حوت ماه شمسی در حالتی که شهزاده آزاده امان الله خان عین الدوله در عین العماره به حرم سرای حرم احترام

تشریف داشته و هنوز سر و تن به لباس دربار نیاراسته و کمر نبسته بود، به در عین العماره واصل گردیده و از وصل به پیشگاه دولت سرا، آگهی داده، چون [شهزاده] کمر شجاعت و غیرت بر بسته بیرون خرامید، شجاع الدوله نامه امیرنصرالله خان را در حال راه پیمودن جانب ارگ شاهی، به دو دست تعظیم تقدیم کرده و در عرض راه آن را قرائت نموده، دود غیرت از دماغ شجاعتش متصاعد گشت و چون داخل ارگ شده در گلخانه برکرسی غم و الم نشست، سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله و ایشک آقاسی محمد سرور خان و سعدالدین خان قاضی القضاة را دعوت حضور فرموده و ایشان و غیره خدمتگاران چون افندی جنرال محمود سامی و نایب سالار محمدنعیم خان و جنرال عبدالوکیل خان و نایب سالار صالح محمد خان و سائرین پیهم حاضر آمده انجمن شدند و شهزاده ابراز راز کرده، با چشم اشکبار و دل سوگوار و زبان حزین و خاطر غمین و نطق مؤثر از همگان طالب یاری به خونخواهی پدر تاجدار خود شده و ایشان پس از دیری که به قیل و قال به سر بردند، امضا برامارتش کرده او را به سلطنت برداشتند و بیرق امارتش را برافراخته، ساخته یاری و مددگاری او آمدند. و از تقدیر حی قدیر به دو روز دو امیر در جلال آباد و کابل جالس سریر آمد...» (صفحه 644 و 645)

«از جانب جلال آباد امیرنصرالله خان به ساعت هشت روز مذکور، عزم فاتحه خوانی و تعزیه داری را در قصر سراج العمارت قرار داده، میرزا محمدعمر خان منشی حضور خود را امر به نگارش اشتهار متحدالمال از روی مکتوبی که به امیرامان الله خان رقم فرموده بود، نمود و به نام هریک از نایب الحکومت های قطغن و بدخشان و ترکستان و هرات و قندهار و غزنین و غیره محال حاکم نشین تمامت ایالات، چون ناظر محمدصفر خان و سردار محمدعثمان خان و سکندر خان [سابق فراش باشی حضور امیر شهید - حاکم اعلای میمنه] و محمد سلیمان خان و لوی ناب خوشدل خان و محمد عزیز پسر سردار محمد عظیم خان و دفتریان و اهالی محکمه شرعی و بزرگان عموم رعایای تبعه هروالایت و ایالت کابل.... و غیره رقم و تأکید کرد که سه روز از طلوع آفتاب تا ساعت دوازده مشغول قرائت فاتحه و ادای مراسم تعزیه بوده و بیعت نامه ها از جماعات حاضر آمده حاصل نموده، بیعت نامه محل حکومتی خود و محلات تحت هر ایالت را از لشکری و کشوری هریک باشند، به ذریعه فوجداران هرعلاقه به دست آورده ارسال حضور نمایند که به زودی برسند و ازین اشتهار تا هنگام عصر، به اندازه تعداد و شمار حکام و قضاة و رؤسای قومی و ایلاتی نگار همی داد.» (صفحه 646)

«از آن سوی چنانچه رقم شد، اعیان کشوری و منصب داران لشکری و عموم رعیتی از وضع و شریف و قوی و ضعیف، به همان ساعت هشت از روز مسطور، دسته دسته و جوق جوق، پیهم روی فاتحه خوانی بسوی سراج العمارت نهادند..»

«دراین حال شهزاده حیات الله خان [عضدالدوله] که به امر پدر تاجور مرحوم خود چنانچه گذشت، راه کابل برگرفته و در باغ و منزل نمله بیمار و متوقف و در روز گذشته به بهانه امری که از قتل والد ماجد خود آگاه نشود، طلب جلال آباد گردیده بود، به سواری موتر داخل باغ شاهی شد و حال را به دیگر منوال دیده و نیز از اثر روحیه که اعضا و جوارحش متأثر شده بود، چشمش اشکبار و اعضایش متزلزل و خاطرش سوگوار، به دیدار حاضرین آمد و به ساعت نه امیرنصرالله خان از خلوتگاه خاص راحت اختصاص امارت اساس، با عبدالاحد خان و میرزا محمدعمر خان منشی، که نویسندگان حضور شاه شهید و کاتبان متعلقه خود به تحریر اشتهار گماشته، خودش در خلوتگاه حضور شده بود برآمد و نوکری داران خاصه شاهی از سراوس و رکابی و میراسپور و پروانه و

خان اسپور و اعداد سپاهیان فوج پیاده اردل که به درب باغ رده کشیده به پای انتظار ایستاده بودند، مراسم سلام نظامی به تقدیم رسانیده، بعد امیرنصرالله خان به ازدحام خدام جانب سراج العمارت خرامیده و داخل عمارت بزرگ واقع مغرب قصر میمنت حصر که برای عام ساخته و پرداخته شده است گردیده، بر تخت اعلیحضرت شهید و زیر نعلین چاه مخمل نشسته، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه در گوشه شمال مغربی بارگاه به مقابل او جای گزید و دیگران عموماً با علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی به طرف راست و چپ به روی منظر صحن ساحت بنشستند؛ امر فاتحه خوانی و بیعت کردن به روی کار آمده علی احمد خان اعداد حاضر آمدگان را دست دسته به حضور تقدیم نموده و سلامی داده و علیکی از امیر شنیده، به عرض همی رسانید و معرفی همی کرد که این جماعه از فلان خیل و قبیله اند و از راه قرائت فاتحه و عقد بیعت حاضر آمده اند و امیرنصرالله خان در پاسخ اظهار او پس از دست ختم فاتحه به جانب رو و دهن بردن همی گفت: بیعت اینان را قبول کردیم و از خداوند در خدمت دین و اسلام، همت و توفیق خواسته، همه شما را هدایت میکنم که به حبل المتین آئین مبین محکم و استوار چنگ زده جان و تن مواظب و مشغول خدمات و کار بار مکلفه خود که خداوند تکلیف کرده است، باشید.» (صفحه 646 و 647)

«بعضی از اهالی بار [دربار] از ازدحام عام و کثرت جمعیت قبایل که علی احمد خان ایشک آقاسی نام قوم مهمند و شنوار و خوگیانی و دره نوری و کنری و اسماری و کامه ای و چپرهارای و غیره برهر دسته نهاده، جوق جوق داخل و خارج میکرد، در تعجب و حیرت افتاده از بار [دربار] بیرون شدند که ببینند در این زودی، این قدر مردم بسیار، از مسافتات بعیده چگونه حاضر گردآمده اند؟ و چون نیک نظر کردند که به جز مردم دهات قریبه جلال آباد که از بهسود و سرخروید باشند، کسی از قبائل و طوایفی که علی احمد خان نام می برد، هنوز آگاه نشده و حاضر نیامده است. پس خیلی به چستی و چالاکی علی احمد خان تحسین و آفرین نموده به خود گفتند که به دربار پادشاه بایست چنین اشخاص چالاک و حيله باز بود که کار را به خدیعت و حیلت از پیش برده، جلب خاطر و میل باطن و ظاهر پادشاه را جانب خود کرده رضایتش را حاصل کرد، زیرا دیدند که سه چهار دسته که از مردم حاضر آمده قرار داده و به درب بار ایستاده کرده است، برسییل دور و تسلسل دسته چهارم را که از حضور بر می گرداند همان دسته اول را که تقدیم کرده و باز گردانیده است، داخل بار نموده، نام قوم و قبیله ای را برایشان می نهد و اظهار حسن خدمت و ابراز درایت و کفایت میکند و تا ساعت دوازده از نصف روز جمعه بدین روش امر قرائت فاتحت و اخذ بیعت دوام نمود.» (صفحه 648)

« درضمن میرزا عبدالرشید خان منشی حضور امیر شهید سعید لوحه بزرگی از کاغذ را برداشته و بیعت نامه از طرف شهزادگان و اعیان بار و رجال دولت از لشکری و کشوری بر آن نگاشته به امضا و مهر هریک رسانیدن اقدام کرد و آنگاه که نوبت امضا به سردار محمد اصف خان مصاحب خاص رسید، قطره بزرگی از رنگ اندرون خامه او بر بیعت نامه ریخته روی آن را کثیف و سیاه ساخت و این امر مثل کلاه افتادن از سر امیرنصرالله خان که در ابتدای کار در وقت بیعت کردن علی احمد خان، چنانچه گذشت واقع گشت، شگون بد دیگر برای امارت او در قلوب حاضرین پدید آورد. به ساعت دوازده امیرنصرالله خان از بساط تعزیت و قرائت فاتحت برخاسته، با خدمه حاضر و ارکان بار از راه ادای نماز جمعه در مسجد جامع شده، به خطیب تلقین شد که در خطبه نام امیرنصرالله خان را درج و یاد کند و با وجود القاء و تعلیم، خطیب نخست نام سراج الملة والدين امير حبيب الله خان را بر زبان رانده بعد تذکار امیر نصرالله خان نمود. برخی این سهو خطیب متعلم را شگون سوم بروخامت عاقبت امارت او در دل قرار داده، لاحول گویان از خداوند حسن عاقبت و پیش آمد

خواست. باری پس از ادای نماز امیرنصرالله خان با شهزادگان و اعیان بار و خاصان اهل کار، در باغ شاهی شده چون به درب قصر شاهی رسید از **عبدالاحد خان ندیم راز خود و مصاحب محفل حضور امیر مغفور**، جویای حال و احوال کابل گردیده و او را امر کرد که از تلیفون آگهی حاصل کند که شجاع الدوله خان فراش باشی در کابل واصل شده و عین الدوله از قید واقعه آگاه آمده، اقدام در بسط بساط تعزیت و خواندن فاتحت و اخذ بیعت کرده است یانه؟ و چرا شجاع الدوله خان از وصول و عدم وصول خود در کابل، تاکنون آگهی نداده است که اگر نرسیده باشد در کدام منزل یا عرض راه هست؟ یا موترش خراب شده و یا در رفتار بطالت نموده است؟ باید احوال را مفصل حاصل و به حضور عرض نماید. عبدالاحد خان که از شوق و شغف زیادی که در امارت او داشت و پیشتر ازین امر او پرسیده بود، عرض کرد که: "شجاع الدوله خان [به ساعت] یازده در کابل رسیده و عین الدوله در وقت وصول او در عین العماره تشریف فرمای ارگ شاهی شده و محمد ابراهیم خان آقا لاله در تلیفون خانه ارگ رفته برایم این قدر گفت که عین الدوله تشریف آوردند و پس از شنیدن این کلام تلیفون خراب گردیده هرچند زنگ زدم از بتخاک پیشتر احوال نمی رود و نمی آید. امیرنصرالله خان از استماع این اظهار عبدالاحد خان با آنکه آگاه نبود که شهزاده سپهر مکان، شجاع الدوله خان را در حجره ای از حجرات ارگ شاهی متوقف و درب آن را مفل و تلیفون را قید فرموده، در صدد خون خواهی پدر و امارت خود افتاده و کام روا گشته است، مضطرب حال و پریشان احوال شده خودداری نمود و به لحاظ این که کسی از ناصیه حال تشوشش نداند و درک اضطرابش را نکند، فرمود یحتمل که امان الله خان در قرائت فاتحت و اخذ بیعت گرفتار است و یا تلیفون خراب شده خواهد بود و این را گفته سپهسالار محمد نادر خان را امر کرد که فوراً عده ای سوار درهر منزل مأمور کند که بر علاوه افراد اعداد خدمه تلیفون از جلال آباد تا کابل رفته، درهر یک مسافت یک گروه یک نفر مقرر نماید که حاضر بوده، به مجرد قید و خراب شدن تلیفون یا کدام ستوت و یا قطع سیم، ایشان در درست و جاری کردن آن اقدام کنند. این را به سپهسالار امر کرد بعد صرف نهار نمود و پس از فراغ صرف، میرزا محمد عمر خان اشتهاراتی که در حیز تحریر درآمده بودند حاضر آورده تا عصر به امضای خاص رسانید که در روز شنبه بیستم جمادی الاولی به ذریعه پست استمراری ارسال و جاری نماید.....» [شب بقصه از خاطرات سفر اروپا و تاریخ اسلام در جمع حضار به پایان رسید که ذکرش ربطی با اصل موضوع ندارد - کاظم] (صفحه 649 و 650)

واقعات روز شنبه بیستم جمادی الاولی:

دراین روز امیرنصرالله خان از عدم اطلاع به احوال کابل و بند شدن تلیفون در تزلزل افتاده پس از ادای نماز صبح با عبدالاحد خان و میرزا محمد عمر خان منشی و علی احمد خان پسر امیرمحمد خان داکای یاران خاص خود به خلوت پرداخت..... و سپس به سراج العماره رفت و بر سریر مجلس جا گرفت و با حضور معین السلطنه و عضدالدوله و ایشک آقاسی علی احمد خان مراسم فاتحه و اخذ بیعت مثل روز گذشته ادامه یافت و وقتی به باغ شاهی برگشت سخن را از قید تلیفون از کابل آغاز کرد:

«نمیدانم چرا از کابل به ذریعه تلیفون احوال نمی آید و عجب تر اینکه اکنون تلیفون جلال آباد از منزل جگدک پیش نمیرود و این را که گفت، از حالت امارت امان الله خان و تسدید [بند شدن] شوارع و طرق مأمور انسداد راه جلال آباد شدن، جنرال عبدالوکیل خان با فوج نظام و رسیدنش در

جگدک، هنوز خبر نداشت و چشم انتظار در راه وصول بیعت نامه و عریضه اطاعت امیرامان الله خان که در خیال او عین الدوله بود، داشت؛ و ازین گفته بعضی اهالی بار عرض کردند که البته حضرت عالی عین الدوله از غم و اندوه قتل پدر تاجور خود و گرفتاری در امر بیعت و قرائت فاتحت توجه به جانب تیلیفون ندارد و برخی گفتند که از غفلت و عدم پرداخت تیلیفونی ها خواهد بود. الغرض هر کدام کلامی تسلی بخش گفته او را مطمئن خاطر ساختند؛ و با این گونه گفتار اهالی بار، امیرنصرالله خان از ناصیه حال همگان آثار اضطراب مشاهده و تغافل کرده ... و در خلال این حال میرزا محمد عمرخان اشتهار متحدالمال را که از پیش رقم شد، به ذریعه پست رسمی و استمراری، گسیل کابل نمود که از پست خانه مرکز به ولایات و محلات توزیع و منقسم گردد و همه پس از وصول در کابل ضبط کارکنان حضور امیر امان الله خان شده به کسی نرسید.» (صفحه 652)

«در هنگام عصر امیرنصرالله خان از عدم وصول خبر از کابل و بند شدن تیلیفون تا جگدک، حال را به دیگر منوال فهمیده، محفل شوری از اعداد اعیان بار چون شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه، حیات الله خان عضدالدوله و شهزاده امین الله خان سردار مدافع و شهزاده محمد عمر خان سردار صنایع و شهزاده غلام علی خان و سردار محمد اصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص امیر مرحوم و سردار سپهسالار محمد نادر خان و فتح محمد خان امین العسس و میرمحمد حسین خان حاکم جلال آباد و حاجی ملاء عبدالرزاق خان و میرزا محمد حسین خان مستوفی و شاه ولی خان رکاب باشی و محمد ولی خان سرجماعه غلام بچه گان خاص و میرزا محمد عمر خان منشی و ایشک آقاسی علی احمد خان و ایشک آقاسی محمد عزیز خان و ایشک آقاسی خواجه محمد خان و غیره تشکیل داده امر کنگاش در میان نهاد که: اگر عین الدوله طریق خلاف برگرفته مرتکب نزاع شده باشد، چه باید کرد؟» و از همگان خواست تا به مشورت پرداخته و تأکید کرد تا آنچه راست باشد، در مجلس بلاصرفه بیان دارند و در بیرون از مجلس گفته نشود (در اینجا از ذکر دیر رسیدن شیر احمد خان در مجلس و حالی ساختن موضوع به او و اخذ تعهد که موضوع در بیرون افشاء نشود، نسبت ماهیت حاشیوی آن صرف نظر گردید - برای شرح مزید دیده شود: صفحه 653 و 654)

در این موقع امیرنصرالله خان به اطلاع هیئت شوری رسانید که: «به جز از ساعت یازده دیروز از رسیدن شجاع الدوله خان در کابل و رفتن عین الدوله در ارگ، دیگر احوالی به ذریعه تیلیفون نرسیده و از منزل جگدک بدان سوی احوال نمی دهد و با آنکه دیروز عده ای از سوار بر علاوه اعداد تیلیفونیان مأمور کردم، سودی نبخشید و تاکنون از طرف عین الدوله و کابل احوالی به حضور واصل نیامد، بنابراین میخوام که با شما مشوره کرده رأی بجویم که اگر حادثه ای در کابل روی داده باشد، چه بایست کرد؟ و ان شاءالله تعالی پس ازین در هر امری باید موامرت نموده، قرار صلاح و صوابدید مجلس به اجرای آن اقدام خواهم کرد.» (صفحه 654)

در این وقت میرزا محمد حسین خان مستوفی آغاز سخن نموده گفت: «من سابق گفته بودم که جناب معین السلطنه در کابل برود و اکنون نیز می گویم که ایشان بلادرنگ به سواری موتر آهننگ کابل نموده، با عده ای از اعیان چون سپهسالار و ایشک آقاسی ملکی و غیره به سرعت هرچه تمامتر در کابل شوند، زیرا این خاموشی و سکوت از طرف کابل خالی از چند صورت متصوره نخواهد بود: یا عین الدوله سرگرم و مشغول بیعت گرفتن از مردم کابل است و یا از استماع واقعه هوش ریای طاقت فرسای قتل پدر تاجور خود، دوچار تب همی شده پهلو بر بستر درد سوده است و یا مردم کابل شور و آشوب انگیزی اختیار نموده، عین الدوله را با خود شریک فتنه قرار داده اند و یا او را که برخلاف

ایشان شده باشد، دستگیر کرده اند و یا از اقدام در فتنه و شرارت کردن مردم کابل، عین الدوله رهسپار فرار شده خواهد بود و علاوه بر همه، یحتمل که خود عین الدوله هوای امارت در کاخ دماغ خویش جای داده، طریق مخالفت پیش گرفته است و یا سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله که همه شما او را نیک می شناسید، شاید او را بر علیه اعلیحضرت والا [نصرالله خان] برانگیخته، طرح فتنه ریخته باشد. به هر حال صمت [خاموشی] و سکوت که از جانب کابل پیش آمده است، موجب اندیشه و خلل بود، در نظر دقت و اضطراب آور می نماید و شما غفلت و عطالت اختیار کرده، به فراغت بال نگران حال و وصول احوال نشسته اید و هر قدری درنگ نموده آهنگ پیشبرد کاری نکنید، بیشتر اضرار خواهید دید.» (صفحه 654 و 655)

امیر نصرالله خان در پاسخ این مقوله [گفتار] میرزا محمد حسین خان فرمود: «رفتن معین السلطنه در کابل، چند نقص و زیان دارد: اول این امور متصوره را که شما برشمردید، اگر در واقع به روی کار آمده باشد، جناب او [عنايت الله معین السلطنه] اطفای نائز فتنه نخواهد توانست و ممکن که به خود او نیز نقصی و نقضی روی دهد، دوم اگر از اموری که نام بردید هیچ یک واقع نگردیده، رنگی دیگر عارض شده باشد، من چرا بر عین الدوله اکراهی بعید از وجود را اثبات نمایم که او حمل ورود معین السلطنه را در کابل، به عدم اعتماد من نسبت به خود نماید. باری میخوام که یک نفر دیگر باز نزد عین الدوله گسیل نمایم و در فرمانی که به نام او رقم و امضا و روان میکنم، ازین صور و معانی هیچ نگار نداده، فرستادن آن و حامل آن را حمل بردرنگ شجاع الدوله خان و خرابی تلیفون کرده، تأکید بر اخذ بیعت نامه عمومیه و به حضور فرستادن آن کنم و شخص فرستاده رفته ملاحظه کند اگر چنانچه عین الدوله مشغول بیعت گرفتن بود، فهوالمطلوب و درین صورت به او عرض خواهد کرد که اعلیحضرت امیر، در خیال و تصور آن افتاده مرا فرستاد که خدا نخواستہ شما از استماع قضیه ناگوار امیر شهید، مکرر و مریض شده خواهید بود، پس مرا گسیل فرمود که به چشم و سر دیده و مراجعت کرده، ذات شاهانه را آرمیده خاطر سازم. و اگر رنگی دیگر جلوه آمده باشد، به زبان اندرز و نصیحت، او را از وخامت عاقبت انباه و آگاه خواهد کرد که از حرکات طفلانۀ بعید از اساس مستحکمانه اجتناب نماید؛ و یحتمل که شخص مغرضی او را بدین کار کشیده تحریک و تحریض نموده و فتنه یار شده باشد، شاید از موعظت و نصیحتی که بشنود از در عاقبت اندیشی پشیمان گردیده، گرائیده اصلاح گردد.» (صفحه 655)

«ازین گفتار بخردانه امیر نصرالله خان که متضمن فلاح و نجاح بود و به دوطرف اشارت خیر و نیکی می نمود، اکثر اعضای هیئت محفل شوری به زبان تصدیق سخن رانده، کلماتش را پسندیده و در انتخاب شخصی که در خور رسالت باشد، سخن آغاز نموده، اکثر ایشک آفاسی دوست محمد خان ناظم را که شامل شوری بود، برگزیدند و لیکن امیر نصرالله خان تبسمی نموده فرمود که: "من از روی بی اعتمادی و تحقیر و توهین او نمی گویم، اما او را امان الله خان به نظر بد دیده نیک نمی داند؛ زیرا روزی در نزد من از او سعایت و شکایت و بسی از افعالش را به بدی حکایت کرد. اگر سردار محمد یونس خان که شخص ریش سفید و با دیانت و راستکار است، در کابل برود خوب و مرغوب خواهد بود." اهل مجلس همه به رسالت او امضا کرده و فرمانی قراری که فرموده بود و رقم شد، ارقام و امضا و به اوتفویض گردید و امر شد که در ساعت دو پس از نصف شب به سواری موتر رهگرا و مرحله پیمای کابل شود و هم پاره از کلمات هدایت آیات به او تعلیم و تلقین نموده، امر شد که به عین الدوله اگر مرتکب امر خلافی گشته، اقدام در فتنه کرده باشد به او گفته بفهماند. بعد امیر نصرالله خان در خانه کلان شد و به حکایات مختلفه زبان گفتار گشوده، صرف طعام شام و میل

طعام فرمود و هریک در جا و خوابگاه خود رفته، پهلوی تشویش و اضطراب برجامه خواب نهادند.» (صفحه 656) [درباره این فرمان دیده شود: پاورقی شماره (1) صفحه بعد]

وقایع روز یکشنبه بیست و یکم جمادی الاولی:

سردار محمد یونس خان قراری که مأمور شده بود، به ساعت دو پس از نصف شب رهسپار کابل گردید و روز شنبه مثل روز گذشته تا ظهر باز به فاتحه و اخذ بیعت گذشت و اما «درخلال آن سه چهار بار [امیر نصرالله خان] از عبدالاحد خان استفسار همی کرد که از وصول سردار محمد یونس خان در کابل احوالی رسیده و تلیفون مفتوح گردیده است، یا نه؟ و در هر بار عبدالاحد خان جواب نفی داده ساکت همی شد؛ و از این آگاه نبود که او در کابل رسیده و اوضاع را دگرگون و امان الله خان را جالس اریکه امارت دیده، با دیانت ذاتی و نجابت نژادی که داشت، نقض بیعت او را کرده، سراطاعت نزد امیر امان الله خان فرود آورده است...» (صفحه 657)

در خلال این روز به ساعت یازده قبل از ظهر که امیر نصرالله خان سرگرم امور بود، اردوی همرباب امیر شهید به سالاری شاه علیرضا خان کرنیل پسر سیدشاه خان نایب سالار، از کله گوش به جلال آباد وارد گردیده عساکر پس از مراسم ادای سلام به امیر نصرالله در اقامتگاه سپاه رفتند و شاه علی رضا خان با همه عمله امیر شهید و منصب داران نظامی حضور امیر آمده و فاتحه خواند و دست بیعت دادند و امیر از ورود با عاقبت شان ابراز خرسندی کرد.

در شب دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی [مقصد از ساعات اخیر شب هر روز را عوام شب روز بعد می خوانند که در اینجا نیز مقصد از ساعات اخیر شب روز یکشنبه است که "شب دوشنبه" گفته میشود - کاظم] «در محفل شوری امیر نصرالله خان از عرض و استدعای سپهسالار محمد نادرخان که از در خیرخواهی، برای وسعت معاش افواج نظام، از افسر و سپاهی، اظهار افزودن مشاھرہ کرد، به مباحثه افتاده فرمود: "اگر در ماهی دو روپیه برتنخواه عموم سپاه بیفزایم، مبلغ هنگفتی در شمار آمده، دولت تاب تحمل این بار را ندارد تا اول برایم محل و ممر آن را نشان ندهید که از عواید معینه مستمره بر ملت و رعیت چیزی و پیشیزی افزون گرفته نشود و خزانه دولت از ادای آن عاجز و تهی نگردد، من امری کرده نمی توانم. این فعل رسمی قرار داده میشود که هرکه براریکه افغانستان

پاورقی شماره (1) :

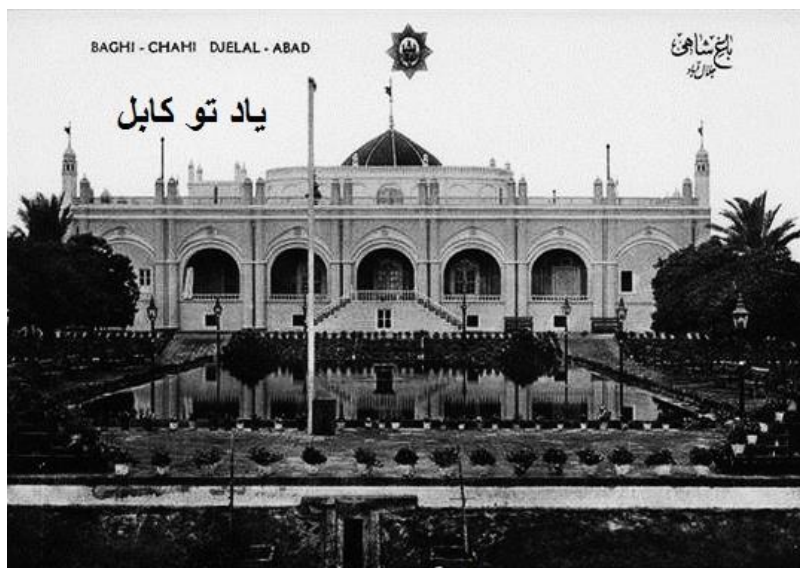
متن این فرمان که به شکل نامه خصوصی برای شهزاده امان الله خان که در آن روز لقب امیر را بخود گرفته بود، از نظر محتوا شباهت به متن نامه اولی امیر نصرالله خان عنوانی شهزاده امان الله خان عین الدوله داشت با کمی تفصیل بیشتر، در این کتاب به نشر رسیده است. لیکن استاد عزیزالدین وکیلی فوفلزائی متن هردو نامه را در کتاب "فرهنگ کابل باستان" (جلد دوم، صفحه 849 تا 853) به چاپ رسانیده و اینجانب آنرا طی مقاله تحت عنوان "نگاهی به چند سند تاریخی"، بتاريخ 19 سپتمبر 2012 در این پورتال وزین مورد بررسی قرار داده و متن مختصر آنرا به نشر سپرده است. برای مزید معلومات به دو مأخذ فوق مراجعه شود. برای مطالعه مقاله اینجانب به روی لینک ذیل کلیک کنید:

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_negahe_ba_chand_sanade.pdf

د پانو شمیره: له 37 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

جلوس کند، باید دو روپيه بر مشاهره سپاه بيفزايد و رفته رفته از حيز قدرت خارج آيد. " سپهسالار چيزی بر ورقی نوشته عرض کرد که: "اگر تتخواه سپاهی، در ماهی روپيه و بر مشاهره منصب دار عشر یک ماه افزود گردد، در سالی مبلغ چهل لک روپيه به حساب می آید." امیر نصرالله خان سکوت کرده هیچ نگفت تا که اهالی شوری دلائل و براهین واضحه آورده، عرض کردند که بر علاوه آنچه جناب ضياء الملت والدين مبرور نظر به تنگی معاش لشکر اضافه فرموده بود، امیر شهید دو روپيه بر اصل و اضافه آن بيفزود و امیر نصرالله خان اگر چه عزم افزودن تتخواه لشکر را جزم نداشت، لیکن از اصرار گفتار اهل مجلس سرباز نزده امر کرد که: "فردا در میدان مشق سپاه موجود و حاضر جلال آباد را برصف کرده به ایشان گفته شود که در ماهی دو روپيه بر مشاهره هر واحدی اضافه گردیده، اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپيه دولت به ایشان می پردازد." (صفحه 658 و 659)



باغ شاهی جلال آباد که در عصر سراجیه اعمار گردید

در این وقت میرزا محمد حسین خان مستوفی نیز برای اینکه عموم مردم را از خود خوش سازد، از امیر درخواست کرد که باقیات چند ساله را معدوم الحصول و باقی دهندگان آن همه فوت و فرار و مجهولند، عفو و موهبت فرماید، امیر پس از عرض حال مشرح مستوفی مجبور به تائید شد و اظهار کرد که: "بقایای شش سال را چهار سال آن در اواخر عهد ضياء الملت والدين و دو سالش از اوائل عصر سراج الملت والدين باشد، عفو کردم و این را نیز فردا به مواجهه صفوف لشکر اظهار نمایند و سخن بدین جا رسیده مجلس مشورت ختم گشت." (شرح بیشتر در صفحه 659 و 660)

وقایع روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی:

تاج پوشی امیر نصرالله خان:

در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاولی قرار تصمیم شب گذشته اعیان دربار از لشکری و کشوری برای اشتراک در محفل تاج پوشی به ساعت هشت قبل از ظهر در قصر سراج العمارت

د پانو شمیره: له 38 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

شروع به تجمع کردند و محفل بدین ترتیب آغاز شد: «امیر نصرالله خان به لباس رسمی از باغ شاهی به سواری اسب در سراج العمارت تشریف برده و منصب داران لشکری و کشوری و افتخاری به پای سلام دادن به درب بار[دربار] ایستاده، مراسم سلام و احترام به جای آوردند. امیرنصرالله خان به فراز تخت امارت ایستاده، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضالدوله و علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی و شیخ صاحب جان پادشاه و میرزا محمد حسین خان مستوفی و محمد یونس خان جنرال و عده ای دیگر بزرگان، از سلام خانه سراج العمارت بیرون خرامیده، پس از چند دقیقه معین السلطنه و عضالدوله و ایشک آقاسی ملکی به ترتیبی که نام برده شد هر یک پطنوسی به روی دست ادب گرفته، در جلو و دیگران از عقب داخل سلام خانه شدند و در پطنوس نخست کلاه و نشان شاهی و دیگر نشانها و در پطنوس دوم شمشیر و کمر و در پطنوس سوم غیره اسباب سر و بر امیر شهید را که نهاده بودند، تقدیم حضور امیرنصرالله خان نموده، همه به پای تعظیم ایستادند و جناب نقیب سعادت حسیب کلاه اوزبکی دوزی را از پطنوس برداشته بر سر امیرنصرالله خان گذاشت و دستار مملی را به دور سرش دو پیچ داده نا پیچیده بگذاشت و پس از او شیخ صاحب جان پادشاه، دست برده دو پیچ بر بست و بعد از او پسر حضرت صاحب چهارباغ که پدرش مریض و او را عوض خود فرستاده بود، تمام بست. آنگاه شهزاده عنایت الله خان پا پیش گذاشته پطنوسی را که از دست خویش پیش امیرنصرالله خان نهاده بود، برداشته به روی میز نهاد و نشانهای خاص پدر تاجور خود را یک یک از آن گرفته، برسینه عم خود بیاویخت و ازین امر بعضی از خدمه خاص امیر شهید را که نسبت به آن مرحوم محبت و اخلاص داشت، اشک خونین از چشم حیرت و حسرت بین بریخت. از قفای او شهزاده حیات الله خان عضالدوله، کمر پدر نیکوسیر والد ماجد خود را به دست اطاعت پیوست، بر میان عم محترم خود بر بست؛ و البسه خاصه ذات کامل الصفات پادشاه خلدارامگاه را یک یک به نهجی که به غایت مؤثر و حزن آور بودند، زینت بخش سر و بر کمر امیر نصرالله خان ساختند. پس از چند دقیقه امیرنصرالله خان عمامه شاهی مرسوم اسلامی را از سر برداشته، کلاه منصوب به نشان خاص امیر شهید را برفرق تفاخر گذاشت و ایشک آقاسی ملکی و میرزا محمد حسین خان مستوفی را که مسبوق نموده بود، اشارت فرمود و هر دو تن در دهلیز سلام خانه شده، پس از چند دقیقه با پطنوسی داخل بار آمدند و امیرنصرالله خان عموم اعیان و حاضران بار را مخاطب ساخته فرمود که: "چون سردار عنایت الله معین السلطنه با من از در اتحاد و یکرنگی پیش آمده، سراطاعت و انقیاد فرود آورده و دست بیعت داده، ربقه فرمانبرداری را به ربقه متابعت من نهاد، من در ازای آن، او را نایب السلطنه خود قرار داده، تمامت اموری را که برعهده نیابت سلطنت من بود، برعهده او نهادم و نشانهای مخصوصه نایب السلطنه گی خود را به او اعطا می نمایم." و این را گفته از جا برخاست و از پطنوسی که به روی دست ایشک آقاسی ملکی بود، کلاه نشان دار سر خود را برداشته و بر سر شهزاده عنایت الله خان گذاشت و کمر خویش را بر میانش بست و مجلس تاج پوشی خاتمه یافته، به هیئت اجتماعی، روی به سوی میدان گلف که اعداد سپاه را محمد نادر خان سپهسالار، برطبق قراری که در شب گذشته رویکار آمده بود و همه را احضار و برصف نموده بود نهادند. امیرنصرالله خان براسپ فیروزه و خاص سواری امیر شهید بر نشسته و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضالدوله بر اسپان خود سوار شده، دیگران پیاده به یمین و یسار ایشان گام برداشته، داخل میدان گلف گردیدند و سپهسالار امر سلام دادن به قانون عسکری و نواختن موزیک و ارغنون نظامی به صفوف افواج نموده، بعد از ادای مراسم سلام، امیرنصرالله خان و عنایت الله خان نایب السلطنه و سپهسالار به جلو صفوف سپاه شده با همگان

احوال پرسی نمودند و نصرالله خان در جانب شمال رده لشکر اخذ مقام کرده، سپهسالار را امر نمود که از سه جانب دیگر اعداد لشکر را دیوار قلعه سان امر دایره بستن کند.» (صفحه 661 و 662)

بخشش امیرنصرالله خان و افزودن به تنخواه سپاهیان:

پس از دایره شدن عسکر امیرنصرالله خان به سپهسالار خطاب نموده به آواز رسا فرمود: «واقعه قتل امیر شهید بر همه ما و شما معلوم است که حاجت به تذکار کوائف نیست و پس از آنکه شما به میل خاطر و رضا و رغبت خود مرا به پادشاهی برداشتید، من از شما خرم و خوشنود گردیده، در ماهی دو روپیه بر مشاھره معینه شما که اصل و اضافه آن در ماهی چهارده روپیه از هر واحدی به شمار آید، افزون فرمودم.» (صفحه 662)

امیر نصر الله خان در ادامه چنین گفت: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان دیروز چنانچه گذشت به سبب قتل امیر مرحوم پاسبان بودند، شنیده بود که احمد شاه خان سرمیراسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذة و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده، در شب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند و از اسکات ایشان سپهسالار خجالت بار گردیده، اظهار کرد که افواج حاضره که به قرب پنج هزار تن منتهی می شوند، قبل از تشریف آوردن حضور والا، مرا وکیل خود قرار دادند و اینک من به وکالت همگان اظهار امتنان و تشکر می نمایم.» (صفحه 662)

«پس از این گفتار سپهسالار، امیر نصرالله خان لب به تکرار موهبت کشوده فرمود که بقایای شش سال را از اواخر عصر ضیاءالملة والدین مغفور و اوایل امیر مبرور عفو و موهبت نمود، از دوش اعداد رعیت و مأمورین دولت برداشتم. در محاذ این بخشش او، بعضی مأمورین و حاضرین کشوری دعاگوئی و ثناخوانی نموده، مراسم بخشش و نوازش به پای رفت و سپهسالار به امر امیرنصرالله خان صفوف سپاه را به ترتیب صد صد موزیک نوازان رخصت بازگشت در اقامتگاه شان داده و دسته دسته از حضور امیر ممدوح به دستور مرسوم عبور نموده، در منزل و مقام خود رفتند و امیرنصرالله خان با جماعه اعیان از میدان گلف برآمده و بر موتر خود نشسته تشریف فرمای باغ شاهی شد.» (صفحه 663)

«پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام شمر و مشتر گشت که احمد شاه خان سرمیراسپور [پسر سردار محمد آصف خان و پسر کاکای محمد نادر خان] امیر مبرور را به قتل رسانیده است، چنانچه از افشای این خبر، شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی در ضمن حکایات سوانح عمری خود، که نگارنده [فیض محمد کاتب] آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: "برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعة السراج پا اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که در بین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان

سر میر اسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد."» (صفحه 663)



نمای از دورن باغ نمله در لمقان

«باری امیر نصرالله خان در باغ شاهی شده، اعیان بار از در تبدیل لباس رسمی در منازل خویش رفتند و هنگام عصر این روز از سرخ پل به ذریعهٔ تلیفون که هنوز مأمورین انسداد طرق اعلیحضرت امیر امان الله خان در آنجا نرسیده و بند نشده بود، خبر به حضور امیر رسید که دو عراده موتر از کابل جانب جلال آباد رهسپار آمده، در آنها دو نفر ریش سپید و شجاع الدوله خان فراش باشی حضور و چند نفر دیگر نشسته بودند. ازین خبر سخن از هر دو موتر و دوتن محاسن سفید و چند نفر در میان آمده، در مجلس امیر نصرالله خان مطرح بحث گشت که آیا کدام موتر و که خواهد بود؟ و از موتر ها تعبیر به موتر سواری شجاع الدوله خان و سردار محمد یونس خان که از جلال آباد در کابل گسیل گردیده بودند شده، یک نفر ریش سفید سردار محمد یونس خان را قرار دادند و در باب ریش سپید دیگر و چند نفر، خیالات و تصورات اهل مجلس به هر جانب افتاده، هرکس یک سخنی گفتند و آخر الامر به گمان و پندار خویش تعبیر کردند که عین الدوله بیعت نامهٔ مردم کابل و عریضهٔ خود را که مشتمل بر بیعت و اجرای خدمت اوست، به صحابت سردار عبدالوهاب خان با سردار محمد یونس خان و شجاع الدوله خان فرستادگان حضور والا گسیل داشته خواهد بود، یا این که سردار محمد عباس خان و یا سردار عبدالقدوس خان حامل بیعت نامه او آمده خواهد بود، که ایشان عذر تأخیر کار را به حضور بخواهند و غیره نفری خدمهٔ ایشان است و چون از عبور موترها از سرخ پل به شمار ساعات دیری گذشته و در جلال آباد نرسیدند، بعضی عرض کردند که خوبست آنها را در منزل نمله باز داشته، اعداد سوارهٔ آنها معلوم فرموده شود تا پس از حصول علم به احوال ایشان، اجازت آمدن در جلال آباد داده آیند.» (صفحه 663 و 664)

«امیر نصرالله خان که از عملیات مدبرانهٔ اعلیحضرت امیر امان الله خان آگاه نبود، فرمود که: پس از یک ساعت هر احوالی که باشد معلوم شده ایشان وارد و شرفیاب حضور می آیند؛ و ازین بی خبر بود که اعلیحضرت او [امان الله خان] استمالت نامه های عدیده متعدده، مشتمل بر اعلان ماهی بیست رویه تنخواه عموم سپاه نظام، همدست چند نفر از قوم جدران و منگل و برادر ریش سپید جنرال

د پانوی شمیره: له 41 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

محمود سامی، برای در شب به جلال آباد انتشار دادن، به سواری موتر با ملاء غلام محمد خان پنجات باشی از قوم وردک، فرستاده و او ایشان را در باغ نمله فرود آورده، جاسوس آسا مأمور کار کرده و بدین واسطه در آنجا درنگ کرده است.» (صفحه 664)

«الغرض هنگام عصر هر دو موتر داخل باغ شاهی شده در پیشگاه قصر اندرون باغ بایستادند. عبدالاحد خان [معلومات مختصر در باره این شخصیت در پاورقی شماره (1) دیده شود] از جا برخاسته نزدیک موترها شده و خود امیرنصرالله خان با اعضای مجلس شوری داخل بیت المشوره گشته، پس از چند دقیقه انتظار عبدالاحد خان با چهره زرد و پای لرزان و لب خشکیده و چشم بی نور، از در درآمده، عیون اعیان جانب او نگران شدند. امیرنصرالله خان از او جویای حال گردیده پرسید که چه احوال است؟ عبدالاحد خان با زبان لکنت و دل شکسته و اعصاب و عروق از هم گسسته و گردن کج فرو رفته، عرض کرد که کارما خراب و طناب آرزوی ما پرپیچ و تاب لنگر کشتی امید ما غرق لجه سراب گشت، زیرا عین الدوله را در کابل به امارت برداشته و جمهور مردم نزدیک و دور آنجا دست بیعت به او داده، در اطاعت و انقیادش وجهه همت گماشته اند. از شنیدن خبر امیرنصرالله خان پریشان و رعشه در اندامش نمایان آمده، شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه دوچار انواع تفکر شد و پس از فکر و اندیشه بسیار امیرنصرالله خان از عبدالاحد خان استفسار موتر سواران کرده گفت چه آورده اند؟ او عرض کرد که شجاع الدوله خان فراش باشی باهمان موتری که از جلال آباد رفته بود، مراجعت کرده و موتری که سردار محمدیونس خان برده بود، ملاء غلام محمد خان پنجات باشی، از طرف عین الدوله و مردم کابل آمده است و از برادر محمود سامی و چند نفر دیگر که اعلان های فزونی تنخواه نظام و استمالت هدایت خواص و عوام را در بر داشتند و در عرض راه نمله چنانچه گذشت، به عزم در شب پراکنده کردن اعلانات پیاده شده بودند، هیچ نگفت. امیرنصرالله خان امر به احضار هر دو تن نموده، چون حاضر شدند، ملاء غلام محمد خان به کمال شجاعت به آواز بلند سلام داده و از امیرنصرالله خان جواب علیک یافته، دست به قرائت فاتحه به ارواح امیر شهید برداشت و در خاتمه ادای طلب مغفرت او را از حضرت رب العزت کرده، مکتوب تنبه و تهدید اسلوب مردم کابل را که با خود داشت بر آورده نزد امیرنصرالله خان گذاشت و عرض نمود که این نامه را از طرف عموم بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری و اعیان بار و اهل کار کابل و اطراف قریبه آن آورده ام. امیرنصرالله خان آن را کشوده نزد حضار به جهر قرائت کرد.» (صفحه 664 و 665)

پاورقی شماره (1): معلومات مختصر در باره مرحوم عبدالاحد خان، متولد سال 1259 ش (1880م) پسر قاضی غلام محی الدین خان، اصلاً اسماعیل خیل غلجائی، و اما نسبت طولانی در وردک به "وردکی" شهرت داشت. او یکی از غلام بچه های خاص دربار امیر عبدالرحمن خان بود، در عصر امیرحبيب الله خان سراج الملة نخست به مقام "عرض بیگی" و بعد در خدمت سردار نصر الله خان معین السلطنه قرار گرفت و به همین ترتیب بعد از شهادت امیر در جلال آباد در خدمت امیر نصرالله خان به حیث یکی از خاصان دربار شش روزه او در آمد و وقتی پیام جوابیه امیرنصرالله خان را به کابل آورد، امیر امان الله خان او زندانی ساخت. پس از مدتی مورد عفو قرار گرفت و دوباره به حیث مصاحب در دربار اعلیحضرت امان الله خان مقرر شد و در اخیر مدت کوتاهی به وزارت داخله منصوب گردید. حین غائله سقاوی او از برگشت شاه امان الله به قدرت حمایت کرد و حینیکه شاه ترک وطن نمود، او نیز به معیت شاه به هند رفت و از آنجا به ایران آمد. در دسمبر 1929 به وطن برگشت و سال بعد به حیث رئیس شورای ملی گماشته شد که تا مدت طولانی طی چند دوره در آن مقام ایفای وظیفه کرد. برادر زاده اش مرحوم محمد اسمعیل خان مایار نیز از همکاران نزدیک سردار محمد هاشم خان بود و در مقام ها حساس و مهم از جمله والی کابل خدمت نمود.

د پانو شمیره: له 42 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

نقل نامه مردم کابل که به امر امیر امان الله خان نوشته بودند:

«حضرت نائب السلطنه و معین السلطنه و عضدالدوله و سردار صنایع [سردار محمد عمر خان] و سردار مدافع و سردار غلام علی خان و سپهسالار و همه عمله و خدمه ملکی و نظامی مرحوم مغفور جنت مکان خلدآشیان پادشاه شهید بی موجب ما "السلام و علیکم ان کنتم علی سبیل الهدی" چون خبر کربت اثر وحشت سیر مرحومی را به عنوان اداره جلوس برتخت امارت اطلاع داده و دست خود را از بازخواست و پیدا نمودن قاتل باز داشته، این امر بزرگ و ننگین را سهل و مهل انگاشته و نعش امیر معظم محبوب القلوب ما را تحقیر و توهین نموده، در گوشه میدان گلف که بازیچه گاهست در خاک گذاشته و بر علاوه آن حق ولایت و امارت را که از آن پسران آن مرحوم بوده ضایع و تلف ساخته و به طمع جای گزینی او کمر تغضب بسته، اغماز آنکه فرزند و خلف الصدق مرحوم را که در حیات خود بر سر ما نصب و قائم اریکه سلطنت و مقر پای تخت فرموده بودند نموده اند، بنابراین تمامت خوانین کشوری و ارباب مناصب لشکری و مشایخ و علماء و سادات را رفتار و کردار شما در طبیعت و قریحه انصاف، ناگوار افتاده با شما طریق بیعت و متابعت پیش نگرفتند. از آنجا که مسند جلیل سلطنت حق موروثی این شهزاده و نیز جانشین ذوالید و قابض دارالامارت، در حیات پدر تاجور خود بود و هست، به او بیعت کردند و اعلیحضرت امیر امان الله خلدالله ملکه و سلطانه اش خوانده، امیر خود قرار دادیم و محض شیوه و شیمه اسلامیته به شما آگهی داده و این رقیمه فرستاده شد که به کیفیت دانسته شوید. ان شاء الله تعالی چنانچه اگر اراده حق سبحانه تعالی رفته بود، شما نیز از اندیشه و خیال سلطنت گذشته به بیعت عموم مسلمانان و منصب داران کشوری و لشکری و علماء و اشراف دارالسلطنه امضای اطاعت و انقیاد خواهید نمود، زیرا که شرعاً به وجوه بسیار حق امارت از اوست. اول اینکه از حیات پدر خود امور امارت را دریای تخت تحت قابض و متصرف و از طرف آن مرحوم قائم و منصوبند. دوم، این که شیخ الاسلام یعنی قاضی القضاة، که در تمامت امور دینی از طرف پادشاه خود، رتبه تولا داشت بیعت کرده است. پس بیعت اهالی آنجا را به شما و عزم شما را در بیعت نسبت به خود ها خلاف اصول طریقه موجوده مسلمانان دانسته ایم و در سواد اعظم اسلام به سلطنت اسلامیته ترک عثمانی نیز همین قاعده شرعیه مرعی است که تا شیخ الاسلام بیعت نکند، صورت اثبات سلطنت تکون نمی پذیرد، و چون ریختن در بین اعدا اسلام به نزد خداوند جل جلاله عصیان بزرگ و بازپرس سترگی را موجب و جور است، اگر چنانچه امارت امیر ما را که به او بیعت شرعی کرده ایم پذیرا نشوید و باعث خونریزی و هرج و مرج آئید، تمامت عصیان و طغیان بر عهده شما خواهد بود "و ما علی الرسول الا البلاغ" فقط.»

در خاتمه این نامه اسمای تعدادی از امضا کنندگان برده شده، هر یک «قاضی القضاة سعدالدین خان و اعتمادالدوله سردار عبدالقدوس خان و هردو حضرت بزرگ و کوچک [بعدها ملقب به شمس المشایخ و نور المشایخ] و ایشک آقاسی محمد سرور خان و نائب سالار صالح محمد خان و نائب سالار محمدنعیم خان و برگد عبدالوکیل خان و برگدغلام حیدرخان خزانه دار و سردار عبدالوهاب خان و سردار محمدعباس خان و محمود طرزی و خطیب عسکری و ملاء عبدالشکورخان نائب قاضی القضاة و اهالی محکمه شرعیه و جمعی کثیر و جم غفیری از منصب داران لشکری و کشوری و اهل دیوان و رؤسا و بزرگان و اشراف و مشایخ و علماء و سادات»؛ [وقتی امیر نصرالله خان این

نامه را خواند] «رنگ از چهره اش پرید و در عین حال رقیمة سردار محمد یونس خان فرستاه خود را نیز کتوده قرائت نمود.» (صفحه 665 تا 667)

نقل نوشته سردار محمد یونس خان:

او رقم کرده بود: «به محض ورود در کابل جوش و خروش غریبی از افسران لشکری و بزرگان کشوری و مشایخ و سادات و عموم لشکر و جمهور مردم کشور را با اعلیحضرت امیرامان الله خان مشاهده کردم، در بحر حیرت فرو رفته از دلائل زیادی که در دست دارند، حق را بجانب ایشان دانستم. پس از حصول نظریات و معلومات خود دوستانه و مخلصانه عرض میدارم که به مجرد وصول ملاء غلام محمد خان پنجات باشی خود را از امارت خلع و به امیر امان الله خان بیعت کنید و الا در اقدام به خونریزی گردن شما به رشته عصیان و طغیان در نزد خداوند بسته می شود، و من او را حق به دست دانسته بیعت کردم.» (صفحه 667)

فیض محمد کاتب می نویسد که امیرنصرالله خان: «بعد از خواندن صحیفه سردار محمد یونس خان اشتها را که متحدالمال به امر اعلیحضرت امیرامان الله خان انتشار یافته و یک قطعه از آن در لب نامه مردم کابل بود، برداشته و شروع به خواندنش نمود.»

نقل اشتها امیرامان الله خان:

«ای ملت معظمه اسلامیة سرزمین افغانستان و ای رعایای صادق و فرزندان حقیقیه پدر من و پدر خود شما، اعلیحضرت سراج الملة و الدین! در این هنگام از ضرب تفنگچه غدر و خیانت ارباب حیلت و خدیعت شهید گردیده است بر همه شما اعلان و اعلام می شود که آن تاجدار بزرگوار که مسلمان و یک پادشاهی از قوم و ملت غیور این مملکت پاک و مقدس بود، در لیل پنجشنبه هجدهم ماه جمادی الاولی در موقع کله گوش لمقان، به ساعت سه از شب در بستر خواب شاهانه خویش به ضرب گلوله تفنگچه شهید گشته است "انا لله و انا الیه راجعون" و من این مصیبت و ماتم را مخصوص خودم نمی دانم، بلکه خود را با شما شریک غم و الم می شمارم زیرا که آن شهریار نیک کردار، پدر همه ما و شما بود و بنا به گفته شاعری که "از سر خون پدر فرزند صالح نگذرد"، بر ما و شما واجب است که بالاتفاق و برادروار، برای انتقام خون پدر تاجور خود که مظلومانه شهید دست خائنین دولت و دین اسلام گردیده است، حاضر شده کمر همت و غیرت ببندیم تا انتقام خون ناحق ریخته او را نگیریم بایست آسوده نشینیم و خودم در حیات پدرم برسبیل وکالت از طرف ذات ملوکانه اش به دارالسلطنه قائم و مؤظف اجرای امور سنگین سلطنت بودم و اکنون بالاصالت آن بار ثقیل و خطیر را متوکلاً و معتصماً بالله برعهده خود نهادم و برتخت امارت قویم الشکیمت افغانیه، بنابر دو مقصد بسیار مقدس و مهم با عز و اقبال جلوس نمودم: مقصد اول، خدمت دین مبین حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم است که برتر و نیکوتر مقصد مارب است و آن در صورتی تکمیل پذیر می شود که شما امت ناجیه حضرت محمداً (ص) و ملت غیور با دین افغانستان نشین، در این مقصد نخستین با من یار و معین شوید و دست اتحاد و اتفاق را از یک آستین برآورده، در مقابل حملات و تهاجمات دشمنان دین و ملت حاضر و مهیا باشید؛ و درخصوص شرط اول مدعا این است ما و شما فرزندان آن پادشاه رحم دل، انتقام خون به ناحق ریخته بسیار عیان و آشکار او را بگیریم.

و ای ملت و قوم عزیز من! این ریختن خون ناحق و ارتکاب غدر و خیانت مطلق از دو حال خالی نیست: یا به تحریک مدسین خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه داخله که آنهم از طرف

چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند. پس در هر دو صورت خودم که فرزند صالح ایشانم، تا انتقام خون پدر خود را نگیرم، حسام در نیام نخواهم آورد. از همه شما برادران دینی و وطنیه خود، همین امید و آرزو را دارم که مرا در این حق صریح برادر وار مددگار شوید. باری به چشم انصاف باید دید و در دل اعتساف منزل نباید جای داد که چون پدر شخصی از شما رعایا به قتل رسد، نزد من حاضر آمده خود را به خاکها می مالد و زار زار می نالد و فریاد و واویلا نموده، داد می خواهد. اکنون قضیه منعکس و بر من وارد گردیده و من در این وقت به بیعتی که اهالی دارالسلطنه و نواح آن با مشائخ کرام و سادات عظام از صنوف کشوری و صفوف لشکری مردانه وار با کمال غیرت و شهادت کرده اند، بالاستحقاق پادشاه شما و در حقیقت و نفس الامر خادم و محافظ جان و مال و ناموس شما ام و پدر کشته شده می باشم، و از شما یاری و مددگاری و همدردی و ره نوردی در طریق خونخواهی پدرم میخواهم و مقصد اول همین است که گفته شد و بس.

مقصد دوم غرض اصلی از پذیرش امر امارتم اینست که دریک و دوباری که برسبیل وکالت به اقامت در امر سلطنت مأمور آمده ام، البته تدرجه ای خود را به شما برادران وطن و رعیت و ملت شناسانیده و معرفی کرده خواهم بود که یگانه آرزویم به حق رسانیدن مستحقین و داد دادن مظلومین بوده و هست و نیت یگانه و صمیمانه ام همین می باشد که استعداد و قابلیت خدادادی که ذات اقدس خلق ما در خصوص اجرای امور عدالتیه و دفاع ظلم و بدعت، در دل و دماغم جای داده و القاء فرموده است، آن را از قوه به فعل آورم و نخست و جلو تر از همه این را بر همه شما رعایای صادقانه و ملت نجیبه و شجیع خویشتن اعلان نموده بشارت می دهم که من تاج سلطنت افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان بر سر نهاده ام و معنی مختصر استقلال و آزادی داخلی و خارجی دولت این است که قبل ازین دولت ما را بعضی از دشمنان خارجه ما محدود داشته، سلطنت متصل و آزاد داخل و خارج نمی پنداشتند، بل در بیرونها ما را آزاد نمی شناختند، حال آنکه مانند مردم افغانستان قوم غیور و جلیلی که آزادی و استقلال خود را قرار ثبت تاریخ در اطراف و اکناف دنیا باربار شناسانده باشد، چگونه می شود که نام حمایت یا آقایی کدام دولت خارجه و غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کرده بپذیریم؟

حاشا و کلا، آگاه و دانا باشید ای ملت و قوم نجیب! دولت افغانستان همه وقت آزاد و مستقل بوده و خواهد بود، چنانچه من به همین نام مقدس حکمرانی آن را قبول کرده و به شما مژده دادن را ضرور دانستم که شما قوم و ملت مستقل و آزادی و حق حمایت و نگرانی هیچ دولت خارجه بر شما نیست. دیگر این که حضرت پروردگار ما و خالق یگانه و لاشریک و لانظیر ما، که پادشاه پادشاهان است، در کلام حق و صدق خود می فرماید "و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله" اینک من در همه امور کلام خدا و رسول او را رهبر تمام کارهای خود قرار داده و از آن اتخاذ می کنم.

ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز! به دین استوار و در حفظ ناموس دین و دولت و ملت خود بیدار و به نگهبانی و دوستی وطن خویشتن هوشیار باشید و در انتقام خون پدر حقیقی من و پدر معنوی خود که در حقیقت پدر شما بود، با من دست اتحاد و پای اتفاق بیفشارید. باقی از درگاه حضرت اقدس لایزال برای خود و شما و تمام اهل اسلام و همه نوع بشر خیر و توفیق نیک میخواهم. «پایان اشتها نامه اعلیحضرت امیر امان الله» [صفحه 667 تا 670]

فیض محمد کاتب می نویسد: «امیرنصرالله خان از خواندن نامه مردم کابل و صحیفه سردار محمد یونس خان و این اشتهاار متحدالمال اعلیحضرت امیرامان الله خان در اضطراب و تزلزل افتاده، دل بر زوال کوکب اقبال خود نهاد و چنان خویش را در معرض استیصال و اضمحلال پنداشته از حال طبیعی بیرون رفت که بیخودانه اشتهاار از دستش بیفتاد و دیده حیرت به چهار جانب انداخته، در خاطر تمنای اظهار تدبیر و تسلیتی از اعضای هیئت شوری کرد که ایشان چه رأی خواهند داد و شورائیان نیز در لجه حیرت فرو رفته، هیچ نگفتند. الا یکی از ایشان زبان گشوده گفت که کار دنیا به هزاران سال تمام شدنی و انجام پذیرفتنی نیست و از کثرت تغییر اوضاع و احوالی که دم به دم رنگی میگیرد و نقشی می پذیرد، راهی به دست نمی آید که دنیا به انسان آن را سپرده نائل به مقصود گردد. نماز عصر نزدیک است که از مشغولیت به کار دنیا فوت و قضا شود و حضار چون نظر کردند آفتاب را به غروب دیده همه با امیر نصرالله خان در خیمه ای که به جنب غربی قصر شاهی برای ادای نماز افراخته بودند رفته، خود امیر نصرالله خان مقتدی شده نماز را به سرعت هرچه تمامتر ادا نموده، دقیق ای چند نگذشته بود که مؤذن بانگ آذان اعلامی دخول وقت نماز مغرب شب سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی برآورد و نماز شام نیز ادا گردید.» (صفحه 670)

حکایت نمودن ملاء غلام محمد خان از حالت کابل نزد امیرنصرالله خان:

«خود امیرنصرالله خان با مشاورین داخل بیت الشوری شد و به مجرد نشستن، از ملاء غلام محمد خان [درباره معرفی مختصر این شخصیت پاورقی شماره (1) دیده شود] جویای حال و صدق مقال گشته فرمود که: "شما را شخص مسلمانی میدانم و می خواهم که احوال کابل را زبانی و راست بدون کم و کاست بیان کنید، تا آنچه را که از مکتوب مردم کابل و سردار محمدیونس خان و اشتهاار دانسته ام، از زبان شما نیز دانسته شوم." او عرض کرد که: "چون شیر دل پسر در ایام جمعاعت به حضور اعلیحضرت امیر ما هنگام شهزادگی ایشان شرف اندوز می شد، در این روز جمعه قرار استمرار، صبح در عین العماره شده و چون ذات اقدس خسروانه، عزم به سر دن در گلخانه زین العماره جزم فرموده بود، از وصل خبر جلال آباد فسخ عزم نموده به ذریعه شیر دل مرا طلب حضور کرد. چنانچه او زود باز آمده به من ابلاغ کرد که شما را عین الدوله به حضور خواسته است و من به تعجیل کمر بسته راه درب پیش گرفتم و در عرض راه معلومات حاصل کردم که حضور عالی در ارگ تشریف برده است. من در گلخانه شاهی به اندرون ارگ شرفیاب حضورش گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نائب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هر چند خودداری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از

پاورقی شماره (1) میرزا غلام محمد خان "وردکی" مشهور به "ملاء" برگد ملکی متولد سال 1239 ش (1860م) پسر غلام رضا خان و برادر میرزا غلام حیدرخان (آمر دفتر پسته افغان در پشاور) بود که در عصر امیر حبیب الله خان سراج به حیث "پنجات باشی" (قاضی یا رئیس محکمه تجارتي) ایفای وظیفه میکرد. پس از شهادت امیر موصوف به امیر امان الله خان بیعت نمود و حامل پیام او به امیر نصرالله خان بود. او به حیث ناظر تجارت (بعداً وزیر) در کابینه شاه امان الله خان منصوب شد و عضو هیئت دوم مذاکره با انگلیس ها همراه محمود طرزی به هند رفت و نیز در جمله هیئت افغانی در مذاکرات کابل با انگلیس ها اشتراک داشت و متعاقب آن برای مدتی به حیث وزیر داخله ایفای وظیفه کرد. او مرد شجاع، صادق و در علوم دینی و اداری شخص وارد و صاحب دانش بود.

د پانوی شمیره: له 46 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست [اگر امیر امان الله خان در قتل پدرش دست میداشت، آنوقت لزومی نداشت که از طی دل بگرید و همان شیوه ای را پیش میگرفت که سردار نصرالله خان با اطلاع از شهادت برادر پیش گرفته بود و الله اعلم - کاظم] و اعتماد الدوله نامه را از زیر میز برداشته به خواندن شد. شما نوشته بودید و امضاء نموده بودید که به ساعت سه از شب پنج شنبه هجدهم جمادی الاولی اعلیحضرت سراج الملة و الدین را در کله گوش لمقان، کدام شخص نا معلوم به ضرب گلوله تفنگچه کشته و نعش او را در جلال آباد آورده به میدان گلف دفن نمودیم و ارجمندانم معین السلطنه و سردار مدافع و سردار صنایع و سردار غلام علی خان و سردار محمد نادرخان سپهسالار و غیره اعیان بار از لشکری و کشوری و بزرگان و سرکردگان ملی و قومی حاضر و سکنه جلال آباد و نواح آن به حضور نائب السلطنه ما [مقصد از زبان نصرالله خان است] را به امارت برداشته بیعت نمودند و چون فعلاً گرفتار امر تعزیت و قرائت فاتحیتیم شما نیز با خاطر جمع بدون صرف چای و طعام، مراسم تعزیت و ادای فاتحت را در کابل با خاندان شاهی و منصب داران و بزرگان به پای برده و بیعت نامه از خواص و عوام انام حاصل کرده، ارسال حضورم نمائید.»

«از خواندن و به خاتمه رساندن اعتمادالدوله نمیقۀ شما را، تمام حضار اظهار تأسف و آه نموده، سرشک هم و غم از چشم الم توأم فرو ریختند و دست طلب مغفرت آن مرحوم را به درگاه رب العزت برداشته، خواهش آمرزش کردند. بعد اکثر از حاضرین عرض کردند که حیف و افسوس که در قتل چنین پادشاه خلد آرامگاه هیچ یک پسر و برادر و خدم و حشم در عقب تجسس و تفحص قاتل نیفتاده، همه در پی حصول کام و نام و مرام خود شدند. باری تا قاتل سنگدل به دست نیاید، هرگز به نائب السلطنه دست بیعت ندهیم و سراطاعت خم نکنیم و نه او را مستحق و در خور امارت میدانیم، زیرا می دانست و متیقن بود که سلطنت از آن اولاد و فرزندان امیر شهید است و چون معین السلطنه فرزند بزرگ و رشیدش، بلا اکراه و اجبار از امارت دست کشیده و به عم خود که به هیچ وجه مستحق و شایسته سلطنت نبوده واگذار آمده است و شما که وکیل و نائب امیر شهید و فرزند برومند شه ریاد تاجدار ما می باشد و از طرف آن مرحوم برما مأمور و مقرر هستید و امروز ارگ شاهی که مرکز و پای تخت سلطنت نام برده میشود در دست تصرف شماست، پس ما همه به طوع و رغبت ذات شما را به امارت خود قبول داریم.»

[اعلیحضرت امیر امان الله خان در ادامه گفت:] «ازین عرض و اظهار حضار، اعلیحضرت امیرما لحظه و لمحۀ ای فکر نموده و بعد فرمود که من ازین ابراز همدردی و اظهار غم و الم وقوع قضیۀ پدرم که به چه بی انصافی به قتل رسانیده اند، نمودید و بر شما کاری و ساری گردیده است اظهار امتنان می کنم. چنانچه اگر ذات ملوکانه او پدر صوری من بود، البته پدر معنوی و بسیار مهربان شما نیز گفته می شد، نیز ازین اظهار اتحاد و اتفاق یک رنگ و با اخلاص شما ادای تشکر مینمایم و امید و آرزو و اعتماد کلیه که از عم خود در دل داشتیم و او را به مثابۀ پدر خود می پنداشتیم نظر به وجوه چندی بغایت از او ناامید و مایوس شده، قرین افسوس گشتم:

وجه اول - از شجاع الدوله خان فراش باشی فرستاده و حامل نامه امارت او معلومات حاصل کردم که تا دفن خاک کردن پدرم، چهره و رخسار او را با آن مرحمت و ملاطفت زیاد برادرانه که نسبت به عم مبذول داشت اعتنائی نکرده، به چشم ندید؛



میرزا ملاء غلام محمد خان وردکی (از چپ به راست - قطار نشسته نفر اول) عضو هیئت افغانی در مذاکرات میسوری با انگلیسها - جولای 1920 ، تحت قیادت محمود طرزی (نفر وسط)، نواب عبدالقاسم قطار ایستاده از چپ به راست: عبدالوهاب طرزی ، غلام محمد صافی، میرزا باز محمد منشی و عبدالهادی داوی

وجه دوم - درپس تجسس و تفحص و به دست آوردن قاتل نیفتاده، هرچند برخی از خدمه پدرم اصرار به دریافت قاتل نمود و او نشنید و اقدام در جستجو نکرد و این را نمیدانم که درین امر چه اهمال و اغفال ورزیده در پی قاتل نیفتاد؟

وجه سوم - به لحاظ قبرستان نشدن باغ شاهی که شایسته دفن او بود، او را متواری نساخته، از راه تحقیر در میدام گلف به خاکش سپرد تا به عالم معلوم و هویدا باشد که در حیات خود میل لهو و لعب زیاد داشت، بنابراین در بازیچه گاه دفن گردیده است؛

وجه چهارم - درپاره ای از بیانات خود الفاظ نا مناسب و نا شایسته نسبت به ذات ملوکانه یاد کرد؛

وجه پنجم - به محض اظهار علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی، نظر به اطراف و جوانب و عواقب کار نکرده پذیرفتار امارت و به عزم تسلیت و خاطر جوئی برادر بزرگم معین السلطنه و ما پسران اعلیحضرت شهید اندک مکث و انکار و ابای نکرد؛

وجه ششم - مرا از خود بیگانه و مخالف دانسته فوراً تلیفون جلال آباد و کابل را قید فرمود و با آنکه من از او امید و آرزو داشتم که در چنین واقعه طاقت فرسا به مجرد وصول از لمقان در جلال آباد، به ذریعه تلیفون آگام کرده، مرا شریک رأی و اقتضای خویش قرار می داد و من هرگز رضا نمی دادم که نعش پدرم را در جلال آباد و بر علاوه آن در میدان گلف دفن می نمود، بلکه عرض و استدعا می کردم که با خود در کابل بیاورد و یا بفرستد. (صفحه 673)

هنوز روزی از شهادت پدرم و بی سر و سامانی ما نگذشت که اقدام در اجراءات امور مغرضه خود نسبت به ایدای ما فرزندان امیر مرحوم که برادر مهربان او بود، نمود و ملحوظات زیادی دامنگیر خیالاتم شده اند که مرگ را از اطاعت و متابعت خود به او بسیار بهتر میدانم و از آنجا که پدرم در روز رهسپار شدن خود از کابل در جلال آباد، مرا در پایتخت خود وکیل قرار داده، امر اقامت در

د پانوی شمیره: له 48 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

مرکز امارت نمود، خود را مسئول میدانم که اگر پسر بیوه زنی مقتول گردد و من تحقیق و بازپرس آن را قرار امر شرع اقدس نکنم و به فواصل نرسانم، بنا بر همه آنچه گفتم عزم و جزم دارم که تجسس و تفحص قاتل پدر خود را بنمایم و خواهش امارت ندارم، بلکه مقصدم بازپرس خون پدرم می باشد. پس هر کی در این مقصد با من همراه و مستعد است بسم الله و الا خودم تنها با این عزم راسخ دم و ثابت قدمم و از خداوند حمایت و نصرت می خواهم و بجز این مطلبی ندارم و برجای نمی نشینم و خواب راحت نمی کنم و نخواهم گذاشت که خون ناحق ریخته پدرم به این غفلت و بی اعتنائی به هدر برود. باری تیغ از نیام برآورده فرمود: تا انتقام خون پدر خود را از قاتل نگیرم، این شمشیر را در غلاف در نخواهم کرد و این را گفته از شدت غیظ، غلاف آن را درهم شکست و شمشیر را برهنه به کمر کین خواهی بربست.

چون گفتار اثربارش به این جا رسید، از چشمان او و حاضرین سرشک جوش و اشک خروش جاری گردیده، همگان در عالم زاری و بیقراری افتادند و عموماً زبان به عرض کشاده پاسخ دادند: جان و مال و اولاد ما به فدای این رای رزین و عزم راسخ و متین باد که در دل جزم کرده اید و اینک حاضریم که هستی و استعداد خود را صرف راه خون خواهی شهریار مظلوم کشته شده خود و نثار روح پاکش نمائیم و در جستجوی قاتل، اگر چند در ممالک فرنگ و روس باشد، کوشیده تا دمار از روزگارش برنیاوریم، تن بر بستر آرام و راحت نگذاریم و برای تأکید این اظهار خود سوگند غلیظ و شدید نیز یاد کردند و گفتند که چون این امر و پیشنهاد بزرگ، بدون رئیس و سالار سترگ صورت اجراء نپذیرد، ملتسمیم [التماس داریم] که ذات عالی را به ریاست خویش برداشته راه آرزو پیش گیریم، زیرا قرار امر شرع اقدس وارث تخت و تاج فرزند امیر شهید است و دیگری را نمی رسد که به مالک شدن آن اقدام نموده دارای نام شود و معین السلطنه که فرزند رشید آن مرحوم است، خود از امارت ابا و چاکری را تمنا کرده است، پس وارث بالصدق و ذی حق بالیقین شما را دانسته، به رضا و میل خاطر شما را به امارت خود قبول داریم." (صفحه 674)

ذات شاهانه اش همان تذکار نخست را که کرده بود تکرار نموده فرمود که: "من امارت شما را به شرطی می پذیرم که نخست خونخواهی پدرم از قوه به فعل آید که تا انتقام نگیرم آرام نخواهم نشست و دیگر امر آزادی و استقلال دولت افغانستان را بایست حاصل کنم، تا پس ازین، نام در تحت حمایت دولت غیر، بر آن برده نشود و حامی خود دانستن یک دولت را بر خویشتن ننگ و عار شمرده، راه انعقاد شرایط اجرای امور سیاسی و تجارثیه و اقتصادی و اتحادیه با دول معظمه متمدنه که خیر و فائده را در معامله و قرار داد ببیند برگیرد و سفرايش به هر دولت شده، سفرای آنها را در مملکت راه آمد و جای اقامت دهد."

حضار در محل اجراء آوردن هر دو شرط متعاهد و متحالف [یاد کردن سوگند] گردیده، پای اطاعت پیش نهادند و دست بیعت کردن کشاده از همه مقدم صالح محمد خان نائب سالار، در بیعت اقدام و سبقت کرد و آنگاه که امر بیعت حضار آغاز شده به انجام رسید، صالح محمد خان به لشکرگاه رفته، اعداد افسران سپاه را از حواله دار تا جنرال و نائب سالار احضار به بیعت او نمود. [در آخرین قسمت این مقاله که اختصاص به ارزیابی و جمع بندی محتویات این سلسله دارد، توجه را به نامه شخصی و خصوصی سپهسالار محمد نادر خان عنوانی صالح محمد خان نائب سالار جلب میدارم که یک راز مهم تاریخی را افشاء میکند - کاظم] پس از مطیع و منقاد آمدن لشکری و کشوری، بیرق امارت به نام نامی اعلیحضرتش افراخته گشت و سی و یک ضرب توپ تبریکی شلیک پذیرفته، پس ذات ملوکانه از گلخانه اندورن ارگ، در سلام خانه عام تشریف برده، اهالی شهر و اطراف از صدای توپ تبریک

د پانو شمیره: له 49 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

در سلام خانه حاضر آمده بیعت نمودند. این روز جمعه که قمر در عقرب و دوم حوت بود، تا شام به بیعت انام گذشت و هم در این روز خطبه نماز جمعه به نام اعلیحضرتش به فراز منابر در مساجد خواند و به مسامع خواص و عوام شنونده و رساننده شد و بالمقابل چون شما تلیفون جلال آباد از آن و کابل را قید فرموده بودید، تلیفون کابل جلال آباد جانب نیز قید شد. (صفحه 675)

در روز شنبه اعلیحضرتش در عسکرگاه تشریف فرما شده، عموم سپاه پس از ادای رسم فاتحه، بیعت و اطاعت نمودند و متعهدانه اظهار کردند که تا انتقام خون پدر معنوی خود را گرفتن، بازوی کین به زیر بار راحت در نیاورند. این را گفته از شکستن اعلیحضرتش در روز گذشته، غلاف شمیر خود را، همه سرنیزه خود را از غلاف برآورده، عرض کردند و وعده دادند که تا انتقام خون پادشاه خود را نگیرند، سرنیزه در غلاف نکنند.

اعلیحضرت شان پس از بیعت و اطاعت کردن افواج منصوره تشریف فرمای سلام خانه و بار عام گردیده، حضرات قاضی القضاة و اعتمادالدوله و صالح محمد خان نایب سالار و هردو حضرت شوربازار [حضرات مجددی فضل محمد شمس المشایخ و فضل عمر نورالمشایخ]، به میمنت و به مبارکی دعای جلوس نموده، ذات شاهانه را به فراز تخت امارت صعود دادند و اعلیحضرتش بر زیر تخت، از قضیه نامرضیه پدر بزرگوار خود به تکرار تذکار فرمود که: "ای ملت غیور! شما مرا به رضا و رغبت و میل خاطر خود به امارت برداشتید و من به دو شرط قبول نمودم: اول، انتقام خون پدر خود از قاتل که در هر جا و هر که باشد. دوم، حصول استقلال و آزادی دولت افغانستان."

تمامت حصار که به ازدحام عام شرفیاب بار بودند از لشکری و کشوری به جوش و خروش رسا عرض کردند که آنچه رأی صواب نمای والا اقتضاء کند مستعد و آماده هستیم که خون خود را نثار رکاب ظفر انتسابش بنمائیم و تا عصر روز شنبه بدین منوال، پیهم مجالس بیعت و معاهدت منعقد و منتشر گردیده اعلیحضرتش در خلال حال، از طرف قرین الشرف، امر به قید پست خانه و ضبط مراسلات ولایات که به نام حکام و ضباط و عمال و قضاة و اشراف و اعیان از طرف جلال آباد آمده بود نموده، از قبل خود فرامین عدیده و اشتهاارات متعدده و مشعر بر قتل امیر شهید و امارت خویش در تمامت ولایات و محالات انتشار داده یک دسته سواری را مأمور منازل کابل و جلال آباد تا جگدک به ضبط تلیفون فرمود و افواج قاهره و توپخانه مکفائی را امر حرکت به جانب جلال آباد و با ایشان قرار داد که هر که به عزم مقابله پیش آید، بلا اندیش خویش را بریزند و از جمله امروز فوج زیادی به سالاری عبدالوکیل خان، در منزل شباک فرود گشت که به سرعت باد و شتاب سحاب، طی منزل کرده، به مجرد وصول در فتح آباد و منزل بهاولی، ذات شاهانه را واصل و شامل لشکر بدانند و یقین کامل است که به کمال زودی اعلیحضرتش وارد جلال آباد آید. «ختم گزارش ملاء غلام محمد خان از جریان رویدادهای کابل بحضور امیرنصرالله خان در جلال آباد» (صفحه 676)

«تا اینجا امیرنصرالله خان به هیئت شوری، همه تن و گوش به گفتار ملاء غلام محمد خان و مات و حیران بودند که ناگهان شهزاده امین الله خان سردار مدافع به او فرمود که: "ملاء ما را نترسانید، ما نیز به مقاتله عین الدوله مستعد و آماده ایم، خدا کند که در جلال آباد بیاید تا برایش معلوم گردد." امیرنصرالله خان ازین اظهار او از خواب حیرت بیدار و از عزم و پیشنهاد اعلیحضرت امیر امان الله خان سراپا خبردار شده به ملاء غلام محمد خان فرمود که: "از سفر آمده آید و خسته آید، رفته قدری حصول راحت کنید و جرعه ای چای بیاشامید و ما قدری کار داریم، بعد هر چه گفتنی باشد به شما خواهیم گفت."» (صفحه 676)

«پس از بیرون شدن ملاء غلام محمد خان، روی پرسش حالت کابل را به سوی شجاع الدوله خان فرمود که: "شما پس از وصول درکابل چرا از کوائف حالاتی که به روی روز آمده، جلوه ای بروز نمودند، به من آگهی ندادید و کسی را به ایوار و شبگیر نفرستادید." او عرض کرد که چیزی به یازده قبل از نصف روز مانده و هنوز کامل نشده بود که وارد و اصل کابل گردیدم و علم حاصل کردم که عین الدوله در عین العماره به حرمسرای خویش تشریف دارد و پس به درب حرمسرای شده از وصول خود آگهی دادم و او سراسیمه بیرون شده، با من در عمارت بارگاه خویش آمد و از سبب وارد کابل شدنم پرسیده، نامه حضرت والا را تقدیم کردم و از قرائت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتیم. سپس که نیک علم حاصل کرد خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظت گذاشت و در حجره در آورده دروازه در را به رویم می بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهائی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید و آنگاه که در بتخاک رسیدم، عبدالوکیل خان برگد را با اردوی آراسته و جنگ جوی عازم و مرحله پیمای جلال آباد دیدم و محمد عمرخان کرنیل پسر غلام نبی جنرال را که پدرش در قندهار است، در قاسم جگدک مشاهده کردم که در مواضع مستعد سنگر ها را برافراخته، ساخته تسدید راه عبور بودند. پس در چنین حالت من چگونه می توانستم به حضور آگهی دهم؟

امیر نصرالله خان پس از استماع سرگذشت او فرمود که چیزی را که ملاء غلام محمد گفت حقیقت دارد یا از روی دساست بیان نمود؟ شجاع الدوله [درباره شجاع الدوله خان پاورقی شماره (1) دیده شود] عرض کرد که هنوز کم گفته است، چیزی را که من دیده و دانسته ام از گفتار او ده چند افزونتر است و امیر نصرالله خان او را نیز امر کرد که رفته با ملاء غلام محمد خان چای بیاشامد.» (صفحه 677)

خلع کردن سردار نصرالله خان خود را از امارت و مانع شدن میرزا محمدحسین خان:

«چون هردو تن پی هم بیرون شدند، امیر نصرالله خان دیری در تفکر و تدبیر فرو رفته، بعد در کتاب سپید بزرگی که بر سر میز در جلوش بود، به نگارش مشغول گشت و چند سطر نویسی نوشت میرزا محمد حسین خان مستوفی را که بر کرسی جانب چپش نشسته مخاطب ساخته گفت: "تاکنون من در باب عین

پاورقی شماره (1): شجاع الدوله خان منسوب بیکی از خانواده های سرشناس از غوربند - ولایت پروان و یکی از غلام بچه های خاص دربار امیر عبدالرحمن خان بوده، متولد سال 1275 ش (1896م) و در سال اخیر حیات امیرحبیب الله خان سراج الملت به حیث "فراش باشی" حضور مقرر و پس از شهادت امیرحبیب الله خان در جلال آباد به امیرنصرالله خان بیعت کرد و نامه اول امارت او را به کابل به امیر امان الله خان رسانید و دوباره به جلال آباد برگشت، اما شب هنگام از آنجا فرار کرد و در کابل با امیر امان الله پیوست و بیعت کرد و از آن به بعد در دوره امیر امان الله به مقام های مهم رسید، از جمله کوتوال کابل، والی کابل، وزیر امنیت و به حیث سفیر افغانستان در لندن و در 1929 به حیث نائب الحکومه هرات برای مدت کوتاه کار کرد و در اثر اشغال هرات توسط قوای سقوی به ایران و از آنجا به لندن برگشت و اما از لندن به جرمنی رفت و تا آخر عمر در آن کشور بسر برد. بعضی ها او را به حیث قاتل امیر شهید وانمود میکنند (والله اعلم)، طوریکه این اسناد نشان میدهد این اتهام قرین واقعیت نخواهد بود.

د پانوی شمیره: له 51 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

الدوله تصور نیک می کردم، و لیکن از مضمون اشتها و نامه مردم کابل و بیانات ملاء غلام محمد خان مکشوف افتاد که او با من دعوی خون پدر خود را دارد و به امارتم رضا نشده، تن در نمی دهد و نیک میدانم که مردم کابل با او یکدل و یک جهت شده اند و ارگ شاهی و خزانه و قورخانه تمام در تصرف اوست، نمی خواهم که به خاطر من اسلام کشی به روی کار آید و ما دوتن در سفک دماء اسلام قیام نموده، مخالف دین را داخل مملکت اسلامی کنیم. پس نظر به این ملاحظات این چند سطر را نوشتم بشنوید و آنچه رأی شما اقتضاء کند و صواب داند بگوئید." و این را گفته شروع به خواندن رقیمة خود کرد که: "من از دل و جان، بلا اکراه و اجبار و یأس و هراس، از سلطنت افغانستان دست کشیده، خود را خلع کردم و هریک از فرزندان امیر مرحوم که خیال امارت را داشته باشد به او واگذار می شوم." و به خواندن کلمات مأیوسیت آیات، اشک از چشمش ریزان و عقده در گلویش افتان و بدنش لرزان شد.» (صفحه 678)

سخنان تسلیم بنیان میرزا محمد حسین خان:

«چون مخاطب میرزا محمد حسین خان بود، عرض نمود که در روز تشریف آوردن والا از کله گوش در جلال آباد، من از شنیدن قتل امیر شهید ناشکیبانه به خاک غلطیدم، حضرت والا فرمود که وقت کار است نه این کردار که شما می کنید؛ من ازین فرمایش حضرت والا خود را استوار کردم و اکنون عرض می کنم که وقت کار است نه این رفتار که شما اختیار می کنید و خود را در انظار حقیر و بی وقار می سازید، تا جان درتن و رمق در بدن داشته باشیم، پای همت فشرده خون خود را به رکاب همایونی خواهیم ریخت و با عین الدوله خواهیم درآویخت و نخواهیم گذاشت که رایگان کامیاب شود، یا شما خود را به این زودی بی هیچ پیش آمد زحمتی، خود را خلع نمائید، اینک چند کلمه عرض دارم گوش فرا داشته بشنوید. بعد از اعضای هیئت شوری رأی صائب و امضای ثاقب می جوئیم و به تدبیر درست کار را از پیش می بریم، موضع یأس واضطراب و موقع هراس و تشویش و شتاب نیست و ناامیدی و پریشانی را در دل نباید راه داد و اساس محکم و استوار باید نهاد و به سکنه و وقار، به کار پرداخت. درخصوص امارت عین الدوله که مردم کابل به او بیعت و اطاعت کرده اند، از دوصورت بیرون نیست:

اول - این که مرتکب و مباشر این امر یک کس و آن سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله است و شما او را از من خوبتر می شناسید که از سالها خیال فتنه انگیزتن و آتش فساد افروختن را در دل و کاخ دماغ دارد و در خلا و ملا این آرزو را می پروراند و همواره جویای فرصت می باشد و اکنون هم موقع یافته این هنگامه را به روی کار آورده می خواهد منویات خویش را حاصل کند و ملک و ملت و دولت را به باد فنا دهد. [اعتمادالدوله چه میخواست؟؟؟ واضح نیست!!]

دوم - اگر دیگران نیز تاسی به او کرده شرکت در مفسدت ورزیده باشند، از دو وجه خالی نیست: یا نمی دانند و نمی فهمند و مقلدند و یا می دانند و می فهمند و مخربند و انگلیس و روس خواه میباشند و دشمن والا و بدخواه عین الدوله اند. به هر صورت و هر نوع ازین وجوه که باشد، عین الدوله را به روی کار کشیده در باطن مدعا و مقصد خود را حاصل می نمایند. انگلیس خواهان پیشرفت و کشایش امور سیاسی انگلیس را، و روس خواهان از روس را در افغانستان می خواهند و هواخواهان عین الدوله پی به وخامت پیش آمد عاقبت کار نبرده به طمع خود را دخیل کار و حصول رتبه اعتبار نموده اند و در حقیقت و نفس الامر، بدبینان والا و عین الدوله هر دو را می خواهند از میان بردارند. [در این جمله اخیر مطلب بسیار مهم نهفته است که بدبینان!! یعنی انگلیس ها که هر دو را

نمی خواهند در قدم اول خواهند کوشید تا از بین آن دو یکی آنها ضعیف تر را بقدرت برسانند و آنگاه او را بوسیله قدرتمندان نظامی که اطرافش را احاطه کرده اند، کنار بکشند و بجایش به تدریج شخص مطلوب خود را یعنی محمد نادر خان سپهسالار و خانواده او را به کرسی قدرت در افغانستان بنشانند. محمدحسین خان مستوفی نخواستی از انگلیس ها نام ببرد و اما رقیب دیرینه سیاسی خود را مورد سوء ظن قرار داده بطرف اعتمادالدوله عبدالقدوس خان اشاره میکند - کاظم] هزار حیف و افسوس که مغرضین و مدسین، عین الدوله را فریب داده اغوایش نمودند و از بیان پنجات باشی [ملاء غلام محمد خان] مفهوم حضور والا شده خواهد بود که عین الدوله دست اسراف و ابدار به خزانة و اسلحه و قورخانه دولت گشوده، دامن دامن و خروار خروار، بذل و ایثار می نماید. آیا این کردار او به کجا خواهد رسید و در عاقبت چه به دیدار خواهد آمد و از تقسیم خزانة و قورخانه چه نتیجه نمودار خواهد شد؟»

«تا اینجا [میرزا محمد حسین خان] سخن رانده سوگند یاد کرد که والله کار اعتماد الدوله است و وقت وصول به مقصد خود را یافته، اقدام در حصول مرام خویش نموده، راه ایقاد آتش فساد را پیش گرفته است، شما باید تدبیر علاج امور را به دستوری که او در محل اجراء می گذارد کرده، دفع دسایس او را بنمائید و وقع در گفتار و کردار و رفتار عین الدوله ننهاده، محکم و استوارش ندانید که اعتماد و اعتبار ندارد و در عین این گفتار امر دیگر به خاطرش آمده، اظهار کرد که در هنگام ادای نماز شام، ملاء غلام محمد خان فرستاده عین الدوله خود را به من نزدیک کرده گفت که از طرف او فرمانی به نام شما آورده ام که ارقام و امضا نموده است که هر یک از اهالی بار و خدمه و اهل کار از جلال آباد پیشتر از همه در کابل رفته، شرفیاب حضور او شود، شخص اول از اعیان و رجال دولت خواهد بود و ازین اظهار ملاء غلام محمد خان یحتمل که برای هر یک از بزرگان و سرکردگان لشکری و کشوری حاضر جلال آباد فرمان و برای عموم مردم از اشتها و متحد المالی که آورده و حضرت والا آن را قرائت کرد، عده ای با خود جهت منتشر ساختن در شب خواهد داشت که پراکنده کرده افواج را در شورش اندازد.» (صفحه 678 تا 680)

جستجو کردن نصرالله خان ملاء غلام محمد خان را :

امیرنصرالله خان ازین اظهار او [میرزا محمد حسین خان] که به قوه مستدرکه فراست و کیاست نمود و در حقیقت هم چنان بود، زیرا که اشتها عدیده و فرمان متعدده متضمنه به افزونی تنخواه سپاه نظام و تعیین مشاھر ماهی بیست [روپیه] با عده ای از چابک دستان و شبگردان قوم منگل و جدران و سیداحمد خان برادر محاسن سپید محمود سامی را از کابل با خود و شجاع الدوله خان برداشته و در نملہ ایشان را از موتر فرود آورده، امر برانتشار آنها در چپرهار و خوگیانی و سرخ رود و شنوار و غیره مواضع چنانچه از پیش به اشارت رفت کرده بود. [امیرنصرالله خان] ملاء غلام محمد خان را احضار فرموده به او گفت: "شما را مسلمان و با دیانت میدانم و با آن جستجویت نیز میکنم، و لیکن راست بگوئید که اگر مکاتیب و اشتها از طرف امان الله خان با خود آورده باشید بنمائید."

ملاء غلام محمد خان از شنیدن این سخن او چون کار را به محل اجراء نهاده و فرمان و اشتھاری با خود نداشت، مطمئن خاطرانه قرآن حمایل گردن خود را بلا تکلیف برآورده به روی فرش گذاشت و کمر خود را باز کرده دست به کشیدن لباس خود برد و همه را کشیده خواست که بند زیرجامه خود را کشوده فرو هلد و چون کار افتضاح و استهزاء بدین جا رسید، شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی گفت: "جناب ملاء شما شخص ریش سپید و معمری می باشید و به مواجهه اعیان بار، صدور این کار ناهنجار از شما سزاوار نیست، کاغذ در زیرجامه و شلوار استتار نمی شود."

امیرنصرالله خان از حرکت ملاء غلام محمد خان قدری خجل و منفعل گردیده گفت: "دانستم که مکتوبی در نزدت نیست، لباس خود را بپوشید و پطلون خویش را بالا بکشید." او پس از پوشیدن البسه خود عرض کرد که: "جناب نائب السلطنه عقل و دانش و تعصب و دیانت شما در بین انام و خواص و عوام سمر و منتشر است، نبایست به گفته اهل غرض و مفسد و فتنه انگیز عمل کنید و باید ازین خیال که هنوز اول وقت است در گذرید، زیرا که نفاق و خانه جنگی شما موجب تباهی عالم و رونق بازار استعماریه اهل کفر و ظلام است." درین وقت علی احمد خان ایشک اقاسی ملکی گفت: "جناب ملاء! چرا امیر صاحب نمی گوئی؟" ملاء غلام محمد خان به کمال جرأت و شهامت افغانی پاسخ داد که: "چون به امیر امان الله خان بیعت کرده ام، نمی توانم دریک مملکت به دو امیر اطاعت نموده هر دو را به یک زبان و یک زمان امیر بگویم و البته اگر نخست به نائب السلطنه بیعت می کردم، هرگز به امیر امان الله خان بیعت نکرده و او را امیر نمی گفتم و اکنون به جز او به دیگری بیعت و اطاعت نخواهم کرد."

امیرنصرالله خان بعد ازین گفتار ملاء غلام محمد خان، قدری تأمل نموده فرمود: "ملاء شما درجای خود بروید، من همراه اعضای هیئت شوری موامرت کرده، آنچه صواب باشد، به شما دانسته می کنم." او در جای معین خود باز گشته، امیر نصرالله خان از حاجی ملاء عبدالرزاق خان استفتای شرعی درباب امارت خود و امیر امان الله خان کرد. «(صفحه 680 تا 681)

فتوای حاجی عبدالرزاق خان در عدم صحت امارت امیرامان الله خان:

وقتی امیرنصرالله خان نظر ملاء عبدالرزاق خان را در باب امارت خود و امیرامان الله خان پرسید، او در جواب عرض نمود: «شما را یک روز قبل جمعی از اعیان و بزرگان آئین محمدی به اجماع امیر خوانده و بیعت کردند و عین الدوله را پس از یک روز، اهالی کابل، با این که فرمان امارت شما و مکتوب عموم این جمع کثیر و جم غفیر برحقیقت حال آگاه شده، از در بغاوت، به امارت برداشته اند، همه شرعاً باغی گفته میشوند و امارت او و بیعت آنان صورت صحت نمی پذیرد، دیگر این که قاضی القضاة او را در امر حکومت وجه صحت دوام نیابت و ولایت در امر امارت دانسته، درامر شرع شریف خبط کرده است، زیرا که وکیل به قوت موکل حی [زنده] خود از وکالت عزل میشود و بر علاوه آن امیر شهید، عضدالدوله را مأمور وکالت و اقامت درکابل کرده عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، بعد آهنگ رفتن لمقان و کله گوش نمود. پس درهر دو صورت امارت او صحت پذیر نیست و اگر در جنگ، هر که از تبعه او کشته گردد ضال و ممضل و هر که از تبعه شما مقتول شود، شهید گفته میشود.» (صفحه 681 و 682)

«امیرنصرالله خان از شنیدن این فتوای شرعی او قوی دل و استوار گردیده، به میرزا محمد حسین خان مستوفی فرمود که: "شما چیزی در زبان تذکار داشتید آن را تمام کنید." میرزا محمد حسین خان عرض کرد که: "من اینرا می گفتم که این امور مفسدت دستور، از اعتمادالدوله است، نه از عین الدوله و در صورتی که شما در اول مرحله دل ما را شکسته از خود مأیوس سازید و به این آسانی دست از امارت بازدارید، عاقبت کار ما چه خواهد بود و چگونه خواهد شد؟"

امیرنصرالله خان فرمود: "اگر که شما به هیچ صورت، پذیرای خلع من از امارت نشوید و نگذارید که ترک منازعت کنم، پس باید راه چاره و تدبیر جست که به کدام یک از اموری که در خور دستور

باشد از قبیل لشکر کشی و نامه اندرز نویسی و جنگ تعرضی یا دفاعی اقدام نموده شود؟" میرزا محمد حسین خان مستوفی در خصوص اختیار کردن یکی از اموری که امیرنصرالله خان بر زبان راند عرض کرد که هریک از اعضای هیئت شوری رأی خود را بنگارد، بعد هر امری که دارای کثرا آرا باشد در محل اجرا گذاشته و همت بر آن گماشته آید." (صفحه 682)

«حضار که استعداد خود را در تحریر و تقریر و اظهار رأی نیک می دانستند و اقامت حجت و برهان گفتار خود نمی توانستند و در حقیقت همه دارای اسم بودند و از فعل و حرف متین و رأی رزین بهره نداشتند، یک زبان عرض کردند که آنچه مستوفی نیک پندارد و بنگارد همه ما به اجرای آن امضاء خواهیم نمود. و از جمله حاجی ملاء عبدالرزاق خان که دربین امثال سر فضل و دانش می جنباند، به همان اظهار میرزا محمد حسین خان پذیرای اظهار و ارقام رأی گشت و او و میرزا محمد حسین خان، کلک تدبیر و خامه تحریر به جنبش درآورده، هر دو تن مشغول نگارش شدند.»

«میرزا محمد حسین خان در آغاز و انجام تحریر خود سبقت به کار برده عرض کرد که گوش به خواندن رقیمة او دهند، چنانچه به قرائت کتابت خود پرداخته، به گوش حاضرین رسانید و چون در هنگام شام مأمورین اعلیحضرت امان الله خان که پیش به شرح رفت، به نشر مکاتیب و استمالت نامه جات و افزونی تنخواه سپاه نظام قرار ماهی بیست روپیه پرداخته و در تاریکی شب به شهر و بازار جلال آباد و اقامتگاه فوج و معابر و شوارع و اطراف از سرخورد تا بهسود و غیره مواضع ریخته یکی از آنها مخفیانه به میرزا محمد حسین خان رسیده بود، در نگارش و اظهار رأی خویش خواندن آغاز نمود.» (صفحه 682 و 683)

موارد ده گانه رأی میرزا محمد حسین خان:

«اول - باید فوراً اعلان ماهی بیست و پنج روپیه تنخواه هر واحدی از سرباز و قزاق نظام انتشار داده شود.»

دوم - به ویسرای کشور هند رقم گردد که مبلغ یکصدو شصت لک (شانزده میلیون) روپیه کله دار که از عطیة مستمره چند ساله دولت انگلیس در پشاور آماده و موجود است، به زودی گسیل نماید و نیز قرار عهدی که در بین دولتین منعقد و مرتبط است، از توپ و تفنگ و قورخانه به قدر کفایت اگر بتواند فرستاده، دریغ و مضایقه نکند. پس از حصول فتح و انجام کار قرار شرایط مقرر بین دولتین امضای امر مدنظر دوستانه خواهد آمد، و دولت افغانستان از قبول آن ابا و نکول نخواهد کرد.

سوم - به هر زودی که ممکن شود، لشکر بریسته، از فوج در مقابل فوجی که عین الدوله از کابل جانب جلال آباد سوق داده است، مأمور تسدید و تشنید راه عبور آن گردیده، تا منزل نمله و سرخ پل رفته اقامت ممانعت و مدافعت ورزد.

چهارم - اهم و ضرورت است که جناب نائب السلطنه شهزاده عنایت الله خان در علاقه تگاب و نجراب شده، با لشکر کشوری از قوم والده ماجده خود که قوم صافیست، به راه کوهستان روی حمله سوی کابل نهد و جناب عضالدوله شهزاده حیات الله خان با شیراحمد خان ایشک آقاسی

نظامی روی اجتماع به سوی کوهستان جنوبی نهاده، با لشکر قبائل منگل و جدران و غیره از راه لهوگرد طریق حمله و نبرد جانب کابل برگیرند.

پنجم - اهم و ضرور است که بیست هزار تن مرد جنگ آور پرخاشگرف از قبائل شنوار و افریدی و مهند معاجلاً از نواح جلال آباد خواسته شود.

ششم - ضرور است که نیک محمد خان ایشک آقاسی حضور امیر مغفور، با علیا حضرت و علیہ بیگ والدۀ ماجدۀ حضرت والا و تمامت اعلیٰ حرم و مستورات خاندان شاهی و اعیان و بزرگان که از کابل در جلال آباد آمده اند، در قلعة السراج لمقان رفته، از جمله علیا حضرت مادر و خواهران عینیۀ عین الدوله را در تحت حراست و حفاظت بدارد و نوعی ایشان را حراست نماید که محفوظیت خود را ندانند. [یعنی زیر نظارت گرفته شوند]

هفتم - از تقریر ملاء غلام محمد خان مکشوف گشت که عین الدوله پست جلال آباد را قید کرده است، ازین امر مفهوم می شود که فرامین و احکام و اعلان های حضرت والا را که از امارت خود و بیعت مردم و فاتحه خوانی و تعزیه داری اشتهاً به ذریعۀ پست از کابل در ولایات و محالات فرستاده است نیز ضبط کرده خواهد بود که کسی از امارت والا و حقیقت ماجرا آگاه نشود و یقین است که از پیش آمد امور در کابل و امارت خود و بیعت اهالی آنجا فرامین و اعلانات جداگانه ارسال داشته، عموم مردم و تمامت مملکت را آگهی داده است، پس باید اشتهاً و مناشیر جدید از واقعات امارت والا و برخلاف شدن عین الدوله ارقام و با خامۀ خاص امضاء گردیده از نائب الحکومت قندهار و هرات و حکام توابع هر دو ولایت را از راه پیشاور و شالکوت بلوچستان و از نائب الحکومت قطعن و بدخشان و ترکستان و حکام و تبعل حکومت آنان را از راه لمقان و فراجگان و پنجشیر و کوتل خاواک، به صحابت آدمان فعال جرار و سوار، به شب گیر و ایوار، در همین شب باید ارسال داشت که به واسطه تعطیل کار از دست و تیر از شست نرود و مردم از فریب مردم کابل و اساس کار آگاه گشته، از بیعت و اطاعت عین الدوله روی ارادت برتابند.

هشتم - زیاده براین بودن ملاء غلام محمد خان فرستادۀ عین الدوله در جلال آباد موجب ضرر و فساد است. بایست در همین شب رسید مکتوب مردم کابل را کتباً به او داده، فردا رخصت مراجعت کرده و فردا همه بار و بزرگان و ارکان و ارباب مناصب لشکری و کشوری انجمن گردیده، از طرف خود برای مردم [کابل] نگار دهند که از اقدام در امر غلطی که کرده اند [یعنی بیعت و اطاعت به امیر امان الله خان] دسا باز داشته فسخ عزم نمایند و مسلک منحرف از حق نسپرده، رهنورد طریق نجاج و فلاح شوند و الا هر قدر خونی که ریخته و جانی که هلاک شود، آنان عاصی و طاغی و باغی گردیده، مسئول خداوند پاک خواهد شد. [عیناً برطبق فتوای ملاء عبدالرزاق که واضح میشود هر دو باهم همکار و همفکر بوده و اصل فتوا نیز به یاددهانی میرزا محمد حسین خان صورت گرفته خواهد بود - کاظم]

نهم - هر قدر جواهرات و اسکناس [مقصد اسعراست] و پوند [سکۀ طلای] انگلیسی که در جلال آباد به خزانه همراکب و نزد اهالی و نزد محمد ولی خان خزانه دار عین المال موجود و حاضر باشد، به صاحب شخص معتمد و بخردی در پیشاور و هندوستان فرستاده و فروخته، هر قدر از لوازمات حرب چون خیمه و اسب و اشتر که ضرور و به کار باشد، خریده برای مصارف جنگ آورده شود.

د پانوی شمیره: له 56 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

دهم - هر قدر مبلغی که در خزانه های جلال آباد و لمقان و کنرهاست شمرده تعداد آن علم آوری شود تا از حاضر و موجودیت مبالغ بیت المال علم حاصل آمده، در هنگام احتیاج صرف گردد.» (صفحه 683 تا 685) [پایان مواد ده گانه میرزا محمد حسین خان مستوفی]

«امیرنصرالله خان از استماع فقرات مواد ده گانه رأی میرزا محمد حسین خان که نوشت و خواند مطمئن خاطر گشته، خرامانه آنرا بستود و فرمود و سوگند یاد کرد که در خور و شایسته وزارتید، هزار آفرین بر قوه مدرکه شما و درعین حال حاجی ملاء عبدالرزاق خان، مقال مستوفی را متحتم و مقوله اش را منصرم دیده بدون آنکه کسی از نوشته ای که شروع به آن کرده بود بپرسد رقیمة خویش را به خواندن شد.» (صفحه 685)

عیناً نقل رقیمة جناب مستطاب حاجی عبدالرزاق خان:

بسم الله الرحمن الرحيم، ارجمندی عبدالحمید آخوند زاده طال عمره، در لیل پنج شنبه گذشته کدام شخص امیر صاحب سراج الملة و الدین را به درة لمقان کشتند، حال در جلال آباد جناب نائب السلطنه صاحب قدیمی را به امارت قبول دار شدیم، چون حالا در کابل عین الدوله صاحب را مردم اهل غرض و فساد پیشه کابل، پادشاه خود گفته اند، برای امیر صاحب ما ضرور شد که براوشان فوج کشی بکند، از یک طرف نائب السلطنه حالا و از یک طرف عضدالدوله صاحب بر کابل حمله می آورند. ارجمند! چون وقت کار ما و شماست، برای شما می نگارم که به رسیدن هذا خط، هشتاد هزار نفر از مردم کتواز و هشتاد هزار نفر از مردم زرمتم و چهل هزار از مردم خروتی و چهل هزار از مردم تاجیک و چهل هزار از مردم یوسف خیل جمع آوری نموده، خود شما با اوشان از طرف غزنین و وردک و میدان برکابل حمله ببرید، زیاده کم نوشته را بسیار دانید و خود من با جناب اعلیحضرت امیر صاحب [نصرالله خان] در جلال آباد می باشم و در همین چند روز به طرف کابل حمله می کنم. هوش کنید که عین الدوله صاحب فرار نکند، زنده دستگیرش کنید.» (صفحه 685 و 686)

«شیر احمد خان ایشک آقاسی نظامی نظر به دستار و شهرت فضل و علم بسیار حاجی عبدالرزاق خان ازین نگارش دو لک و چهل هزار نفر مرد پیکار او که بسی غریب و تعجب آور می نمود و از هر جهت قابل باور کردن نبود، بی اختیار به قهقه خنده نموده از او پرسید که این آخذ زاده [عبدالحمید] کدام جناب می باشد؟ و حاجی از خنده و سؤال او به خشم شده سکوت نمود و هیچ نفرمود و امیرنصرالله خان به میرزا محمد حسین خان مستوفی به لحاظ این که حاجی عبدالرزاق مرد بزرگ و سرآمد علمای افغانستان در شمار است، ازین مبالغه و اغراق بی اساس و بی مأخذ خود که نوشته است، خجل و منفعل نگردد، فرمود: "چون رقیمة حاجی خاص یک مکتوب از طرف خود اوست و آنرا برای عبدالحمید آخذ زاده می فرستد، از حضور امر است که به ذریعة آدم درست و چالاک به هر زودی که ممکن باشد نوشته خود را بفرستد؛ اما هر ماده از نوشته شما [میرزا محمد حسین خان]، سررشته و انتظام جداگانه و برجسته به کار دارد که یک یک را پیهم امضاء کرده و به محل اجرا گذراده آید.»

د پانوی شمیره: له 57 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلینکي د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

«در این حال شیر احمد خان ایشک اقاسی نظامی از مجلس برخاسته، به بهانه امری در گوشه ای از بیت الشوری شد و به ایماء محمولی خان سرجماع غلام بچه گان خاص و خزانه دار عین المال را به سویی خواست.» (صفحه 686)

مذاکره شیر احمد خان و محمد ولی خان:

«چون او به نزدیک شیر احمد خان شد، به ایماء خنده زن گفت که می دانم برای چه اشارتم کردی، این که سراپا شنیدی امر عقل پسندانه نیست، اما اگر بتوانید حوصله و سکنه را پیشنهاد ساخته، دم فرو بندید که به این امور از دستوراتی نیست که از قوه به فعل و در موقع اجراء آید، زیرا همه افسانه و نقش بر آب و یخ در آفتابست و در یک امر خصوصی به شما سفارش و توصیه میکنم که با اعضای مجلس شوری جد و جهد نمایند که علیا حضرت و خواهران عینی عین الدله را اگر بتوانید در کابل گسیل نمایند و مرا نیز به خدمت همراهی ایشان بگمارند، زیرا درین وقت عقل مقتضی همین است و اگر شد، از حد بیرون و اندازه افزون متشکر و ممنون میشوم. شیر احمد خان ازین اظهار محمد ولی خان در گمان افتاده گفت مگر شجاع الدوله خان چیزی از امور نهفته به شما گفته که این عزم در ضمیر شما جای گرفته است؟ محمد ولی خان خندیده هیچ نگفت. پس شیر احمد خان سوگند یاد نموده فرمود که: "به من ابراز راز داده است که امیر امان الله خان فرموده اند که هر کی اول از جلال آباد در کابل بیاید شخص اول و دوم شخص و هم چنین به مراتب ترتیب آمدن خود دارای رتبه و مکانتی خواهند بود. من نیز خیال رفتن دارم." محمد ولی خان خنده کرده گفت بسیار خوب من که رفتم از تصمیم عزم شما عرض میکنم که کسی که اول قصد آمدن داشت شما بودید، اما شما درین جا اقدام در کار و مرام کنید." شیر احمد خان گفت: "از این که گفته اند نشنیده اید که:

ناجوانمردیست چون جان و سیار ما ز یار نزد دارا بودن و دل با سکندر داشتن

پس این امر حسن عاقبت ندارد و از شیوه بشریت و طریقه غیرت و صداقت بعید است." محمد ولی خان گفت: "اندوه مدار که کار قرار گرفته در همین دو روز پرگار به مدار و مرکز خود چرخیدن خواهد پذیرفت." و تا اینجا هر دو تن سخن رانده و باز گشتند و برکسی خود نشستند.»

«در خلال این احوال شجاع الدوله خان که اختر اقبال امیر امان الله خان را قرین سعادت دیده، حالت امیر نصرالله خان را تباہ فهمیده، از نشر اعلان استمالت و افزونی تنخواه سپاه آگاه بود و می دانست که تا طلوع مهر از افق سپهر، لوای بلوا افراخته گردیده، شور و غوغا برپا خواهد شد، در تاریکی شب براسپی که از خود داشت، راه فرار از جلال آباد جانب کابل برداشت و با شتاب باد و سرعت سحاب در کابل رسیده، شرفیاب اطاعت حضور امیر امان الله خان گردید.» (صفحه 686 و 687)

امضاء کردن و رد نمودن اهل شوری، مواد رقیمة مستوفی را:

«مع القصة، میرزا محمد حسین خان مواد ده گانه رأی خود را به عزم حصول امضاء از امیر نصرالله خان شروع به تکرار تذکار کرده، خواستار امضاء و اجرای آنها گشت و از حضار تطابق را جست و اعضای هیئت شوری در فقره تعیین و تقرر ماهی بیست و پنج روپیه تنخواه سپاه ابا نموده، حجت آوردند که نظر به حالت موجوده دولت و ملت افغانستان، این بار بسی گران و بعید از توان برداشتن است، نباید از اموری که در سالها به دستوری که جاریست عدول کرد و به همین منوال که کار به

کمال انتظام و حصول مرام از پیش رفته و تاکنون دولت حبه و دیناری مدیون و مقروض نگردیده رفتار بایست کرد، والا از کثرت خرج و دخل مجبور به گرفتن قرض شده، از دادن تنزیل و برعهده ماندن دین، تکمیل آلات و ادوات مسیر نیامده، روز به روز در حضيض وبال و سیاه چال آرزو و آمال گرفتار آمده، قرین اضمحلال و استیصال خواهیم شد و کمر همت راست نخواهیم توانست. پس بهتر است که اگر عین الدوله پای از بیداری مبارزت و دست تمنای خود را از مناقشت باز نکند، یک دو محاربت با او نموده، اگر ما غالب آمدیم و او مغلوب شد، چیزی بر مشاھرة سپاه به نام حسن خدمت افزون شود، نیکو خواهد بود. ازین ابا نمودن اهالی شوری، امیرنصرالله خان نیز همان ماهی دو روپیه را که افزوده بود، مکفی شمرده امضاء برنوشته میرزا محمد حسین خان نفرمود.» (صفحه 687 و 688)

«پس از خاتمه یافتن ماده اول، ماده دوم مطرح بحث آمده قرار داده شد که درباب شانزده ملیون روپیه کله دار که در پشاور است، به ویسرای کشور هند رقم شود که آن را بفرستد و محمد ابراهیم خان پیشخدمت باشی که امیر شهید او را در هنگام رفتن در لمقان مأمور آوردن پول نموده و معطل به مراجعت موکب همایونی فرموده بود، بارقم مجدد رفته آن را بیاورد و ماده توپ و تفنگ و آلات جنگ از دولت انگلیس خواستن، ممضی [امضاء] نگشته مطرود گردید، زیرا همه اظهار کردند که از خواستن توپ و تفنگ و امضاء و قرار دادن ادای بهای آن را بعد از جنگ، کار در همین ابتداء خراب و منجر به فساد و پیچ و تاب می شود و پس از امحای این ماده، بحث لشکر تا نمله و سرخ پل فرستادن و سد راه سپاه مأمور جلال آباد شده امیر امان الله خان در میان آمده، سپهسالار محمد نادر خان پس از پسندیدن و امضاء کردن همگان فرمود درحال من برگد محمد انور خان را با سه فوج پیاده و توپخانه و یک فوج سواره به راه می اندازم که ان شاءالله تعالی تا ساعت پنج قبل از طلوع آفتاب، که ملاء غلام محمد خان فرستاده عین الدوله راه مراجعت جانب کابل بر می دارد، اعداد فوج را در منزل بهاولی بلکه در فتح آباد دیده، خبر حرکت لشکر را در کابل ببرد و خیمه به کار ندارند، زیرا که آماده جنگ باید باشند نه مستعد افراختن چادر؛ اما علوفه ده الی پانزده روز این لشکر را باید مستوفی آماده و مهیا کند و برای صرف لشکر در منزل نمله و سرخ پل برساند و تهیه و تدارک آرد و جو و گاه برعهده مستوفی قرار گیرد.» (صفحه 688)

«ماده چهارم که حرکت شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه از راه تگاب و نجراب و کوهستان و کوهدامن و با مردم آن مواضع برکابل یورش بردن و هم چنین شهزاده حیات الله خان عضدالدوله با دوست محمد خان [ناظم] در سمت جنوبی شدن به همدستی قبائل منگل و جاجی و جدران و غیره از راه لهوگرد به دارالسلطنه حمله نمودن بود، شهزاده عنایت الله خان نوشته و رأی مستوفی را منظور و قبول نموده گفت به شرطی که مستوفی نیز با او همراه باشد و عضدالدوله از رفتن خود در خوست ابا کرده امتناع آورد و گفت من با مردم قبائل خوست و نواحی و توابع آن معرفت و آشنائی ندارم و از سرباز زدن او، امر بدان قرار گرفت که دوست محمد خان ناظم و شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی بروند، زیرا که دوست محمد خان حاکم عموم طوائف آن صوب بوده و سالها با ایشان روز به سر برده باهم معرفت تامه حاصل دارند؛ و دوست محمد خان که در نعمت لاف محبت و چاکری زدن و در نعمت دامن از زحمت برچیدن عادتش بود، عرض کرد که اگر من نزد قوم منگل شوم بلادرنگم می کشند و به خون حاکم می کشند که هیچ در آن حدود رفتن ممکن نیست. ازین ابا نمودن و در روز حاجت دامن از خدمت برچیدن و پا از راه اخلاص و صداقت باز کشیدن او، حصار هیئت شوری تکلیف امضاء شده را از عهده او برداشته رأی دادند که او با ایشیک آقاسی نظامی اگر

نمی رود، محمد انور خان برگد با ایشک آقاسی برود و شیر احمد خان ایشک آقاسی که عزم رفتن نداشت، عرض و اظهار کرد که اگر مرا به مناسبت رفتنم در سنه 1330 که قوم منگل بگی و طغیان نموده بودند، در آنجا امر رفتن کنید، فکر صائب و رأی ثاقب است و لیکن در آن وقت از راه گوشمالی دادن و سرکوبی نمودن آن قبل رفته بودم و در این هنگام که امور خانه جنگی در افغانستان در پیش آمد و به روی روز افتادن است، یحتمل که به جای امداد نمودن از خون ریختن و به امر و تاراج رفتن های سابقه خود، که با بار و به تکرار از دست دولت دیده اند، به یاد آورده طریق انتقام پیش گیرند و در پیش آمدن چنین امر متصور، من از هلاک خود نمی ترسم، اما بدنامی انعکاس قضیه در هر اسم که تاریخ مرا به بدی و نادانی یاد نکند و تنها رفتن برگد محمد انور خان که منصب دار بزرگ است کافیت و سخن سمت جنوبی تا این جا رسیده، معلق و معوق ماند که کدام یک از اعیان بار مأمور شود.» (صفحه 689)

«بعد ماده پنجم که بیست هزار مرد جنگ آور از قبائل مهمند و شنوار و افریدی و غیره در جلال آباد گرد آوردن بود، به زیر بحث امضاء آمده بنابر آنکه امور و مهام سرحدیه عموماً متعلق به میرزا محمد حسین خان مستوفی بود و در بعضی از موارد و مواقع اجرای پلنیک سیاسی، به کدخدایان قبائل سرحدیه، مخفیانه پولهای هنگفت و خلاق فاخره از طرف دولت که اختیار تام داشت، به نام انعام می داد و همچنین علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی به واسطه تسطیح راه جلال آباد و کابل و نهر سراج که از سرخرو کشتیدن و آب جاری ساختن در دشت گمبیری و بشبلاق اعلیحضرت امیر شهید تصمیم عزم کرده و متعلق به او بود به امضاء رسید که این دو تن به اتفاق شیخ صاحب جان پادشاه، بیست هزار تن که هر سه تن نفوذ در میان قبائل سرحدیه دارند و هم ایشان از دریافتن نعمت و اجرای کار دولت و ارادت پیری و مریدی به اینان اعتماد و اخلاص دارند، از قبائل سرحدیه به کمال استعجال فراهم آورند.» (صفحه 690)

«پس از امضای این، بر منهج مذکور ماده ششم که در تحت حراست داشتن علیا حضرت و دختران او و فرستادن اهل حرم و اهل و عیال اعیان و بزرگان در قلعة السراج لمقان بود، در میان آمده ورد زبان تذکار گشت و به محل امضاء افتاد که مشارالیهها و دخترانش به هیچ صورت شایسته نیست که در تحت نظر ذلت حفاظت در قلعة السراج داشته آید، زیرا جناب او و نواب دخترانش، بانوی مشکوی حرم احترام شاهی و ذی حق تمام ملت و دخترانش جگرگوشه گان امیر مرحوم اند، پس ننگ و عار این امر، گونه تاریخ افغانستان را کلف دار می سازد و اصوب اینست که علیا حضرت با سردار احمد یوسف خان مصاحب خاص در کابل نزد عین الدوله پسر خود فرستاده شود و اگر چنین نشود، هتک حرمت نمک خوارگی به روی کار می آید و درباب عالیه بیگم حرم محترم حضرت والا و والده ماجده شهریار شهید، اختیار به ذات شاهانه است که در جلال آباد بدارند یا در لمقان بفرستند. و درباب عیال و اطفال سائرین از خود ایشان پرسیده قراری که رضا باشند به محل اجراء آورده، از تکلیف اجباری معاف شوند. و این ماده نیز در حالت تذبذب و عهده تعطیل بماند.» (صفحه 690)

«ماده هفتم که نگار دادن و ارسال داشتن اعلانات و مناشیر جدیده از راه پشاور و فراجان بود، مطرح بحث آمده، به میرزا محمد عمر خان منشی حضور امر شد که فوراً نگار داده و به امضاء رسانیده و بلادرنگ ارسال بدارد، چنانچه پس از ساعتی به دست یاری نویسندگان بسیاری که از منشیان و محرران اداره تحریرات حضور امیر شهید و زیردستان خود به کار نگارش گماشته بود،

فرامین عدیده همه به یک مضمون بر سبیل اشتہار متحد المال نگاشته و آورده به امضای خاص امیرنصرالله خان رسانید کہ نقل آن عیناً اینست:

"دراین ولایہ از کابل احوال بہ حضور رسیدہ است کہ ارجمند عزیز الوجودم، سردار امان اللہ خان عین الدولہ بہ اغوای بعضی از مغرضین، از راہ راست شرع شریف انحراف ورزیدہ، آہنگ خودسری نمودہ است و از بعضی اشخاص بیعت برای امارت خود حاصل می کند و این فعل و عمل او باعث خرابی ملت و دولت اسلام و مورث تولید نفاق و تسدی راہ اتفاق خواهد شد و من از راہ اسلام خواہی نمی خواہم کہ آن ارجمند عزیزالوجودم، موجب حدوث نفاق و خراب کردن ملک و ملت و دولت افغانستان گردد. چنانچہ او را بہ ذریعہ فرمان، از پیش آمد و خامت آگاہ نمودم کہ ہوش بہ سر خویش آوردہ، راہ تخریب خانہ خود را پیش نگیرد و اگر از ہوای فاسد و خیال باطل خود دست کشیدہ ترک فتنہ و فساد نماید، البتہ بہ منزلة فزرنند عزیز من است و بہ مناسب درجہ و رتبہ خودش عزت و احترام او برقرار و بردوام مانده، میبذول مرحمت و مہربانی من علی الدوام خواهد بود. والا ہرچہ برای او برسد، از نتایج اعمال و افعال قبیحہ خود او خواهد بود. شما را از ارتکاب او بہ کار ناصواب آگاہ نمودہ اطمینان خاطر میدہم کہ بہ راحت و رفاہت از رویداد احوال مستحضر باشید کہ مردم آنجا را فریب ندهد، زیرا از اختیار این کردار او ہرکس کہ داخل و شامل فساد شود، آن کس نیز بانی و محرک عناد خواهد بود و مکافات و مجازات خواهد دید. باری لازم آمد کہ شما را از اصل قضیہ آگاہ نمایم و از خداوند جل جلالہ خواہشمندم کہ بہ ملک و ملت و دولت و خاندان سلطنت افغانستان، نزاع و نفاق واقع نگردد." [پایان اشتہار یا اطلاعیه] (صفحه 691)

میرزا محمد عمر خان این مناشیر را از راہ پشاور و بہ ذریعہ میرزا غلام حیدر خان مہتمم پست خانہ اسلامیہ آنجا بہ نام خوش دل خان لوی ناب نائب الحکومہ قندہار [پسر ارشد شاغاسی شیر دل خان لوی ناب، برادر ارشد علیا حضرت و پدر علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی بعداً والی] و جنرال غلام نبی خان و محمد علی خان حاکم پشت رود و عبدالرحمن خان حاکم فراہ و محمد سرور خان برگد فوج چخانسونور و محمدسلیمان خان نائب الحکومہ ہرات [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب] و محمدہاشم خان نائب سالار نظام آنجا [برادر محمد نادر خان سپہسالار] و عبداللہ خان کارگزار در مشہد مقدس و غیرہ ارسال داشت و ہم چنین برای ناظر محمد صفر خان نائب، نائب الحکومہ قطغن و بدخشان و حکام نواح و مضافات آن و سردار محمد عثمان خان نائب الحکومہ ترکستان و حکام و توابع آن ارقام و از طریق غیرمعروف فرستاد و ایشک آقاسی علی احمدخان بہ لوی ناب خوش دل خان پدر خود کہ حکومت قندہار داشت و سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان مصاحبان خاص امیر شہید، بہ محمد سلیمان خان و محمد ہاشم خان نائب الحکومہ و نائب سالار ہرات پسران خود، سفارش نامہ های متضمنہ برحوادث و واقعات روی دادہ رقم کردہ ملفوف فرامین امیرنصرالله خان بفرستادند. « (صفحه 691 و 692)

«مادہ ہشتم کہ رخصت و مراجعت دادن ملاء غلام محمد خان با رقیمہ وصول تبراً نامہ مردم کابل، از امارت نصرالله خان بود، درتحت مذاکرہ آمدہ و میرزا محمدعمر خان صرف رسید آن را بہ حضور رقم کردہ و بہ امضاء رسانیدہ، امیرنصرالله خان امر بر احضار ملاء غلام محمد خان کرد کہ او را رخصت معاودت دہد، چنانچہ از حاضر آمدن او، امر نصرالله خان صادر شد کہ بہ ساعت پنج پس از نصف شب راہ کابل برگردد و رسید نامہ مردم کابل را بہ او تفویض نمودہ فرمود کہ این رسید مکتوب آوردہ شماسنت و جواب مفصل آن جداگانہ ارقام و ارسال می شود و ملاء غلام محمد

د پانوی شمیرہ: لہ 61 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

خان وداع کرده، چون به قرب دروازه رسید که بیرون شده راه خویش را پیش گیرد، حاجی ملاء عبدالرزاق خان به آواز جهر به او فرمود که: "شما مردم کابل بغی نموده طغیان ورزیده اید اگر کشته شوید مردار می شوید و مسلمان گفته نمی شوید و این قدر می گویم و می دانم که نه مردم کابل کافرند و نه مردم جلال آباد هر فتنه و فسادى که هست به زیر پای شقاوت و جهالت شما مردم است." و او [ملاء غلام محمد خان] در جواب گفت: "این نامه ملتی را که آورده ام، به فتوای علماء رقم و امضاء شده است و علمای کابل بر مردم جلال آباد [مقصد مردمی است که در حلقه قرار دارند، نه مردم عادى] حکم بغاوت را نموده اند و شما را غاصب حق می گویند، اکنون نایب السلطنه علمای جلال آباد و اعلیحضرت امیرامان الله خان علمای کابل را گرد آورده جانبین باهم بحث راندند و ما شمشیر کشیده آماده به پا ایستاده می شویم هرطرف که ملامت و ملزم گردد و کافر باشد را خواهیم کشت." در این وقت سردار محمد امین خان، ملاء غلام محمد خان را مسئول داشته گفت: "راست بگو اگر جنگ در بین حضرت والا و عین الدوله واقع آید، کدام یک از تبعه جانبین مردار کشته خواهد گشت؟" ملاء غلام محمد خان جواب داد: "چون تمامت تبعه هر دو جانب را اگر پدر در جلال آباد است پسر در کابل است و اگر پسر در جلال آباد است پدر در کابل است، در صورت وقوع جنگ من طرفین را بر صواب و نیکو نمیدانم." و این را گفته از خانه شوری بیرون شد. « (صفحه 692 و 693)

«ماده نهم که اخذ جواهرات از اهالی حرم و فروختن آنها در پشاور و هند بود، در محل بحث آمده بعضی عرض کردند که جواهرات نزد اهالی حرم، بخشش امیر شهید است نبایست از ایشان گرفته شود و برخی اظهار کردند که ما بار بار و به تکرار از زبان امیر شهید شنیده ایم که می فرمود این جواهراتی که به اهالی حرم داده می شوند، برسبیل عاریت و امانت است، نه به طریق عطا و موهبت، در صندوق و خزانه مقید نبوده و به سر و بر و ساعد و گردن ایشان بوده، هر وقت احتیاج روی دهد، از ایشان گرفته صرف حاجت میگردند و هر قدری را که به نام عطا و بخشش داده ام و بدهم فرمان آنرا نیز داده و می دهم و چون حرف جواهرات معین گردید همه امضاء کردند که فردا ایشک آقاسی نیک محمد خان قرار ثبت دفتر، تمامیت جواهرات را از نزد اهالی حرم بگیرند و هر قدر کاغذ و اسکناس نزد محمد ولی خان یا در خزانه باشد، خود محمد ولی خان فراهم نماید و هر قدر طلای پوند انگلیسی نزد او و در خزانه جلال آباد باشد، شمرده شود و وعده تعیین شخص معتمد برای ابتیاع آنها در پشاور و هند فردا شب قرار داده شد.» (صفحه 693)

«بحث ماده دهم در میان آمده موجودی کردن خزانه های جلال آباد و لمقان و کنرها برعهده خود میرزا محمد حسین خان مستوفی قرار گرفت و تا ساعت سه پس از نصف شب، به رنج و تعب، امور مذکور به سر رفته، به وعده اجرای آنها در فردا اکتفا نموده، هر کدام از اعضای هیئت شوری از در حصول راحت در منزل و مقام خود شد و ملاء غلام محمد خان که رخصت مراجعت کابل یافته و وداع گفته بیرون رفته برای ادای کلمات دوستانه چندی در خلوت با امیرنصرالله خان در زاویه بیرون در جایی انتظار اختتام مجلس گرفته بود، به ذریعه ایشک آقاسی نیک محمد خان اجازت باریاب شدن در خلوت از امیرنصرالله خان حاصل کرده، به قدر یک ساعت اظهار ما فی الضمیر با او نمود و رخصت شده راه مقصد برداشت و سخنانی بین هردو تن رانده شد، به دست نگارنده [قیض محمد کاتب] نیامد که ثبت و ضبط تاریخ می شد.» (صفحه 693)

وقایع روز سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی سنه 1337ق

«پس از طلوع آفتاب روز بیست و سوم جمادی الاولی، اعیان و بزرگان و منصب داران لشکری و افتخاری به درب باغ شاهی و اندورن آن به انتظار بیرون شدن امیرنصرالله خان از راحتگاه خاص، بعضی به پا ایستاده و برخی به کرسی نشستند و از جمله سرکردگان و شهزادگان، علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی حاضر نیامده و دیگران تمام انجمن شده علم از حرکت نمودن ملاء غلام محمد خان پنچات باشی به ساعت هشت صبح از اول روز به کابل حاصل کردند و نزدیک ساعت یازده امیرنصرالله خان با مقربان و خاصان خود از راحتگاه بیرون خرامیده همگان سلام و احترام مرسوم به تقدیم رسانیدند و امیر نصرالله خان از نیامدن ایشک آقاسی ملکی [علی احمد خان]..... باعث توهمات گردید..... و دیر آمدن او را حمل بر فرار کردن و جانب کابل رهسپار شدن او نمود..... و فرمود که: "من باک ندارم هر که خواهش دارد از روی رغبت از طرف من رخصت است که در کابل نزد امان الله خان برود. اگر چنانچه به مأمول نائل گردید فهوالمطلوب و الا عاقبت و خامت کردار خود را خواهد دید و خواهد دانست و آنگاه پشیمانی سودی و بهبودی نخواهد مشاهده کرد." و سرگرم این گفتار تهدیدانه بود که ایشک آقاسی ملکی حاضر آمده سلام داده و امیرنصرالله خان از توهم و سوء ظنی که نسبت بدو حس کرده بود، اندکی خجل و منفعل گشت و به او فرمود: "من تاحال از شما حکایت می کردم و خیال می نمودم که در کابل رفته اید یا خواهید رفت".....» (شرح مزید دیده شود: صفحه 694 و 695)

«در این وقت عبدالاحد خان به ایماء و اشارت امیرنصرالله خان لایحه تسوید نامه مردم جلال آباد را برای اهالی کابل حاضر آورده و میرزا محمد حسین خان مستوفی که آن را خود مسوده کرده بود به خواندن شد و هنوز سطری را قرائت نکرده بود که امیرنصرالله خان حضار را مخاطب ساخته و فرمود که: "من از دفن نعش امیر در میدان گلف گناهی نکرده ام که حجت بر الزامم گردد و این نیست که آن را بهانه قرار و نگار داده اند، بلکه اشخاص مفسد و بدخواه دولت و ملت این امر را باعث خونریزی بسازند و در بین خانه طرح قتال و جدال اندازند و از انقلاب و اختلال در امور دولت و ملت و مملکت راه اضمحلال و استیصال کشوده و پیموده می گردد و سرها بی تن و خانه ها ویران و خاندان هایی بی خانمان می شوند و از رسیدن یک تن به رتبه عزت و جاه، عالمی برباد و تباہ می گردد. باری اکنون هرچه خیر و صلاح و صواب برای اسلام می پندارید و در اندیشه دارید در پاسخ نامه کابل بنگارید." و میرزا محمد حسین خان از سر به خواندن آن پرداخت و خواند که: [به متن این نامه شدیدالحن که بقلم مستوفی تحریر و به همکاری عبدالاحد خان تهیه شده بود، توجه شود - کاظم]

نامه مردم جلال آباد که به مردم کابل رقم شد:

«برادران کوتاه فکر و نا عاقبت اندیش کابل ما از معتبرین و سائرین، خداوند شما را هدایت کند و به راه راست دلالت نماید مکتوب شما را مطالعه نمودیم از حد زیاد موجب افسوس آمد که درین وقت آیا موقع این گونه گله و شکایت است که شما نگاشته و انگشت اعتراض بر ما گذاشته اید؟ [اعتراضات شش گانه در قسمت دهم، صفحه 3 این مقاله دیده شود] و اگر یک یک ایراد شما به دلایل درست و متین حل شود ممکن است و اجوبه [جواب ها] کافی و شافی از شرعی و عرفی موجود داریم که شما را به گفتن و نوشتن آنها قانع و ساکت سازیم و لیکن درین تنگی مجال و ضیق فرصت نشاید که وقت به ارقام

د پانوی شمیره: له 63 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

جواب و ارسال سؤال بگذرد ان شاء الله تعالی در زمانی که ما و شما باهم ملاقی شدیم، هریک از ایراد و اعتراض شما را به دلائل عقلیه و شرعیه و حجج قاصره و براهین قاطعه، که خود قبول کنید، تصفیه و حل می کنیم. اکنون بر شما لازم و متحتم است که به مجرد وصول این مکتوب خیراندیشانه ما، به جناب عالی عین الدوله عرض نمائید که از وادی سخت و مشکل و ازین راه بعید از رسیدن به منزل بگذرد و قطع نظر کند و به هر زودی که ممکن شود بیعت نامه به حضور والا در جلال آباد بفرستید و از خون ریختن مسلمانان دست کشیده، خود را خسرالدنیا و الآخره و مسئول خدا و رسول نسازید. تمامت ما خدمه صادقه اعلیحضرت امیر شهید ضامن شما و عین الدوله می باشیم که حضور مبارک والا ازین حرکت ناپسندیده و به صلاح و صواب ناسنجیده شما، صرف نظر نموده عفو فرماید و به کیفر و مجازات دادن شما و عین الدوله نگراید و از کردار شما کینه و کدورتی در خاطر راه نهد. اگر شما به حالت جهالت خود قایم و استوار مانده ترک ضلالت نکنید در روز قیامت به حضور خداوند جوابده افعال خویش خواهید بود و مظلمه خون یک عالم اسلام برگردن پندار و عبرت شما بار خواهد گشت و از مسلمان کشتی و جنگ خانگی، ضعف براسلام و قوت به کفر عائد خواهد شد و ذخائر نفدی و جنس و قورخانه و فشنگ و توپ و تفنگی که از سالهای دراز برای دفاع دشمن و دین و ملک و ملت اسلام فراهم گردیده اند، صرف قتل و غارت مسلمین خواهد شد و درعاقبت بجز و خامت و ندامت هیچ حاصل نخواهید کرد و هنوز وقت است و هیچ نرفته و فتنه شدت نپذیرفته است، باید بیدار و هوشیار شوید و نظر به خاتمه کار نمائید که انفعال و شرمساری بار نیآورد، اما اندرز و نصیحت بود که کردیم باقی اختیار به خود شماس است که کدام طریق اختیار می کنید.» [ختم نامه از جلال آباد به کابل عنوانی مردم کابل] (صفحه 696)

«از قرائت مکتوب تا اینجا خاتمه اش بود، امیرنصرالله خان نیک و بد عبارت و کلمات آن را حواله به پسند خاطر اهالی شوری فرموده، همه یک زبان امضاء بر خوبی نگارش آن کرده، هریک چون: سردار محمدعظیم خان پسر امیر کبیر مرحوم دوست محمد خان، سردار محمد آصف خان و سردار محمد یوسف خان، پسران سردار یحیی خان مغفور که شرف مصاحبت خاص امیر شهید حاصل داشتند، جنرال محمد یونس خان پسر سردار محمدیوسف خان بن امیرکبیر دوست محمد خان خلداشیان و میرصاحب جان پادشاه و میراحمد شاه خان و شهزاده عنایت الله خان نائیب السلطنه و شهزاده امین الله خان و شهزاده غلام علی خان و شهزاده محمد عمرخان و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله و سردار سپهسالار محمد نادرخان و ایشک آقاسی ملکی علی احمد خان و ایشک آقاسی نظامی شیراحمد خان و ایشک آقاسی دوست محمد خان ناظم و میرمحمد حسین خان حاکم جلال آباد و حاجی ملاء عبدالرزاق خان و میرزا محمد حسین خان مستوفی و برگد محمد انورخان و جنرال عبدالرحیم خان محمدزائی و غیره اعیان و اشراف لشکری و کشوری بدان خاتم برنهاد دستخط کردند.» (صفحه 697)

«درعین امضاء کردن عبدالاحد خان که تا این وقت خود را صدراعظم امیرنصرالله خان پنداشته بود و حال را وارون و دیگرگون فهمیده و در دل داشت که اگر بتواند خود را در کابل بکشد و مضمون:

این دغل دوستان که می بینی مگسانند دور شرینی

را بر خود خویشتن صادق آورد، عرض کرد که این مکتوب را به من تفویض کنید تا خودم نزد عین الدوله رسانیده و او را به درستی فهمانیده از خیال محالی که دارد، مانع شوم که سفک دماء در

افغانستان اجراء نیاید و به مسلمان کشتن نگراید. امیر نصرالله خان که به او اعتماد داشت خواهش او را نیک گفته پذیرفت و گفت ان شاء الله تعالی فردا خواهید رفت. پس از امضای نامه مجلس مشورت خاتمه یافته، امیر نصرالله خان با خاصان خویش در خلوت گاه تصور و اندیشه شده، دیگران به منازل خود رفتند و امیر معزی الیه روز را در خلوت به سربرده، نزدیک غروب آفتاب اهالی شوری پیهم گرد آمده، تا پس از نماز شام انجمن گردیدند.» (صفحه 697)

«در شب چهارشنبه [یعنی شام روز سه شنبه] بیست و چهارم جمادی الاولی مواد رقیمة امضاء یافته میرزا محمد حسین خان مستوفی از قبیل مأمور شدن فوج در نمله و سرخ پل و تهیه علوفه این فوج و راه تگاب و نجراب برگرفتن شهزاده عنایت الله خان نائب السلطنه رهنورد سمت جنوبی، بحث و اجراء گردید و امضاء شد که مکتوب مردم جلال آباد را برای مردم کابل فردا عبدالاحد خان ببرد و نواب علیا حضرت سراج الخواتین و خواهران عین الدوله با اهالی حرم و عالییه بیگم [زوجه امیرنصرالله خان] و غیره عموم انائیه در قلعة السراج لمقان بروند و هم از بیست هزار تن از مردم سرحدی که امر احضار یافته بود، سخن در میان آمد که میرزا محمد حسین خان مستوفی و علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی چه سررشته کرده اند و معلوم شد که کدخدایان ایشان از مواضع قریبه حاضر آمده و تا دوسه روز همه واصل گردیده، اعداد و احاد و افراد این بیست هزار کس را در بین خود منقسم و معین نموده، به زودی وارد جلال آباد خواهند گشت. مکشوف گردید که حاجی ملاء عبدالرزاق خان هنوز مکتوبی را که به نام ملاء عبدالحمید نوشته نفرستاده است. خلاصه تا ساعت یازده قبل از نصف شب سخنانی از قبیل آب در آوند سودن و باد در کیل پیمودن به پای رفته، ثمره و نتیجه ای از اجراءات به روز کار نیامد و مجلس شوری برخاسته هریک جانب منزل و جای خود رفتند. قرار دادی که درین شب به محل امضاء رسیده امر اجراء صادر گردید این بود که جیش جانب نمله در جنبش آوردن به فردا شب معطل ماند و رفتن شهزاده عنایت الله خان با میرزا محمد حسین خان مستوفی با ششصد سوار، از راه تگاب و نجراب به پس فردا روز پنج شنبه قرار گرفته معین شد و نیز گفته شد که محمدانور خان برگد، به سمت جنوبی برود، اما وقت رفتنش معین نشد و امر اسکناس و جواهرات و پوند از روی سیاهه ای که میرزا محمدحسین خان و محمد ولی خان و ایشک آقاسی نیک محمد خان حاضر کرده بودند، صدور یافت که در هندوستان فرستاده و فروخته شود، ولی تعیین روز فرستادن و شخصی که آن را ببرد نامعلوم ماند و بردن رقیمة مردم جلال آباد قرار داده شد که به ساعت پنج بامداد عبدالاحد خان برداشته راه کابل برگیرد و عین الدوله را موعظت کرده بفهماند.» (صفحه 698)

«نیز قرار گرفت که علیا حضرت و دخترانش نظر به وجوه چند در کابل فرستاده شوند:

اول - این که عین الدوله ازین رفتار نصرالله خان متأثر و مُتَبِه گردد.

دوم - سمر و مشتهر شود که امیرنصرالله خان نسبت به عین الدوله عداوت و کینه در دل و رنجش و کدورت در خاطر ندارد.

سوم - خود علیا حضرت که همواره در مناقشات خانگی و زناشویی که از سبب اهالی حرم واقع شده و امیرنصرالله خان جانبدار او و عین الدوله بوده، به او اندرز و نصیحت کرده از نیکی هایش یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ

د پانوی شمیره: له 65 تر 137

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن یحتمل که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» [از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیرنصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از امارت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد - کاظم]

پس ازین قرارداد مذکور نخست سردار محمد یوسف خان به خدمت همربابی علیا حضرت معین گردیده بود، بعد محمد ولی خان که هریک اهالی شوری را جدا دیده و سفارش کرده بود، معین شد و چون میرزا محمد حسین خان مستوفی با شهزاده عنایت الله خان مأمور حرکت در روز پنجشنبه جانب تگاب و نجراب شدند، گرد آوردن لشکر ایلاتی مردم سرحد برعهده ایشک آقاسی ملکی نهاده آمد.» (صفحه 699)

وقایع روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه 1337ق

«در شب این روز، پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بریستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و در اندرون محبسش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است و پس از دخول در محبس سپهسالار از کردار و رفتار نیک و پسندیده صغار و کبار خود که نسبت به عموم افواج نظام و خصوص به او از قوه به فعل آورده بود، یک یک برشمرده به پاداش داد و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمرقاصه نا معلوم بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایذاء و ضرر رها می شوید.» (صفحه 707)

نقل تبریک و بیعت نامه نصرالله خان:

«از سوی دیگر امیرنصرالله خان از گرفتار و محبوس شدن آنان و عدم خزانة و علوفه و بلوای فوج نظام، دستاز حصول مرام کشیده و خود را در امر امارت ناکام دانسته، در روز مذکور خویش را از

د پانوی شمیره: له 66 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

سلطنت خلع کرده، به امضای خامه خاص بیعت و تبریک نامه به نام اعلیحضرت امیر امان الله خان رقم و ارسال نمود که [متن بیعت نامه]:

"حضرت الهی جل سلطانه، وجود عزیز فرزند ارجمند کامکار و نور دیده برخوردار امیر امان الله خان را از حوادث روزگار برکنار داشته، به مقاصد دارین کامیاب گرداند و چون به موجب التجاء و بیعت ارجمندان سعادت‌مندان معین السلطنه و عضد الدوله و باقی ارجمندان عزیزان و خدام حضور و صاحب منصبان نظامی و ملکی امارت افغانستان را قبول کرده، مشروحاً به حضور ارجمند عزیز الوجود اطلاع داده بودم. درثانی اطلاع دهی آن فرزند ارجمند برای من رسید و معلوم شد که مردمان دارالسلطنه کابل به حضور شما بیعت نموده و شما قبول امارت دولت افغانستان را برای خود کرده اید، لهذا چون خود من خواهش امارت را نداشتیم و محض از برای سرپرستی شماپیان و لحاظ حفظ دین و ملت افغانستان آن بار گران را بردوش خود قبول نموده بودم و هرگز به نفاق و آزرده‌گی شما روادار نبودم و نیستم و شما را فرزند دل‌بند ارجمند خود، به قراری که می دانستم می دانم و امارت و دولت و حشمت آن فرزند ارجمند خود می شمارم، بنابراین خود من به رضا و رغبت خود از امارت افغانستان استعفا نموده، از درگاه حضرت الهی جل جلاله، امامت و امارت آن فرزند ارجمند را نیک و مبارک و پاینده و باقی می خواهم. ان شاءالله تعالی خود من هم عازم دارالسلطنه کابل گردیده و به دیده بوسی فرزند ارجمند خود کامیاب شده، دست بیعت برای آن فرزند ارجمند خود خواهم داد باقی ایام به کام باد." [پایان بیعت نامه]

«اعلیحضرت امیرامان الله خان این استعفی نامه عم محترم خود را از امارت که در روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور به حضورش به ذریعه پست واصل گردید، فوراً فوتوگرافی فرموده در ولایات و بلدان و امصار و محالات انتشار و به عموم ملت اخبار داده، آتش فتنه و فساد را که نزدیک به اشتعال و التهاب آمده بود، خاموش نمود. روز نهم حوت ماه شمسی را که مطابق با این روز میمون و فیروز بود، برای جشن استقلال امارت خود قرار داد.» (صفحه 708)

خاتمه یافتن کار جلال آباد و فرار حاجی عبدالرزاق خان:

«پس از وقوع این واقعه، ایشک آقاسی محمود خان و ملاء عبدالشکور خان پسر سعد الدین خان قاضی القضاة که از وصول علیا حضرت سراج الخواتین، اعلیحضرت امیر امان الله خان را معلومات صحیحه از شور و غوغای سپاه نظام و راه خلاف برداشتن ایشان و بی اوضاعی نصرالله خان و عدم اسلحه و قورخانه و خزانه و علوفه و غیره اسباب امارت حاصل گردیده، هر دوتن را به سواری موتر برای هدایت و استمالت و تسلیت بیعت کنندگان به امیرنصرالله خان ره‌گرای جلال آباد فرموده بود، وارد گردیده تمامت شهزادگان و اعیان و منصب داران را در قصر سراج العمارت دعوت و تبلیغ فرمایشات تسلیت آیات امیرامان الله خان را کتباً و اعلاناً با خود آورده بودند، به وضع و شریف و قوی و ضعیف نموده، همه را از عفو عسیانی که به نصرالله خان بیعت کرده و به مردم کابل نامه تنبه و تهدید فرستاده بودند، مطمئن خاطر ساختند. پس از آن قریب هنگام عصر، بیرق امارت نصرالله خان را یکی از چاکران دولت که هنوز به فراز قبه دروازه باغ شاهی افراخته و پرچم کشا بود، فرود آورده خود او [سردار نصرالله خان] براسپ سوار و به حالت سوگوار، از باغ شاهی خجالت زده و منفعلانه برآمده، با سه تن از خدمه خود چون منشی میرزا محمدعمر خان و علی احمد پسر امیر محمد داکو و محدعلی کتابدار که بجز ایشان درین وقت کسی در نزدش باقی نمانده بود، درویش آسا

د پانوی شمیره: له 67 تر 137

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

روی به سوی جای خود نهاد و از قفایش ایشک آقاسی محمود خان عده ای از دسته میراسپور و رکابی را مأمور نمود که در اطراف جای او به حفاظت قیام نموده، ساعی و مواظب باشند که بر موتر نشسته راه فرار جانب پشاور نسپارد که گویا در عصر روز پنج شنبه بیست و پنجم مذکور ماه جمادی الاولی، از تخت امارت برخاسته، اختر اقبالش در حضيض وبال فرود شد و در تحت حراست نظر گرفتار آمد.»

«در خلال این حال حاجی ملاء عبدالرزاق خان که فتوی بر بخی و طغیان امیرامان الله خان و اهالی کابل داده بود، از وارون و دیگرگون گردیدن حالت نصرالله خان به اندیشه هلاک جان خود، با پسر خویش راه فرار جانب کوهستان مهمند پیش گرفت و در آنجا همی بود تا که در محاربت دولت افغانستان با دولت انگلیس، خدمات شایسته در سرحد جنوبی و وزیرستان نسبت به دولت و ملت اسلام به تقدیم رسانیده، در پایان کار معفو و از راه طلب در کابل آمده مورد و میذول عطا و موهبت شاهانه و قرین راحت و رفاهت گشته و ایشک آقاسی محمود خان پس از آنکه محافظ به دور نصرالله خان گماشته او را به زیر حراست بداشت، عموم عمله و خدمه امیر شهید را آگهی داد که فردا روز جمعه در اقامتگاه سپاه انجمن شده، بیعت نامه به نام اعلیحضرت امیرامان الله خان از لشکری و کشوری ارقام و امضاء نموده، به پست روز شنبه و یا مصحوب [در اینجا به مفهوم همدست یا بوسیله] کسی از طرف خود ارسال دارند.» (صفحه 709 و 710)

وقایع روز جمعه بیست و ششم جمادی الاولی 1337ق

«در شب این روز راحت و رفاهت اندوز، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و نائب السلطنه چند روزه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله، تبریک نامه امارت و استدعای امان جان و حصول اطمینان خاطر به حضور امیرامان الله خان ارقام و با خامه خاص امضاء کرده، ارسال حضور او نمودند که [متن نامه]:

"برادر عزیز ارجمند به دل و جان پیوند، چون که اراده ازلی برین واقعه جانکاه قبله اعظم معظم ما ها و شما رفته، چاره ای از آنکه دفع می شد نبود و شورش و عوارض که در همین یک هفته چه در بین خاندانی مان و چه در جلال آباد به نظامی پیش شد و دیده شد که اگر آتش نفاق شعله خود را زیاد کند، بسا بربادی و خرابی یک عالم انسانیت و تباهی دودمان سلطنت را نشان میدهد، لهذا از آنجا که خلعت شاهی به وجود آن برادر عزیز زیبا افتاده، امامت و امارت نصیبش شده، خوب شد که از برادران خود مبارکباد به سمع شریف شان برسد و ابلاغ مبارکباد مبارکباد نمودیم و اطمینان خود را از آن برادر عزیز خود امیدواریم که حاصل طرفین باشد، بعد سررشته آمدن را نموده ملاقات حاصل شود. ان شاءالله، ای غایب از نظر به خدا می سپارمت، تحریر فی لیل جمعه 26 ماه جمادی الاول"

«اعلیحضرت امیرامان الله خان مکتوب هر دو برادر مهتر خود را نیز به صنعت فوتوگراف نقل و عکس برداشته، جهت تسکین خاطر عموم ملت که نظر به میل و رغبت زیاد امیر شهید به جانب شهزاده عنایت الله خان مترصد ادعای او مر امر امارت را بودند، در تمامت بلدان برسبیل اشتهاار متحدالمال نشر فرمود که دل از او برکنده، یک جهت ربقه اطاعت و متابعت امارت با میمنتش را به رقبه طوع و رغبت نهند و از تشویش حدوث انقلاب برهند و هم نامه تسلیت ختامه به امضای خامه

د پانوی شمیره: له 68 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

خاص اخوت اختصاص، به آن دو برادر با اخلاص خویش فرستاده، از تزلزل خاطر ایشان را تسکین و به کمال ملاحظت تأمین داد.» (صفحه 710 و 711)

«از دیگر سوی در روز جمعه بیست و ششم، خدمه رکاب شفقت انتساب امیر شهید از بزرگ و کوچک، قرار دعوت و تکلیف ایشک آقاسی محمود خان، روی انجمن شده، به سوی لشکرگاه نظام نهاده به ساعت شش وقت طلوع آفتاب، سواره و پیاده درحالی که ابر متراکم و دامن باریدن آویخته داشت، راه برداشتند و چون به قریب عسکرگاه رسیده، گروهی در جلو و انبوهی در عقب، سرگرم طی مسافت و وصول در معسکر بودند، که ناگهان ولوله و آشوب از بین افواج نظام برخاسته و عده ای به کشیدن توپ و جماعه ای به برداشتن صندوقهای قورخانه و فشنگ پرداخته، و باران نیز به کمال شدت در باریدن شده، خدمه بی سر و یاور، از مشاهدت این حالت، به خیال آن افتادند که ایشان را برای همین دعوت کرده اند که یک سر آماج توپ و هدف تفنگ سازند و نخل زندگی همه را به قصاص خون امیر مرحوم ازین براندازند. تا که جنرال عبدالرحیم خان و برگد محمدانورخان آگاه شده، ایشان را با دیگران که از عقب رسیده بودند، در عسکرگاه طلبیدند.» (صفحه 711)

گرفتار شدن میرزا محمد حسین خان:

«چون داخل لشکرگاه شدند، سپاهیان را به همان حالت کمر بستن و تفنگ برداشتن و توپ کشیدن و صندوق فشنگ بردوش گرفتن و چپ و راست در جوش و خروش و دویدن دیده، معلومات حاصل کردند که عده ای با غلام رسول وکیل فوجی در طلب و گرفتار ساختن ایشک آقاسی علی احمد خان و میرزا محمد حسین خان مستوفی رفته و علی احمد خان خود را به هر نوع تملق و حیلتی که دانسته و توانسته بر موتر سوار و جانب کابل فراراً رهسپار شده، خود را از چنگ ایشان رهانیده است و میرزا محمد حسین خان در به روی ایشان بسته و تفنگچه نیز جانب ایشان کشاد داده و ایشان در معسکر کس فرستاده، عموم سپاه را با اتواب و قورخانه خواسته اند. در چنین حالت خدمه امیر شهید با البسه تر و پاهای در گل و لای فرورفته، درحجرات سپاهیان و مسجد و زیر باران، حیران ایستاده بودند که ناگهان میرزا محمد حسین خان را با سربرهنه و لای و لجن به رو مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضیحت چون قلاده به گردن انداخته، کشان کشان و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند، سپاهیان با سرنیزه تفنگ براو تاخته، بلادرنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. درعین هجوم و ازدحام، برگدمحمد انورخان به عزم این که لک ها رویه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع نموده و هزاران نفر از اعیان و اشراف و مأمورین را به دسیسه و اعتساف، خانمان برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع می گردد و پس خود را بردوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پای های خویش را از دو طرف برسینه اش آویخته، هردو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون..... سوار آمد و در باطن از هدف نوک سرنیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمد انورخان، ترک حمله کرده، سرنیزه حواله او نکردند، همچنان محمدانور خان بر دوش او سوار، از لای و لجن به کمال بدحالی در میرزش کشانیده و محمد انورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند.» (صفحه 712)

د یانو شمیره: له 69 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

«در این حال عبدالرحیم خان جنرال، سر از اروسی عمارتی که اعیان و بزرگان عمله و خدمه امیر شهید با قاضی ملاء عبدالشکور و بابا مرادخان قاضی عسکر و منشیان حضور امیر مغفور، چون میرزا غلام محمدخان و میرزا عبداللطیف خان و میرزا عبدالرشید خان و میرزا غلام حیدرخان و میرزا عبدالرؤف خان و میرزا محمد ناصر خان و میرزا عبدالواحد خان و محرران ایشان و نگارنده بی بضاعت قلیل الاستطاعت کثیر المعصیت [فیض محمد کاتب]، برای نگاشتن و امضاء نمودن بیعت نامه، به نام اعلیحضرت امان الله خان انجمن شده بودند برآورده، و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمده فرمود که اگر خون ناپاک و را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و مبالغ هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر آنست که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و ازین گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.» (صفحه 712 و 713)

«بیعت نامه متضمن به آیه و حدیث، که نگارنده اوراق آن را در قید تسوید در آورده مطبوع و پسندیده عموم گردید، به خط میرزا محمدناصرخان که از تمامت منشیان در کتابت حسن خط برتر بود، رقم و امضاء کرده، مصحوب میرعبدالواحد خان به پایه سریر سلطنت و حضور اعلیحضرت امیرامان الله خان فرستادند و کار امارت یکسره و مستقل بر ذات شاهانه ایشان بدون ریختن خون و حدوث فتنه تقرر یافته، مردم جلال آباد و کابل و عموم ملت، آسوده حال و مرفه الاحوال گشت.»

«در روز شنبه بیست و هفتم، نظامیان به امر ایشک آقاسی محمود خان که ازطرف اعلیحضرت امیرامان الله خان وارد جلال آباد آمده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتله امیر شهید در سلاسل [زنجیر] و اغلال [دست یا گردن در حلقه آهنی] انداخته بودند، برعراده های حمل و نقل انتقال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دارالسلطنه ساختند. سردارنصرالله خان را به سواری موتر و حفاظت چندتن سپاهی، رهسپار نمودند. او درکابل رسیده و محبوس سخت گردیده، درشب جمعه غره ماه رمضان سنه 1338 هجری، در محبس پدرود جهان کرده، به تاریکی شب به قبرستان غریب به ذریعه چندتن سپاهی در کنار غربی ده افغانان، جسدش در خاک مدفون و پنهان گشت که ان شاءالله شرح حالت حبس و فوت او و واقعات ایامی را که رقم شد، از روز نوزدهم جمادی الاولی که روز میمون و فیروز جلوس اعلیحضرت امیرامان الله خان برتخت امارت است، وقایع نگار عهد سعادت مهد سلطنت او، درقید تحریر و ضبط تاریخ خواهد آورد و امید که نگارش او با نگاشته مسود این اوراق که وقایع یک ساله سلطنتش را از روی کتب ثبت احکام و فرامین و غیره مآخذ صحیحه ثبت و رقم کرده، از وزارت معارف مفقود گردید، مخالف واقع نگردد و از روی روز افتادن نگاشته مفقوده در وقتی که به محل ابرار افتد منحرف نباشد، زیرا که هر نگارنده وقایع سلطنتی باید راه تملق و خلاف نیبماید.»

«الغرض والدۀ ماجده امیر شهید و اهالی حرم و سائر اردوی همراکاب امیر مرحوم، پیهم توسط کارفرمائی نیک محمد خان ایشک آقاسی حضوری، دسته دسته و فوج فوج از روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی، روی به کابل نهاده، تا روز بیستم جمادی الاخری وارد منزل و ماوای خود شدند.»

«الحمد لله که از برکت و اجابت دعای امیر شهید که بار بار به تکرار بنده ذلیل خاکسار را دعای بقای حیات برای به پای بردن و خانه رسانیدن این تاریخ که ذات شاهانه اش بانی و مؤسس آن بود می نمود، منویات آن مرحوم به انجام رسید و به مساعی جمیل حضرت عالی فیض محمد خان وزیر معارف که صدر این نامه مبارک موشح و مزین به اقدامات او گشت، به پای رفت و در روز چهارشنبه ششم حوت ماه شمسی سنه 1304 ش مطابق روز یازدهم ماه شعبان سنه 1344 هجری قمری، انجام پذیرفت و به خط بی نمط نگارنده، فیض محمد پسر سعید محمد، وکیل قوم محمد خواجه، از قاطنین ناهور غزنین صورت ترقیم و تسوید تشکیل داد.» (صفحه 713 و 714)

«اللهم اغفر له و لوالديه و لكل من حقه عليه»

قابل توجه: با همین عبارات جلد چهارم - بخش سوم سراج التواریخ به پایان میرسد، و اما اثر دیگر ملاء فیض محمد کاتب که شامل رویدادهای ده ماهه سال اول سلطنت امیر امان الله خان است، نیز به قید قلم آورده شده که اوراق آن متأسفانه از دفتر ریاست دارالتألیف وزارت معارف آن وقت مفقود گردیده و تا اکنون از آن خبری نیست. اگر این اثر روزی بدست آید، میتوان آنرا جلد پنجم سراج التواریخ محسوب کرد.

نگاه اجمالی به این مبحث:

هدف اصلی از این نوشته که تا حال در چهارده قسمت در این پورتال وزین اقبال نشر یافته است، روشن ساختن زوایای تاریک یکی از موضوعات مهم تاریخ معاصر کشور یعنی حادثه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة والدین میباشد که بتاريخ 9 حوت 1297 (21 فبروری 1919م) در نیمه شب در شکارگاه "کله گوش" لمقان (لغمان) بوسیله یک فرد ناشناس هنگامی به وقوع پیوست که امیر در خیمه مخصوص بخواب رفته بود و تعدادی از اهل دربار در خیمه های اطراف آن استراحت داشتند و خدام مؤظف در چند ردیف از خوابگاه امیر محافظت میکردند.

از آنروز تا حال که تقریباً 98 سال می گذرد، این قتل همچنان مرموز باقی مانده و هیچ کس موفق به حل این معما بطور مستند نشده است. در این مورد کسیکه بیشترین شرح از حدوث این واقعه را تقریباً 50 سال بعد از وقوع آن با احتیاط و به مقتضای شرایط سیاسی سالهای 1345ش به نشر سپرد، همانا شادان روان میرغلام محمد غبار بود که در جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" زیر عنوان فرعی "کشته شدن امیر حبیب الله خان (21 فبروری 1919)" به قید قلم آورد. اما محققان دیگر موضوع را با بسیار اختصار در حدود چند پراگراف و یا یکی دو صفحه بیشتر توضیح نکرده و هریک در زمینه به نظریه پردازی خود بر مبنای شایعات پرداخته اند.

یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده است، فقط پنج شش سال بعد از وقوع آن ثبت اوراق تاریخ کرد، علامه فیض محمد کاتب بود که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داد. از آنجائیکه به دلالتی نامعلوم دست نویس قسمت اخیر جلد سوم سراج التواریخ و سلسله مکمل جلد چهارم آن تا یک وقت در ریاست دارالتألیف وزارت معارف وقت موجود بود، دفعتاً مفقود و از دسترس بیرون گردید، لذا با فقدان این سند مهم کتبی یک برهه ای مهم تاریخ آن عصر در تاریکی قرار گرفت و هیچ محقق دیگر

د پانو شمیره: له 71 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

نتوانست در زمینه بطور مستند آنرا اشاعه نماید. خوشبختانه در سال 1386 ش روی تصادف این نسخه کمیاب و مهم دست نویس علامه کاتب بوسیله آقای محمد وسیم امیری بازیاب و پیدا شد و به ویراستاری دانشمند هموطن آقای داکتر محمد سرور مولایی با ایزاد یک مقدمه مبسوط و تصحیح و فهرس در ظرف سه سال آماده چاپ گردید که در قسمت اول این مقاله بطور کل راجع به "سراج التواریخ" و نیز مجلدات هفتگانه چاپ جدید آن که در سال 1390 ش توسط مؤسسه انتشارات امیری در کابل به زیور طبع آراسته گردید، معلومات مختصر تقدیم شد. در قسمت دوم و سوم مقاله سعی بعمل آمد تا در باره قتل امیر، عاملان و انگیزه های احتمالی آن به تاسی از نظریات بعضی از محققان و مؤرخان مطالبی مختصر بعرض برسد، و اما از قسمت چهارم تا اخیر قسمت چهاردهم این مقاله آنچه را علامه فیض محمد کاتب در صد صفحه اخیر بخش سوم - جلد چهارم سراج التواریخ بقلم توانای خود در اواخر 1304 ش نگاشته بود و پس از بازیابی نسخه قلمی آن در کابل به چاپ رسید، با امانت داری کامل اقتباس و خدمت علاقمندان تاریخ پیشکش نمایم.

در اینجا قابل ذکر میدانم که در شیوه تحریر علامه کاتب موضوعات بصورت پیهم نوشته و کمتر به پراگرافها از هم مجزا شده اند، مگر با ذکر بعضی عناوین فرعی. این قلم کوشیده تا برای سهولت مطالعه، موضوعات را از شکل پیهم به قید فقرات (پراگراف ها) در آورده و عین متن را در پراگراف جداگانه در داخل "ناخنک" با ذکر صفحه مربوطه بگنجانند و نیز در چند مورد محدود بعضی مطالب فرعی و کم اهمیت را با علامه گذاری بقسم "...." خلاصه کرده و همچنان توضیحیه های لازم را که از این قلم درج متن شده در بین براکت [...] بعضاً با ذکر نام علاوه دارد. امید است محققانی محترمی که با استفاده از این مقاله مطلبی را در نوشته های خود اقتباس میکنند، لطف فرموده در ارائه مأخذ بنویسند: به استناد سراج التواریخ، برگرفته از.... (اثر فوق الذکر اینجانب) تا بدینوسیله امانت داری در شیوه تحقیق مرعی گردد.

بخش چهارم

برگزیده هایی راجع به قتل امیرحبیب الله خان از مآخذ و کتب دیگر تاریخ

از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" - اثر ماندگار مرحوم غبار:

اینکه چرا به تعقیب اقتباس متن مکمل گزارش علامه کاتب در مورد شهادت امیرحبیب الله خان سراج الملة والدین خواستم متن گزارش مرحوم غبار را در زمینه نیز درج این اثر کنم، بنابر دو لیل است: اول - هر دو متن البته با تفاوتی کم در واقع بیک مسیر حادثه را بیان میدارند و خواننده فکر میکند که غبار از گزارش های کاتب استفاده کرده است، درحالیکه گمان نمیرود که غبار به نوشته های قلمی کاتب دست یافته و از آن بهره جسته باشد. لذا اهمیت نوشته غبار در آنست که او رویداد قتل امیر را بطور مستقل تتبع و هم قسملاً از ورای چشم دیده ها و شنیدگی های مؤثق خودش بیان داشته است که به این اساس تشابه بین دو متن میتواند بیانگر رویدادهای واقعی باشد که دو نگارنده مستقلانه آنرا بیان نموده اند.

دوم - علامه فیض محمد کاتب بحث را با قیام عساکر و زندانی ساختن سپهسالار محمد نادر خان و دوبرادرش و نیز به ذلت کشانیدن میرزا محمد حسین خان مستوفی و گسیل نصرالله خان و عنایت الله خان و جمعی از درباریان ایشان به سمت کابل به پایان رسانیده و ادامه بحث را موکول به "وقایع نگار عهد سعادت مهد سلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان" ساخته و سراج التواریخ را در همین جا خاتمه بخشیده است. چون رویداد های ده ماه اول سلطنت امیر امان الله خان را که علامه کاتب بطور جداگانه به نگارش در آورده بود، اکنون در دست نیست، لذا بغرض توضیح رویدادهای بعدی، لازم می افتد تا برای اكمال بحث ادامه مختصر موضوع را از مبحث "گشته شدن امیرحبیب الله خان" از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" اقتباس و جهت معلومات مزید در این قسمت خدمت علاقمندان تقدیم دارم، زنده یاد غبار می نویسد:

«امیرحبیب الله خان در اوایل سلطنت خود طرف تنفر زیاد مردم افغانستان قرار نداشت، زیرا مردم از خشونت پدرش کوفته خاطر بودند و زمامداری او را مغتنم می شمردند. اما امیر حبیب الله خان نتوانست این وضع را حفظ کند. حکام و مأمورین مطلق العنان و رشوه خوار دولت او توده های مردم را بستوه آورده بودند، امضای معاهده با انگلیس در 1905 قشر روشنفکر را از اراده امیر نا امید ساخته بود و خونریزی از مشروطه طلبان این ناامیدی را به کینه و انتقام مبدل کرد و انعکاسی آن آتش تفنگچه شوربازار بود [سوء قصد علیه جان امیر حین عبور از چهار چته قریب شور بازار]. بیباکی و تکبر و تهدید امیر دربار را برضد او برانگیخت و حیات خصوصی او که در حرم فرو رفته بود، در شهرها تولید نفرت کرد. نرمش و سازش سیاسی امیر با انگلیس و جلو گیری از عزم جهاد مردم افغانستان و سرحدات آزاد، تأثیر عمیق و منفی در کشور نموده بود، زیرا هنگامیکه ملاء نجم الدین صاحب هده در سال 1909م فتوای جهاد علیه استعمار انگلیس صادر کرد، درکابل، کاپیسا، پروان لوگر، پاکتیا و غیره هیجانی از مردم پیدا و آمادگی به جنگ آغاز شد. نائب السلطنه [سردار نصرالله خان] نیز به امداد اسلحه در سرحدات پرداخت، اما امیر حبیب الله خان "جهاد مردم را

بدون اجازه و امر پادشاه اسلام ناجائز قلم داد کرد" و آخندزاده موسه‌ی ملاء محمد جان صاحب را که در صدد جمع آوری مجاهدین و حمله علیه انگلیس بود، در کابل احضار و تحت نظر نگهداشت. همچنان امیر ناظر محمد صفر خان امین اطلاعات را که یکی از ارکان امور نائب السلطنه و تحریک کننده جهاد بود، محبوس کرد و حاجی عبدالرزاق خان را که بین نائب السلطنه و سرحدات آزاد وسیط بود، محکوم به کندن ریشش کرد. «(غبار، میرغلام محمد: "افغانستان در مسیر تاریخ" جلد اول، چاپ چهارم، 1368، صفحه 740)

«در زمستان 1919م هنگامیکه امیر حبیب الله خان با دربار خود در شتائیه جلال آباد و لغمان مشغول تفریح و سردار امان الله خان عین الدوله بحیث وکیل سلطنت در پایتخت مقیم بود، یک حادثه سیاسی در موضع "کله گوش" لغمان واقع شد و در زندگانی اجتماعی افغانستان تأثیر عمیقی کرد. امیر حبیب الله خان در فروری 1919 (جمادی الاول 1337) با تمام دربار خود به قصد "شکار ماهی" از جلال آباد به لغمان رفت و در کله گوش خیمه زد. خیمه امیر یک دیر کلان بود که در یک گوشه آن تخت خوابش با پرده ئی از صحن خیمه جدا میشد، در دور خیمه دهلیزی واسطه یک دیوار تجری تشکیل شده بود که محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و نوکریوال حضور امیر بود و در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر، محمدخان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و 18 جمادی الاول 1337 (مطابق شب 21 فروری 1919م) در ساعت سه بعد از نصف شب مردی مسلح - شاید با معاونی - یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید، در حالیکه شاه آرام و بیصدا خفته بود. مرد دهن تفنگچه خود را در نهایت خونسردی درین گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد و بسرعت از راهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود و اما خارج نشد. صدای تفنگچه محمد خان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری با احتیاط داخل دروازه خیمه شده و از دور دید که شاه همچنان خفته است. مطمئن شد و برگشت، در صورتیکه شاه از جهان گذشته بود و در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد از خود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد [غبار در اینجا از ذکر نام این افسر عالی رتبه خود داری میکند، در حالیکه آن وقت گفته می شد که افسر عالی رتبه سپهسالار محمد نادر خان بوده است - والله اعلم] و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. در هر حال امیر حبیب الله خان به اینصورت از بین برده شد.» (صفحه 741)

«نائب السلطنه [سردار نصرالله خان] بعد از صدای کشته شدن امیر آمد و خارج خیمه امیر نشست، مأمورین جمع شدند و کشته امیر را بدیدند، اما نائب السلطنه از دیدن برادر متأثر امتناع نمود و بدرباریان گفت: در جهان ازین قبیل امور بسیار واقع میشود، نباید مضطرب بود بلکه باحواس جمع بایستی متوجه مطلب اصلی شد و آن حفظ وطن و سلطنت اسلامی است. آنگاه معین السلطنه [سردار عنایت الله خان] را که مبهوت مانده بود، تسلی داد و گفت: وقت آنست که شما طوری با من پیش آئید که من هنگام فوت ضیاء الملة والدین با پدر شما پیش آمدم و صمیمانه خدمت نمودم. نائب السلطنه امر به اجتماع عسکر و عمله دربار داد و در ضمن نطقی مرگ امیر را افشاء کرد. سپهسالار محمد نادرخان مؤظف شد که قبلاً به جلال آباد رفته قشون را آماده موافقت با وضع جدید نماید، محمد ولی

د پانو شمیره: له 74 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

خان سرجماعه مأمور گردید که میت را به جلال آباد منتقل سازد و تیلیفون لغمان و جلال آباد زیر سانسور قرار گرفت.» (صفحه 741)

«روز پنجشنبه 18 جمادی الاول مساوی اول حوت 1297 (21 فروری 1919) آغاز شده بود که از بین جمعیت ملکی و نظامی لغمان علی احمد خان شاه آقاسی ملکی پیش شد و گفت: تا وقتیکه پادشاه جدید انتخاب نشود، پادشاه سابق شرعاً تدفین شده نمیتواند، چون شما [نصراالله خان] در خاندان شاهی مرد عالم و فاضل و کامل هستید، لهذا من به شما بیعت میکنم. معین السلطنه [عنایت الله خان فرزند ارشد امیر شهید] دست او را عقب زده و خود پیش شد و گفت: بیعت کردن نخست حق من است. پس دست دراز کرد و بیعت نمود. بیعت شروع و نایب السلطنه پادشاه افغانستان شناخته شد.» [این رویداد در جلال آباد در قصر شاهی رخ داده است، نه در لغمان - کاظم]

«در همین روز نایب السلطنه وارد جلال آباد گردید، سپاه به قومانده معین السلطنه در قشله نظامی شاه جدید را استقبال و سلام کرد. مامورین ملکی و عده از روشناسان دربار شاهی دست بیعت دادند و بیرق سرخ شاهی افراشته گردید. امیر حبیب الله خان در میدان گلف جلال آباد دفن شد. شاه جدید نامه به وایسرای هند بفرستاد و گفت: به ساعت 3 بجه شب پنجشنبه اعلیحضرت سراج الملة والدین در کله گوش از طرف شخص مجهولی بضرب تفنگچه شهید شد، همه گی مرا به سلطنت انتخاب کردند، **تعلقات حکومتی را مانند سابق انشاء الله دوستانه قایم خواهم داشت.** [درحالیکه امیر سخت مخالف انگلیس ها بود، ولی حالا با موقف جدید برخلاف گذشته به طمانیت خاطر انگلیس ها پرداخت - کاظم]

«روز دیگر (جمعه) فرامین شاه جدید به ولایات افغانستان ارسال و از کشته شدن شاه سابق و نصب شاه جدید اعلام نمود و بیعت طلب کرد، درحالیکه در همین روز سردار امان الله خان عین الدوله در شهر کابل سلطنت خود را اعلام کرده بود. امیرنصراالله خان یک فرمان رسمی و یک مکتوب خصوصی توسط شجاع الدوله خان فراشباشی بعنوان عین الدوله فرستاده و در فرمان رسمی حادثه کشته شدن امیر حبیب الله خان و انتخاب خودش به پادشاهی و در نامه خصوصی تعیین یک هیئت مشاور را برای عین الدوله و فرستادن بیعت مردم در جلال آباد تذکر داده بود. **هیئت مشاور اینها بودند: سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله، صالح محمد خان نایب سالار، میرزا محمود خان امین نظام و سردار محمد علی خان سرکرده تعمیرات.**»

«شجاع الدوله خان به ساعت ده صبح جمعه بکابل رسید و با عین الدوله ملاقات کرد. این همان شخصی است که گفته میشد عضو جمعیت سری دربار و همکار عین الدوله و کشنده امیر حبیب الله خان است [در اینجا غبار خودش با این عقیده نیست، چون موضوع را از زبان کسان مجهول آورده است "گفته می شد..."]. چون تا سه روز خبری از شجاع الدوله و کابل به جلال آباد نرسید، امیرنصراالله خان نامه دیگری با سردار محمد یونس خان بعنوان عین الدوله بکابل فرستاد، زیرا تلفون کابل جواب نمیداد. اما سردار محمدیونس خان همینکه بکابل رسید و اوضاع تازه را بدید، فوراً به امیر امان الله خان بیعت کرد.»

«در 24 جمادی الاول شجاع الدوله خان و غلام محمد خان پنچات باشی از کابل با دو کاغذ، یکی نقل بیعت نامه مردم و مامورین ملکی و نظامی کابل به نام امیرامان الله خان و دیگر مکتوبی از افسر و مامور نمایندگان اهالی کابل بعنوان نایب السلطنه بجلال آباد فرستاده شد. اینها در عرض راه خطوط تیلیفون را قطع میکردند و سواران جلال آباد را که به حفاظت راه ها گماشته شده بودند، برقتن کابل و بیعت به امیرامان الله خان تشویق میکردند، درحالیکه در همین روز در جلال آباد مراسم تاج پوشی

امیر نصرالله خان با آتش توپها بعمل آمده بود. نماز شام شجاع الدوله و غلام محمد خان وارد جلال آباد و بعد از تفتیش و تلاشی بنزد امیر پیش شدند. امیر نامه عنوانی خود را خواند که نوشته بود: (دیده شود: صفحه 742)

غبار می نویسد: «نائب السلطنه مایل به خونریزی نبود، گرچه طرفداران او نقشه جنگ را چنین طرح نموده بودند: از جنوب دوست محمد خان ناظم با افسر و عسکر گردیز بالای کابل درافتد، از شمال معین السلطنه با مردم تگاو و مستوفی الممالک از راه کوه دامن کابل را مورد حمله قرار دهد. خود سردار [؟؟] با قشون شرق بصفقت قلب سپاه پایتخت را استهداف [مورد هدف قرار دادن] نماید. شیخ پادشاه کنری هم متعهد شد که از عقب با ده هزار نفر مهمندی مسلح بکابل بتازد و عین الدوله را گرفتار کند. سردار نصرالله خان نپذیرفت و گفت اگر من برای گرفتن تاج و تخت بجنبم، تمام سرحدات شرق کشور در زیر پرچم من جمع خواهند شد، ولی ریختن خون در افغانستان به نفع اسلام نیست، لهذا من از پادشاهی که بالای خون بنا گردد، گذشتم و آنگاه به منشی خود مرزا محمد عمرخان امر کرد که بیعت نامه او را به عنوان امیرامان الله خان بنویسد و بتاریخ 25 جمادی الاول بیعت نامه ذیل به امضای نائب السلطنه بعنوان امیرامان الله خان فرستاده شد: (متن بیعت نامه در صفحه 743) [متن این بیعت نامه همچنان متن بیعت نامه معین السلطنه عنایت الله خان و سردار حیات الله عضدالدوله قبلاً درج شده است]

[در این ارتباط باید گفت که سردار نصرالله خان در طی دل خواهان پادشاهی بود، چنانکه از افعال و کردارش پس از شهادت امیرحبيب الله خان واضح گشت و اما وقتی دید که رسیدن به این مقام برایش دشوار و حتی ناممکن است بخصوص وقتی از حمایت مردم کابل و قیام عساکر و زندانی شدن بعضی از درباریان خاصاً سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش اطلاع یافت و نیز اقدامات پیشنهادی مستوفی الممالک را برای تدارک حمله به کابل از چند طرف دچار تزلزل دید، ناگزیر تن به انصراف از امارت خود داد و به امیرامان الله خان بیعت کرد. در عین زمان جای شک نیست، طوریکه در گزارشات کاتب گفته آمد، سردار نصرالله خان دارای روحیه ضعیف بود و شهامت و قاطعیت در تصمیم نداشت و به مجرد مواجه شدن با اندک مشکل تغییر نظر میداد، چنانچه او در ظرف شش روز امارت خود سه بار تصمیم به خلع کردن خود از امارت گرفت و حتی کاغذی نوشت، اما دیگران بخصوص میرزا محمد حسین خان مستوفی او را از عزمش منصرف ساختند - کاظم]

«تا اینوقت اعلامیه های امیرامان الله خان در سرتاسر کشور تأثیر عمیق خود را در بین مردم و سپاه بخشیده بود. او گفته بود که من تاج سلطنت را با شرط استقلال و آزادی داخلی و خارجی افغانستان پذیرفته ام و هم اشاره به لزوم توجه در زندگی سپاه کشور نموده بود. لهذا در هر جایی که مخالفت با امیر [امان الله خان] احساس شد، عسکر محل بطرفداری از شاه جدید مداخلت کرد. مثلاً در قطن ناظر محمد صفر خان والی که مربوط بدسته نائب السلطنه بوده و بیعت نامه را بنام او ترتیب کرده بود، از طرف عسکر معزول و محبوس و بکابل تحت الحفظ فرستاده شد. در میمنه همچنین جنرال عبدالغفار خان گرفتار طرفداران دولت [نظام] جدید گردید. بعدها در هرات نیز این واقعه تکرار شد، در جلال آباد هم چنین شد، سپاه از بین خود یک نفر عسکر هراتی بنام غلام رسول خان را وکیل و قوماندان خویش قرار دادند؛ این قوماندان جدید عسکر محافظ بالای خزانه و گدام و جباخانه و تمام ادارات دولتی بگماشت و خطبه بنام امیرامان الله خان بخواند، بیرق شاهی نائب السلطنه را از بام عمارت فرود آورد و نائب السلطنه را با احترام تحت نظر و حفاظت نگهداشت، سردار محمد نادر خان سپهسالار و خاندانش را با مرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک محبوس و توسط قشون محافظ بزیر قوماندان شاه علیرضا خان کندکمر بکابل فرستاد و هم بیعت سپاه را توسط نماینده خود بدربار کابل روانه کرد. این فعالیت سپاه نمونه بارز نظم و دسپلین اردوی افغانستان بود، در حالیکه هیچ خونی ریخته نشد و تخریباتی بعمل نیامد.» (صفحه 743 و 744)

د پانو شمیره: له 76 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

تا اینجا طوریکه ملاحظه میشود گزارش مرحوم غبار با آنچه در سراج التواریخ آمده فقط در بعضی موارد جزوی تفاوت دارند، ولی بطور کل گفته ها و بیانات هر دو در یک مسیر و بطور موازی در حرکت میباشند و این خود نشانه ای از ثبوت واقعیت قضایا را میرساند.

مرحوم غبار در ادامه می نویسد: «متعاقباً در 3 جمادی الثانی (8 مارچ 1919) نایب السلطنه و معین السلطنه توسط موتر از جلال آباد بکابل رسیده سر راست داخل "سراچه حرمسرای ارگ" شدند. بعد از چند روزی معین السلطنه در محبس سراچه با عایله خود یکجا شد و نایب السلطنه تنها در برج شمالی ارگ و باز خانه فوقانی دروازه حرمسرای کلان ارگ معروف به "جرثقیل" منتقل گردید. معین السلطنه تقریباً چهار ماه در اینجا با عایله خود باقیماند و باز به عمارت شخصی اش فرستاده شد، زیرا او داماد محمود طرزی و باجه برادر خود امیر امان الله خان و در عین حال مرد کم ادعائی بود، چنانکه بعد از مدتی از منزل شخصی هم آزاد و جزء درباریان برادر قرار گرفت. و اما نایب السلطنه مرد دیگری بود؛ او در افغانستان و سرحدات آزاد کشور نام و اعتباری داشت، در پایتخت یک عده مأمورین و روحانیون و منتفدین بزرگ طرفدار او بودند. امیر امان الله خان او را رقیب قوی خود تلقی میکرد. در عمق قضایا علت اصلی دیگر نهفته بود و آن اینکه در دولت سابق افغانستان نایب السلطنه مرکز افکار ضد انگلیسی بود، در فعالیت های که در سرحدات آزاد علیه برتانیه بعمل می آمد او مداخله داشت، نایب السلطنه جنگ با انگلیس و استقلال افغانستان را میخواست، لهذا دولت انگلیس دشمن این شخص بود ولو اداره داخلی نایب السلطنه با پالیسی انگلیس در افغانستان وفق میکرد یعنی او مخالف تحولات اجتماعی مترقی و دل بسته اداره قرون وسطائی بود، پس حیات این شخص از نظر سیاست داخلی و خارجی تحت خطر قرار داشت. امیر امان الله خان دوماه بعد از حبس نایب السلطنه درباری تشکیل داد و نتایج یک تحقیقات مصنوعی را که بر بنای الزام نایب السلطنه و شاه علیرضا خان کندکشر و یکنفر درباریان (عبدالاحد خان) قرار داشت، بیان کرد و رأی خواست و هم گفت که عضدالدوله و خاندان شاهی به اعدام نایب السلطنه رأی داده اند. سردار مدافع امین الله خان کاکای امیر بایستاد و گفت یک برادر ما را دیگران کشتند و این دیگری را خود ما بکشیم؟ البته در محبوس بودنش حرفی ندارم. سردار صنایع محمد عمرخان این پیشنهاد را تائید کرد و برادر سوم سردار غلام علی خان گفت اتهام هر جرمی محتاج ثبوت است، شما برادر بزرگ ما را به محکمه شرعیه محول نمائید، اگر اتهام ثابت شد مجازات و الا رها خواهد شد، رأی ما و شما معتبر نیست.» (غبار...، صفحه 744)

«پس نایب السلطنه محبوس ماند و عبدالاحد خان تبعید شد و شاه علیرضاخان افسر بیگناه را که ضارب و کشنده امیر حبیب الله خان با افسر رها کننده آن از دست محافظ می شناخت، از نظر سیاسی محکوم به اعدام شد. یکی از شهود دروغین که علیه او شهادت داد، فتح علی خان جاغوری از خاندان سردار شیرعلیخان جاغوری بود و کندکشر گلوله باران گردید. در حالیکه تا آنوقت در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که کشنده امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله خان فراشباشی (عضو کمیته سری دربار) است، نه دیگری. همین شخص بود که در دوره امیر امان الله خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومی، رئیس هیئت تنظیمه هرات و آخر وزیر مختار افغانی در لندن گردید. انگلیس ها او را بد میدیدند و در سقوط دولت امانیه او را از لندن اخراج کردند. شجاع الدوله خان در برلین مقیم گردید و در همان جا حین جنگ عمومی دوم جهانی وفات کرد. مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان در 14 ثور 1298 (1919) در باغ ارگ از درختی آویخته شد...» (صفحه 745)

د پانو شمیره: له 77 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

نائب السلطنه یک سال و سه ماه در همان محل مسما به "جر ثقیل" محبوس ماند و نامه به امیر امان الله خان نوشت به این مضمون: «ارجمند کامگار امیر امان الله خان! بشما معلوم است که من در وقت امیر صاحب شهید شما را حمایت می نمودم و حالا هم با شما مخالفت ندارم. اکنون از شما سه چیز میخواهم: اول مرا از حبس رها کرده اجازه بدهید که بقیه عمر خود را در مکه معظمه و مدینه منوره بگذرانم. اگر قبول نشود، مرا بخانه بفرستید و من از خانه خود خارج نمی شوم. سوم اینهم اگر قبول نشود، من حاضریم که برای شما خدمت نمایم. نصرالله» امیر امان الله خان در جواب این نامه سرباز چنین نوشت: «عم معظم سردار نصرالله خان! من در وقت پدرم جنایتی نکرده بودم که شما مرا حمایه میکردید. اگر شما با من مخالفت نداشتید چرا در جلال آباد دوست محمد خان ناظم را مقرر کردید که برای حمله بکابل به سمت جنوبی (پاکتیا) برود؟ شما چند وقتی در اینجا خواهید بود. امان الله» (صفحه 745)

غبار پس از آنکه از زبان شجاع الدوله خان مطالبی را در باره محل حبس نائب السلطنه در محل مسما به "جر ثقیل" و نیز اینکه امیر امان الله خان از نائب السلطنه تقاضای بر گردانیدن کلام مجیدی را نمود که در آن امان الله خان در زمان شهزادگی تعهدی را با نائب السلطنه در مورد تبدیل اوضاع کشور امضاء کرده بود و نائب السلطنه از آن اظهار بی اطلاعی میکند، شرح میدهد، در ادامه چنین می نگارد: «بعد از چندی امیر امان الله خان نائب السلطنه را از محل "جر ثقیل" فرود آورد، مجدد در سراچه حرمسرا جا داد و حرم او عالییه بیگم را با فرزند کوچکش با او یکجا نمود و هم بمادر پیر سردار و دختر سردار (سردار بیگم) اجازه داده شد که روزانه نزد سردار آمده و شبانه برگردند، تمام وسائل رهایش و مشروب و ماکول سردار از طرف ارگ تهیه میگردد. اینست که سردار زنده ماند و احتمال مصالحه و آشتی با امیر امان الله خان پیدا شد، درحالیکه یک دست مخفی اما قوی چنین چیزی نمیخواست و در صدد نابودی این خاندان حکمران بود به امید آنکه دولتی در افغانستان بوجود آید که معناً از راجه های دست نشانده هندوستان متمایز نباشد، تا دولت انگلیس برای همیشه از تشویش این کشور خاطر جمع گردد.» (صفحه 746)

[در متن بالا غبار بدون آنکه این دست قوی مخفی را وضاحت دهد، کنایتاً به کسانی اشاره میکند که برطبق اهداف انگلیس ها در افغانستان باید بقدرت برسند و گلیم خاندان موجود را که از سلاله امیر دوست محمد خان طی چند نسل در مقام سلطنت قرار داشتند، جمع کنند تا قدرت به آن خاندان که مورد اعتماد انگلیس بود، انتقال یابد. اینکه چرا غبار بطور واضح این دست قوی مخفی را معرفی نمیدارد، به یقین ناشی از شرایط زمانی بوده که او کتابش را نوشته و میخواست آنرا به چاپ برساند. درباره این دست قوی در قسمت اخیر مقاله مطالبی از این قلم به عرض خواهد رسید. - کاظم]

غبار ضمناً به بیان یک موضوع مهم دیگر می پردازد و می نویسد: «درکابل یک پروپاگند شدیدی آغاز نمود که نائب السلطنه در محبس با تعذیب و شکنجه دولت و دشنام دچار است. تأثیر این پروپاگند در طرفداران جدی نائب السلطنه طوفانی از هیجان تولید کرد. یکی از طرفداران مردی بنام محمد اختر خان پسر ناظر محمد صفر خان امین الاطلاعات بود که خودش و خاندانش با استعداد ادبی و سیاسی از مخالفین سرسخت استعمار انگلیس بشمار میرفتند. ناظر محمد صفر خان از همکاران وفادار نائب السلطنه به همین سبب یکبار محبوس گردیده بود، پسرش محمدانورخان بسمل جزء مشروطه خواهان افغانستان داخل زندان ارگ شده و برادرش محمد اختر خان دهباشی سراوسان حضور امیر حبیب الله خان از خدمت طرد شده بود، اما نائب السلطنه محمد اختر خان را در آغوش گرفت و جزء مصاحبین خود قرار داد و بعد ها او را در عوض پدرش امین الاطلاعات مقرر کرد و

امور سرحدات آزاد افغانستان را در دست او گذاشت. امیر امان الله خان این خاندان را از خدمات دولتی معزول نمود، معهداً محمد انور خان بسمل که از مشروطه خواهان قدیم بود، طرفدار رژیم مترقی امیر امان الله خان بود. در چنین فضائی ناگهان یک مسلمان هندوستانی بنام ملاء عمادالدین از پشاور وارد کابل شد و به فعالیت آغاز کرد. این آدم رزنگ و چالاک از قبل افغانستان را می شناخت و معمولاً خودش را از راه جاسوسی بکابل مربوط نموده بود.... اینک او باز [بکابل] رسید و به تدریج محمد اختر خان را که در سراسر سرحدات آزاد مشهور بود [زیرا به حیث همکار نائب السلطنه که امور سرحدات آزاد را پیش می برد و متواتر به امر نائب السلطنه به بزرگان سرحد آزاد پول و تحایف می فرستاد]، به این خیال آورد که بیکار در افغانستان نشستن بیسود است، بایستی در سرحدات آزاد رفت و فعالیت کرد، ولی همینکه محمد اختر خان حاضر شد او قضیه ظلم امان الله خان را بر نائب السلطنه پیش کشید. در نتیجه محمد اخترخان به تشکیل یک جمعیت سری متشکل از تعدادی اشخاصی پرداخت.... مرام این جمعیت کشتن امیر امان الله خان و در نتیجه نجات دادن نائب السلطنه بود.» [برای شرح مزید دیده شود: غبار... صفحه 747 و 748]

از آنجائیکه این توطئه کشف گردید و بعد از اعتراف به جرم از جمله عاملان آن شش نفر بشمول محمد اختر خان اعدام شدند و تعدادی نیز به حبس محکوم گردیدند که از جمله محمد انورخان بسمل برادر محمد اختر خان بود که تمام دارائی خانواده شان نیز ضبط شد. غبار از زبان شجاع الدوله خان می نویسد: «این اقدام محمد اختر خان بود که سبب نابودی نائب السلطنه گردید، ورنه شاه مصمم بود او را مثل معین السلطنه در خانه اش بفرستد و آزاد و محترم نگهدارد. البته بعد از این حادثه دوباره نائب السلطنه از زن و فرزندش جدا و از سراچه حرمسرا به محبس "جرثقیل" منتقل گردید و به جز از محمد امین فراشباشی زندانیان، دیگری از زندگی او مطلع نبود. نائب السلطنه بتدریج اما به سرعت توان خود را از دست داد و در شب جمعه دوم رمضان 1338 ق مساوی به 31 ثور 1299 چشم از جهان پوشید و به اینصورت یک مرکز عمده ضد انگلیسی در دربار افغانستان معدوم گردید.

امیر امان الله خان در پغمان بود که جنرال جیلانی خان چرخي قلعدار ارگ خبر مرگ نائب السلطنه را تلفونی اطلاع داد. شاه از پغمان بکابل آمد و با جان محمد خان جاجی غندمشر نوکریوال ارگ در محبس نائب السلطنه بالا شد و وقتیکه مرده او را روی بسترش دید، آهی کشید و بگریست. تا اوایل شب تجهیز و تکفین نائب السلطنه بحضور پسرش سردار عزیز الله خان بعمل آمد و شب هنگام بدون تشریفات معمول توسط یک عده عسکر و افسر ارگ در مسجد "میرهای ده افغانان" نماز جنازه خوانده شد و جسد در قبرستان "قول آبچکان" نو آباد ده افغانان دفن گردید.» (صفحه 749 و 750)

از کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر": محاکمه نائب السلطنه و پایان کار او:

عنوانی است که در ذیل آن مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" ضمن تذکار نکات دیگر به مجلسی اشاره میکند که امیر امان الله خان در باره تحقیق و تعیین جزای کسانیکه در قتل امیرشهید دست داشته اند، در قصراستور دائر کرد و دراین ارتباط می نویسد: «در همین جلسه موضوع قتل امیر حبیب الله خان و تحقیقات راجع به قاتلین او نیز مطرح گردید و در حالیکه نه قاعده محاکمه اسلامی رعایت می شد و نه برای متهمین مجال دفاع اصولی داده شد، شاه علیرضا خان کرنیل به عنوان قاتل امیر به اعدام و نائب السلطنه به عنوان محرک به حبس ابد محکوم ساخته شدند.» فرهنگ در ادامه می افزاید: «مقصد از اعدام شاه علیرضا به اغلب احتمال پوشانیدن

د پانوی شمیره: له 79 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

هویت قاتل حقیقی بوده است، درحالیکه نصرالله خان اگر به واقع در این کار دست داشت، شاید تنها نبود. معین السلطنه به حبس در خانه اش محکوم گردید و محمد نادرخان و 21 تن دیگر برائت یافتند، لیکن مستوفی الممالک که قویاً از نائب السلطنه طرفداری کرده بود، بدون محاکمه به دار آویخته شد. نائب السلطنه به زندان ارگ باز گشت و پس از چندی در آنجا وفات یافت. عقیده عمومی در آن وقت و تا مدتی پس از آن این بود که سردار در زندان به امر امیر توسط بالاش خفه شده بود، اما آقای غبار از قول شجاع الدوله وزیر امنیه وقت پاره مطالب را درین مورد روایت نموده که از آن استنباط میشود که امیر نه تنها به قتل او امر نداده بود، بلکه از شنیدن خبر مرگ او سخت متأثر شده اشک از چشمانش سرازیر شد.» (فرهنگ، م م ص.: "افغانستان در پنج قرن اخیر"...)، صفحه 498)

در متن فوق این جمله قابل دقت است که: «نصرالله خان اگر به واقع در این کار دست داشت، شاید تنها نبود.» در اینجا فرهنگ نیز از بیان اینکه کدام شخص یا اشخاصی دیگر در این واقعه با سردار نصرالله خان همدست بوده اند، طفره می‌رود و حتی هیچ اشاره ای به این موضوع نمیکند.

از کتاب "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی": اعدام مستوفی الممالک:

در کتاب "یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی" طی مکالمه با دخترتش استاد را جمع به اعدام پدرش مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان شرحی کوتاه دارد و می گوید: «هنوز جنگ علیه انگلیس دوام داشت که تقریباً ده هزار از مردمان کوه‌دامن، کوهستان و پنجشیر به طرف کابل آمده به امان الله خان عریضه کردند که مستوفی الممالک محمد حسین خان را آزاد کند و اجازه بدهد که به رهبری شان برای جهاد علیه انگلیس برود. [این ادعا که آمدن جمعیتی به بزرگی ده هزار نفر که در هیچ مأخذ دیگر از نظرنگارنده این مقاله نگذشته است؛ شاید یک تعداد کوچک این تقاضا را کرده باشند - کاظم] در این وقت سردار نصرالله خان هنوز زنده و در بندخانه بود. امان الله خان برای مردم وعده کرد که مستوفی را در ظرف سه روز آزاد می کند. مردم به قول پادشاه اعتماد کردند و به طرف خانه های شان برگشتند. فردای آن روز که پنجم شعبان سال 1337 قمری مصادف به 1919 میلادی (14 ثور 1298 خورشیدی) بود، پدرم را بدون محکمه [محاکمه] درباغ ارگ اعدام کردند و به صورت پنهانی در جای نامعلومی در شیرپور به خاک سپردند، تمام دارائی و اموال پدرم را در کابل، کوهستان و پنجشیر ضبط و تاراج کردند، درکابل دور خانه ما را در حدود سه صد عسکر محاصره کرده بودند، عصر همان روزی که پدرم را به قتل رسانده بودند.» (صفحه 34 کتاب)

استاد خلیلی میگوید: «من داستان مکمل قتل پدرم را از زبان غلام مجتبی خان معین مالیه و احمد علی خان رئیس دفتر و سعدالدین خان لوگری شنیدم که این هر سه نفر در وقت اعدام پدرم موجود بودند و هریک داستان را به من چنین تعریف کردند. آنها گفتند که: "امان الله خان در وزارت خارجه بود که طرف غرب ارگ بنام قصر ستور مشهور است، نزدیک نماز شام و ماه ثور بود، هنوز در یگان یگان درخت گل شگوفه دیده می شد. پدرم را پیش امان الله آوردند، دستهایش در پشت سرش بسته بود، صدای زنجیر و زولانه پاهایش از دور شنیده می شد، لنگی قندهاری سفید و چین کرک سفید به تن داشت، هنوز عینک چوکات طلائی اش از دور معلوم می شد. مستوفی به قهر و غضب به طرف امیر نگاه کرد، چند کلمه میان امیر امان الله و مستوفی رد و بدل شد. معلوم می شد تمام گفته های شان در مورد همان نامه ای بود که صبح روزی که شام آن حبیب الله خان به قتل رسید، مستوفی

در جلال آباد توسط قاصد سیاهپوش به امیر حبیب الله خان فرستاده بود. [درباره این نامه مراجعه شود به: پاورقی شماره 2 در قسمت چهارم - صفحه 7 این مقاله] مستوفی به آواز بلند که ماهمه شنیدیم، به امان الله خان گفت: تو قاتل پدرت هستی! در این وقت امان الله خان سنگ سرمیزی را برداشته به طرف مستوفی انداخت، عینک مستوفی شکست و خون از پیشانی اش ریخت و صورتش خون آلود شد. امان الله امر داد که مستوفی را برده فوری در باغ ارگ به دار بیاورید. مستوفی به آواز بلند در حالیکه روانه کشتار گاه بود، پیهم گفت: الله اکبر، الله اکبر و این بیت را مکرر می خواند:

مرا کشتی و تقصیرم نگفتی عجب کافر دلی الله اکبر

و این قصه را هم بعدها شنیدیم که یکی از جلادان که طناب دار باید به گردن مستوفی می انداخت، جوانی بود از سمت شمالی، دستهایش می لرزید. مستوفی به جوان گفته بود: بی غیرت، مرا به دار می زنند و دست های تو می لرزد! اگر خودم این کار را کنم، شهادت نصیب من نمی شود، بیا طناب دار بر گردنم انداخته بگو: به امر امان الله. و این بود داستان قتل پدرم، من سالها دنبال قبر پدرم گشتم، متأسفانه که نتوانستم پیدایش کنم.» (صفحه 35 و 36 کتاب)

اینکه تا کدام حد شرح این داستان به واقعیت قرین است، سؤالهای در ذهن خطور میکنند، از جمله: در آنوقت میرزا مجتبی خان مرحوم مستوفی کابل بود، نه معین وزارت مالیه و به حیث مستوفی کابل در همچو موقع حساس او در وزارت خارجه یعنی در "قصر استور" چه میکرد که شاهد همچو حادثه مهم بوده باشد؟ موصوف از جمله مصاحبان و اهل دربار نیز نبود که در حوالی شام، باز هم در چنان فاصله قریب به شاه قرار داشته که توانسته سخنان طرفین را بشنود؟ آیا این سه نفر هم در محلی که شاه با مستوفی درکنکاش بود، حضور داشتند و نیز با مستوفی یکجا به باغ ارگ رفته و شاهد به دار آویختن او نیز بوده اند؟ چرا مستوفی الممالک را نزد امیر امان الله خان ببرند، در حالیکه قبل از آن او پس از تحقیق و استنطاق در مجلس منعقدہ قبلی در قصر استور محکوم به اعدام شده بود؟ در همچو موقع حساس یک شخص ولو هر قدر شجاع و مغرور بوده باشد، با اینکه میدانست چه اعمالی را مرتکب شده، چگونه می توانست باز هم به قهر و غضب به طرف امیر نگاه کند؟ چه کلماتی باقی مانده بود که امیر امان الله خان با احضار مستوفی از او طالب معلومات شود و آنگاه بین شان سخن در حضور دیگران بجائی رسد که مستوفی با صدای بلند به امیر بگوید که «تو قاتل پدرت هستی!» و امیر سنگ سرمیزی را برویش پرتاب کند؟ در حالیکه به قرار شرح کاتب، قبلاً عساکر در جلال آباد مستوفی را با ذلت و تحقیر زیاد به اقامتگاه عساکر آوردند و قاطعانه عزم کشتن او را داشتند، لیکن برگد محمد انور خان با بهانه حسابدهی به دولت، مستوفی را از مرگ و از چنگ عساکر نجات داد و به عساکر تعهد کرد که او پس از تصفیه حسابات دولت به جزای خود میرسد. نگاهی به پلان ده فقره ای مطروحه مستوفی و تشویق نصرالله خان برای جنگ و مقابله با امیر امان الله خان کار عادی نبود، بلکه به زعم رژیم جدید یک جرم بزرگ محسوب می شد و ضرورت هم به ثبوت مزید نداشت. و الله اعلم

از کتاب "فرهنگ کابل باستان" - درباره سوانح مستوفی الممالک:

استاد عزیز الدین وکیلی فوفلزائی در جلد دوم کتاب "فرهنگ کابل باستان راجع به سوانح مختصر مستوفی الممالک می نویسد: «میرزا محمد حسین خان از قریه "سعید خیل" ریزه کوهستان سمت شمالی کابل و در عهد سلطنت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان وسه سال اول دوره امارت اعلیحضرت امیر حبیب الله خان (سراج الملة والدین) به منصب کوتوال و برگد و سردفتر محاسبات

د پانوی شمیره: له 81 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

دولتی سرافراز و بتاریخ چهارشنبه دهم ذیحجه الحرام سنه 1322 قمری مطابق سال 1282 شمسی (1904م) بفرمان امیر حبیب الله خان به منصب مستوفی الممالک و جرنیل نظامی و ملکی و خانی سمت شمالی (کوهدامن و کوهستان کابل) ترفیع نمود و در اواخر عهد سلطنت سراجیه امور پشتونهای سرحد نیز بوی متعلق گردید و تا اندازه بی که امیر موصوف در اواخر عهد زندگانی خودش بدون همراهی مستوفی مذکور به سفر های اطراف کابل اقدام نمی فرمود.»

فوفلزائی می نگارد: «در شب پنجشنبه 2 حوت سال 1297 شمسی در این وقتی که امیر حبیب الله خان در حین سیاحت لمقان در کله گوش نام موضعی از اثر ضرب تفنگچه قاتل به قتل رسید، میرزا محمد حسین خان در سمت مشرقی حاضر و به سردار نصرالله خان بیعت امارت کرد. روز پنجشنبه 8 حوت سال مذکور که امیرنصرالله خان به سلطنت امیرامان الله شاه تابع و تسلیم شد و رونده دارالسلطنه کابل گردید، میرزا محمد حسین خان مستوفی بیعت نمود و پس از یک محاربه با دست عساکر امانیه و مقتول نمودن یک نفر سرباز از جلال آباد رهگرای سمت کوهستان سمت شمالی کابل موطن آبائی خود گردید. در بندر "سولانک" دسته محافظین قوای امانیه او را دستگیر کرده مستقیماً به ارگ کابل رسانیدند که تفصیل ای جریانات مربوط تاریخ سیاسی سال اول دوره سلطنت اعلیحضرت امان الله شاه است.» [از این معلوم میشود که استاد فوفلزائی کتاب فیض محمد کاتب را در باره واقعات سال اول سلطنت امانی که برای مدتی در ریاست دارالتألیف وزارت معارف موجود بود، قبل از مفقود شدن آن کتاب، دیده است - کاظم]

فوفلزائی در ادامه می افزاید که: «بعد از طی تحقیقات و استنتاج مذهبانه [احترام کارانه] و فیصله مجلس قصر استور بتاریخ رجب المرجب سنه 1337 قمری مطابق برج حمل سال 1398 شمسی در سمت جنوب غرب ارگ کابل به شاخ درخت توت آویخته و اعدام گردید و در نزدیک قریه بی بی مهر و (سمت شمال قلعه جنگی حالیه) توسط عساکر بخاک سپرده شد و در دقایق قبل از اعدام دستار سفید برسر و یالان به شانته داشت.» (فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، چاپ کابل، سال 1387ش، صفحه 1130 و 1131)

از کتاب "خاطرات محمد رحیم ضیائی":

(شروع اقتباس)

«کشتن امیر حبیب الله»

(شب پنجشنبه 18 جمادی الاول 1437 [در اینجا تاریخ اشتباه شده 1337 ق است] مطابق سال 1919)

بقدرت رسیدن امان الله

(9 حوت 1297 هجری شمسی مطابق 28 فبروری سال 1919)

«امیرحبیب الله در سالهای اخیر سلطنت خود نسبت به اطرافیان خویش سختگیر و عصبانی شده بود و اکثراً نزدیکانش را تحقیر میکرد و شکنجه میداد، مثلاً باری میر زمان الدین برادر زاده محمولی خان را بخاطر آن که از فرستادن زنش در مجلس امیر مانع شده بود، لت و کوب کرد. امیر امر اعاشه دربار محمد شریف خان را آنقدر چوب زد که نیم جاننش ساخت و شجاع الدوله را نیز که فراش باشی بود، به بهانه این که خیمه را درست برپا نکرده است، لت و کوب نمود.»

د پانو شمیره: له 82 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

این عمل تقریباً شش ماه قبل از کشته شدن امیر اتفاق افتاد. شجاع الدوله که بی نهایت تحقیر و شکنجه شده بود، نزد امان الله آمد و شکایت و درد دل کرد، امان الله او را تسلی نمود و مشوره داد از امیربخاطر آن که او را لت و کوب نموده است، انتقام بگیرد. مناسبات شجاع الدوله و امان الله خان در زمینه نارضایتی بیشتر شان از امیر تحکیم و انکشاف یافت. امان الله خان (عین الدوله) در سالهای آخر زمامداری حبیب الله از هر فرصت مناسب استفاده میکرد، برای آنکه تمام عناصر ناراضی و رنجیده خاطر از امیر را به طرفداری خود جلب نماید. امان الله همچنان کوشش میکرد اعتبار و نفوذ خود را در کشور ارتقا بخشد. در این امر نخست از همه علیا حضرت او را یاری میرساند و از هر لحاظ کمکش میکرد. هنگام مسافرت حبیب الله در زمستان از کابل به جلال آباد امان الله بحیث جانشین پدر درکابل تلاس می ورزید تا اعتبار خودش را در میان مردم پای تخت افزایش دهد، با احتکار و رشوت و مردم آزاری جداً مبارزه میکرد، زندانیان را از حبس رها مینمود، بر علاوه در این مدت امان الله از مشوره های اسیران جنگی سابق که از اسارت روسیه گریخته و به افغانستان آمده در کابل زندگی میکردند (اطریشی ها، جرمن ها، مجارستانی ها، چکی ها، سلواکها و ترکها) بهره میگرفت. [در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که امیر فقط چند روز قبل از سفر بطرف جلال آباد شهزاده امان الله خان را به نیابت خود در مقام سلطنت تعیین کرد و اما قبل از آن امیر امور جاری را بیشتر بین چند نفر از جمله نصرالله خان نائب السلطنه، عنایت الله معین السلطنه، امان الله عین الدوله، خوشدل خان لوی ناب حاکم کابل، میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک و یکی دوفتر دیگر تقسیم کرده بود. شهزاده امان الله در ساحه صلاحیت های مفوضه خود از مدتی بود به اقداماتی دست می یازید تا در بین مردم کسب شهرت کند و مادرش علیا حضرت او را در اینکار تشویق میکرد.]

نصرالله خان قطعاً عنایت الله خان را دوست نداشت و در زمینه خصومت مشترک با عنایت الله خان به مثابه جانشین امیر او با امان الله و مادرش نزدیک شد، هرچند نصرالله خان طرفدار یک رژیم مطلقه ارتجاعی بود. در سالهای اخیر نصرالله خان حتی معاش که مستحق آن بود، نمیگرفت و زندگی اش را با عوایدی که از زمین هایش بدست می آمد، تأمین می نمود، در توطئه علیه امیر، نصرالله خانه نیز نقش داشت لکن غیر مستقیم، به او وعده داده شده بود که تخت و تاج به وی تعلق میگیرد.

در آن سال طبق معمول حیات الله خان [عضدالدوله] سوی کابل رفت تا امان الله خان را تعویض کند، لکن در طول راه نزدیک کوتل نیمله [نمله] چند روز متوقف گردید. [فقط یک روز آنهم به دلیل تب شدید]

عنایت الله [مقصد حیات الله خان است، نه عنایت الله خان] چون از مرگ پدر اطلاع یافت، به کابل نرفت و به جلال آباد باز گشت. در ماه فبروری 1919 شجاع الدوله هنگام سفر امیر به قلعه [کله] گوش نزدیک لغمان برای امیر و همراهانش خیمه برپا کرد. در شب 19 بر 20 فبروری مخفیانه به خیمه امیر داخل شد و با فیر تفنگچه امیر را کشت [چگونه مخفیانه داخل خیمه شد که هیچیک از چندین محافظ نوکریوال و عساکر اطراف خیمه خاص از او نپرسیدند که در نیمه شب وقتی امیر بخواب است، برای چه داخل خوابگاه امیر می شود، چون هیچکس حین استراحت امیر اجازه دخول به خوابگاه را نداشت!!]

شجاع الدوله فرزند شاه دوله از قبیله بابکر خیل چهاردهی غوربند بود، چون پدرش رئیس قبیله بود از کودکی در دربار زندگی میکرد، نخست در دربار امیر عبدالرحمن خان و سپس در دربار امیر حبیب الله خان؛ حبیب الله که پسانتر او را فراش باشی مقرر کرد و در حدود صد و پنجاه نفر

فراش امیر تحت امر او بود. هنگامی که امان الله به سلطنت رسید، شجاع الدوله به ترتیب به حیث کوتوال کابل، وزیر امنیت و رئیس امنیت و رئیس تنظیمه هرات و سرانجام سفیر افغانستان در لندن مقرر گردید.

چون صدای تیر شنیده شد، نخستین کسی که به خیمه امیر شتافت، عنایت الله خان بود که پدرش را بسیار دوست داشت. همینکه پدرش را مرده یافت، از هوش رفت و بر زمین افتاد. سپس افسر نوکریوال احمد شاه بچه کاکای نادرخان و قوماندان محافظین امیر، شاه علی رضا به خیمه رفتند. صبح جنازه امیر به جلال آباد منتقل شد. نظر به قانون [حکم شرعی] پیش از دفن امیر باید امیر جدید انتخاب می شد، نخستین کسی که نصرالله خان را بدین مقام پیشنهاد نمود، شاغاسی ملکی محمد ولی خان بود که عنایت الله خان را دوست نداشت. [اشتباه است: شاغاسی ملکی علی احمد خان پسر لوی ناب خوشدل خان برادر زاده علیا حضرت بود]

محمد ولی خان از دودمان فیودالهای بدخشان (درواز) قوماندان غلام بچگان خاص بود، زنتش دختر کاکای [مامای - دختر فقیر محمد خان پوپلزائی مامای علیا حضرت] مادر امان الله خان بود. محمد ولی خان عضو مخفی نهضت مشروطه بود و به گروه طرفداران امان الله تعلق داشت، همو بود که پیشنهاد کرد شجاع الدوله بکابل اعزام شود [؟؟]. گویا برای این که از امان الله بیعت بگیرد، شجاع الدوله بسیار به سرعت در یک شبانه روز خودش را به کابل رسانید [اعزام شجاع الدوله به کابل برحسب فیصله هیئت شوری و تائید شخص نصرالله خان صورت گرفت و رسماً حامل نامه امیر نصرالله خان گردید که بوسیله موتر مخصوص به کابل اعزام شد] و در کابل گویا امان الله او را حبس کرد و نگذاشت به جلال آباد برود. امان الله به جلال آباد خبر فرستاد که هیچ امیری را به رسمیت نمی شناسد و خودش امیر است [امیر امان الله خان نامه ای نوشت و شجاع الدوله را از توقیف بیرون کرد و این نامه را با همان موتری که شجاع الدوله را از جلال آباد به کابل آورده بود، دوباره نزد نصرالله خان ارسال داشت] و تا زمانی که قاتل پدرش را نیابد، شمشیر در غلاف نخواهد گذاشت. بدین گونه در کشور قدرت دوگانه ایجاد شد. عنایت الله به نصرالله بیعت کرد. در جگدک (که از کابل تقریباً در نصف راه کابل - جلال آباد موقعیت دارد) به قوماندانی برگد عبدالوکیل خان نورستانی قوای عسکری اعزام شد، قوای عسکری راه ها را اشغال نمود، برای اینکه از اعزام اشخاص نامطلوب به کابل جلوگیری کند. امان الله به نشر ابلاغیه ها پرداخت و از مردم دعوت نمود از او طرفداری نمایند.

مادر امان الله خان در جلال آباد بود و در وضع دشواری گرفتار آمد. یکبار دیگر محمد ولی خان هوشیارانه پیشنهاد نمود که باید مادر امان الله بکابل برود و هردوی شان از امان الله مطالبه نمایند که نصرالله خان را بحیث امیر شناسد، نصرالله خان موافقت نمود، مادر امان الله خان با پسرش عبیدالله "شاه آغا" و محمد ولی خان بکابل رفتند و در آنجا باقی ماندند گویا باز داشت شدند. [موضوع اعزام علیا حضرت به کابل جزء پیشنهاد "ده فقره ای" مستوفی الممالک بود که باید علیا حضرت و دخترانش در قلعه السراج لغمان تحت الحفظ نگهداری شوند و هیئت شوری به این نظر او موافقت نکرد و برعکس فیصله نمود که علیا حضرت با دخترانش محترمانه بکابل اعزام شوند و امان الله خان را تشویق به انصراف از ادعای سلطنت نماید تا به امیر نصرالله خان بیعت کند. نخست شوری فیصله کرد که علیا حضرت به معیت سردار محمد یوسف خان پدر سپهسالار نادر خان به کابل برود، بعداً این نظر تغییر کرد و بجای او به محمد ولی خان که علاقه رفتن به کابل را داشت، این وظیفه سپرده شد.]

د پانوی شمیره: له 84 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

امان الله شاغاسی خود محمود خان را با فرمان و ابلاغیه به جلال آباد فرستاد، هنگامیکه شاغاسی به جلال آباد رسید، قوای عسکری علیه نصرالله - عنایت الله شورید و نصرالله، عنایت الله و تمام خانواده نادرخان دستگیر شدند. [این شورش قبلاً در راه افتاده بود، هنگامیکه هیئت مشترک ملاء غلام محمد خان و شجاع الدوله از کابل به جلال آباد آمدند، ابلاغیه امیر امان الله خان را بطور مخفی با خود آوردند و برادر محمود سامی در وسط راه از آنها جدا شد و به پخش ابلاغیه ها در بین عساکر و مردم پرداخت.]

بزودی در کابل شایعه افتاد که به اتهام قتل امیر شخص بیگناهی اعدام شده است و در کار جستجوی قاتل حقیقی امیر غرضی در بین است. اعتبار امان الله در میان مردم متزلزل گردید، نفوذش روبه کاهش نهاد. آنوقت بود که امان الله بخاطر ارتقای اعتبار و تحکیم نفوذ خود بخاطر متحد ساختن و یک پارچه ساختن مردم با انگلیس اعلان جنگ داده از سوی دیگر در محافل مترقی کشور آرزومندی نیل به استقلال کامل فوق العاده شدید بود و این محافل معتقد بودند که لحظه تاریخی مساعد فرا رسیده است. انگلیس بعد از جنگ با جرمنی ناتوان شده است و نمی تواند مانع حصول استقلال افغانستان شود. [در اینجا باید تصریح کرد که داعیه استقلال افغانستان را امیر امان الله خان موقعیکه از شهادت پدر خود در همان روز اول شنید، بیان کرد و گفت که سلطنت را به همین دو شرط قبول میکند: یکی انتقام خون پدر و دیگر استقلال کامل افغانستان. این ادعا که پس از اعدام کرنیل شاه علیرضا خان به اتهام قتل پدرش موقعیت یا موقف امان الله خان ضعیف شده و برای اعاده آن موضوع استقلال را مطرح کرده باشد، حقیقت ندارد.]

قابل توجه: اگرچه درمبحث ششم موضوع قتل امیر حبیب الله خان در همین جا قطع میشود و ادامه این مبحث تحت عین عنوان در باره جنگ سوم افغان و انگلیس در سه جبهه آغاز میگردد و آن به موضوع مورد بحث ما ارتباط نمیگیرد، ولی چون در ادامه این مبحث مطالب دلچسپ و از نظر تاریخی نکاتی مهمی وجود دارند، محض جهت مزید معلومات برای علاقمندان تاریخ کشور مطالب بعدی را نیز تا ختم مبحث در اینجا عیناً اقتباس میدارم [ادامه مبحث]:

«امیر امان الله اعلان کرد که این جنگ "جهاد" است و از تمام اهالی دعوت نمود هرچه گسترده تر در آن شرکت نمایند.

برای انگلیس ها اعلان جهاد تکان دهنده بود و فوراً ویسرای هند لارد چلمفورد نامه ای به حکومت لندن فرستاده موقف استقلال خواهی امان الله را توضیح داده اضافه کرد که اعلان جهاد از طرف امان الله خان را باید جدی گرفت و فوراً ویسرای هند برای ضعیف ساختن جهاد در هند و افغانستان داخل اقدام گردید. اول ویسرای با زعیم اسماعیلی در افغانستان تماس گرفته از وی دعوت نمود تا علیه اعلان جهاد دست بکار شود. همان بود که آغا خان فتوی صادر نموده از پیروان خود در هند و افغانستان خواست در جهاد علیه دولت دوست یعنی انگلیس اشتراک نکنند. لیکن فتوای جهاد آغا خان تأثیر مهمی از خود بجا نگذاشت. باز ویسرای هند به نقیب صاحب (سید حسین افندی) تماس گرفت، لیکن نقیب صاحب جواب مثبت به دعوت انگلیس نداد.

بزودی پس از آغاز جنگ افغان و انگلیس سه جبهه ایجاد گردید:

- 1 - جبهه مشرقی به قوماندانی وزیر حربیه سپهسالار صالح محمد خان،
- 2 - جبهه قندهار به قوماندانی عبدالقدوس خان،
- 3 - جبهه جنوبی به قوماندانی نادرخان.

انگلیس ها در جبهه جنوبی به هیچ گونه فعالیت جدید نظامی نپرداختند. در مقابل عسکر افغانی کمترین مقاومت از خود نشان دادند. این امر یکی از عوامل موفقیت افغان ها در جبهه جنوبی بود. این "جنگ عجیب" انگلیسها بیگمان خواننده را در حیرت فرو می برد. بدین سبب نویسنده این یادداشت ها [یعنی سردار رحیم ضیائی] بیهوده نمیداند که به منظور اثبات ادعای خود از مقاله متونند که در مجله (دجموریت غز) چاپ شده، استمداد بخواهد.

در این مقاله متونند، نامه نادرخان به شاه ولیخان مورخ 30 می 1919 (26 شعبان 1337 قمری) در صفحه 18 تا 20، شماره 31 مجله، سال دوم، مورخ 22 آگست 1952 چاپ شده است.

متونند می نویسد: "پیروزی نادرخان از برکت یاری و مساعدت انگلیس ها (منظور تعاون مالی و روانی است) و برپایه پلان قبلاً طرح شده، بدست آمد."

سپس متونند ادامه میدهد: "اگر خوانندگان ما بدین سخن باور ندارند، در آن صورت نامه نادرخان را بخوانند و متن نامه را به شرح آتی می آورد:

"من به موفقیت کامل دست یافته ام و شمایان با آرامش خاطر کار خود را بکنید. طبق اطلاعات که در دست است، عساکر انگلیس به جنگ نمی پردازند و داوطلبانه از مواضع خود عقب نشینی مینمایند. وقت را از دست ندهید، از موقع استفاده کنید و بسوی وانه به پیشروی پردازید، هیچگونه مقاومتی علیه شما نخواهد بود، به من اطمینان قطعی داده شده است. به هوشیاری و زیرکی شما باور دارم. هیچکس نباید از موضوع اطلاع یابد و بفهمد که شما بر آنجا و من درین جا کامیاب می شویم."

در جبهه قندهار نیز عملیات به سود نیروهای افغانی بود، در جبهه مشرقی افغانها موفقیت های چشمگیری نداشتند، صالح محمد خان قوماندان ضعیف و بی ابتکار، با استعداد پائین تر از متوسط بود. افزون بر آن در همان آغاز عملیات در پاشنه پا زخمی گردید و پس از آن عساکر افغانی نا منظم و پراکنده شدند.

طیارات انگلیس چند بمب در کابل فرو ریخت، این بمب ها به تعمیرات وزارت حربیه، ارگ، مقبره عبدالرحمن و اصطبل عسکری افتاد، درمیان سربازان داوطلب افغانی هرج و مرج آمد، چون نخستین بار بود طیاره را می دیدند، فرار از خدمت آغاز نهاد. وزیر امنیت شجاع الدوله نزد سربازان رفت بعضی سربازان فراری را که ملا ها در راس شان قرار داشتند، دستگیر نمود، آنها را لت و کوب کردند و به قطعات برگردانیدند. به زودی آتش بس اعلام گردید. جهت مذاکره با انگلیس ها هیئتی بریاست محمود طرزی به مسیوری رفت. در ترکیب هیئت اشخاص آتی شامل بودند: محمود طرزی وزیر خارجه، غلام محمد وردک وزیر تجارت، دیوان نرنجن داس آمر امور مالی، کرنیل پیرمحمد خان، عبدالهادی خان داوی، میرزا بازمحمد و عبدالوهاب طرزی. [ناگفته نماند که هیئت فوق دومین هیئت بود، هیئت اولی در تحت ریاست علی احمد خان شاغاسی ملکی در راولپندی با نماینده انگلیس دیدار کرد.]

هیئت انگلیس بریاست دابس جهت مذاکره به افغانستان آمد [مذاکرات دور سوم]. این هیئت چند ماه در کابل اقامت داشت و قرارداد مقدماتی صلح را امضا کرد.

در ترکیب این هیئت شیخ محبوب علی کارمندی از پشاور و چند نفر از مسلمانان دیوبند با دابس به کابل آمدند. در دیوبند مدرسه اسلامی فعالیت داشت که مصارف آن از طرف انگلیسها تمویل می شد و برای مسلمانان خاور، افراد روحانی تربیت میکرد. شیخ محبوب علی تحصیلات انگلیسی داشت و

طور که می گفتند فقط جامه اش اسلامی بود و روحش انگلیسی. انگلیس این حق را بدست آورد که در کابل قطعه زمینی برای ساختمان سفارت خود خریداری کند همچنان که افغانستان چنین حقی را در لندن حاصل کرد. انگلیسها زمین و تعمیر سردار امین الله خان پسر سوم امیر عبدالرحمن خان را در ناحیه نانجی زیر باغ بالا خریداری کردند. در جوار این زمین قطعه زمینی بود که به شیرنور خرازی فروش مشهور کابل تعلق داشت، انگلیسها به او پیشنهاد کردند زمین خود را برای شان بفروشد، او گفت اگر در عوض چار جریب زمین او چار جریب زمین در لندن برایش می دهید، در آن صورت معامله میکند. انگلیسها نپذیرفتند و معامله سر نگرفت. بعد از ماموریت دابس نخستین سفیر انگلیس در افغانستان سرهمفزی تعیین شد و معاونش شیخ محبوب علی در ترکیب هیئت همچنان دگروال میکانیکی که بعداً در زمان نادرشاه سفیر انگلیس مقرر گردید و جگرن خورد که آتشه نظامی تعیین شد، شامل بود.

در زمین خریداری شده انگلیسها به اعمار سفارت خود پرداختند. خودشان موقتاً در سرای علیا (باغ چرمگری نزدیک مکتب حربیه) ساکن شدند و درین وقت انگلیسها جدی علیه امان الله فعالیت میکردند و زیر عنوان مواد دیپلماسی مقدار زیاد اسلحه و مهمات به کابل انتقال میدادند. اداره شجاع الدوله درباره این عملیات آگاهی داشت و به امان الله موضوع را گزارش داد. باری شامگاهان اطراف سرای علیا به عللی نامعلوم آتش سوزی رخ داد و خاموش ساختن آن میسر نگردید و تمام سفارت انگلیس سوخت و صدای ترق و تروق انفجار مهمات در شهر پیچید. بعد از این حادثه کارکنان سفارت به ساختمان ناتمام نقل مکان کردند.» (پایان اقتباس)

(متن فوق برگرفته از کتاب خاطرات سردار محمد رحیم خان است که تحت عنوان "برگهایی از تاریخ معاصر وطن ما" که بوسیله آقای غلام سخی غیرت از روی متن دست نویس مؤلف از زبان روسی به دری ترجمه شده و بار اول در سال 1987 در کابل و بار دوم در سال 2001 در پشاور - مرکز نشراتی فضل به چاپ رسیده و متن فوق از صفحه 50 تا 59 زیر عنوان "کشتن امیر حبیب الله" از روی چاپ دوم کتاب عیناً اقتباس گردیده است)

در متن اقتباس شده از کتاب "خاطرات سردار محمد رحیم خان" به استثنای بعضی موضوعات که صورت درست و دقیق آن در بین براکت ها درج گردیده است، مواردی دیگر آن با گزارشات علامه فیض محمد کاتب تاحدی وفق دارد، تنها با یک تفاوت که به دلیل اختصار مطلب ممکن است بعضی سؤاها لاجواب مانده باشند که جواب آنها را میتوان به تفصیل در سراج التواریخ در صفحات مندرجه سلسله مقاله اینجانب بدست آورد.

بخش پنجم

شهادت امیرحبيب الله خان - يك توطئه بزرگ

هدف اصلی از این نوشته روشن ساختن زوایای تاریک یکی از موضوعات مهم تاریخ معاصر کشور یعنی حادثه قتل امیر حبيب الله خان سراج الملة والدین میباشد که بتاريخ 9 حوت 1297 (21 فبروی 1919م) در نیمه شب در شکارگاه "کله گوش" لمقان (لغمان) بوسیله یک فرد ناشناس هنگامی به وقوع پیوست که امیر در خیمه مخصوص بخواب رفته بود و تعدادی از اهل دربار در خیمه های اطراف آن استراحت داشتند و خدام مؤظف در چند ردیف از خوابگاه امیر محافظت میکردند.

از آنروز تا حال که تقریباً 98 سال می گذرد، این قتل همچنان مرموز باقی مانده و هیچ کس موفق به حل این معما بطور مستند نشده است. یگانه نگارنده ای که شرح مبسوط با ذکر جزئیات این حادثه را که شخصاً به چشم دیده و به گوش شنیده و در حقیقت در بسا موارد شاهد عینی بوده است، فقط پنج شش سال بعد از وقوع آن ثبت اوراق تاریخ کرد، علامه فیض محمد کاتب بود که در جلد چهارم، بخش سوم کتاب "سراج التواریخ" در حدود یک صد صفحه را به گزارش رویداد های یومیه آن اختصاص داد. با تأسف که دست نویس این اثر تاریخی سالها قبل مفقود گردید و از نظر محققان بدور ماند، تا آنکه در سال 1386 بازیاب گردید و در 1390 در سه مجلد قطور در کابل به چاپ رسید که به استناد آن اکنون سعی میگردد بر جوانب تاریک این واقعه تاریخی روشنی انداخت.

شاید بعضی بگویند که چه لزومی برای بحث در این مورد احساس میشود، درحالیکه امیریک شخصی عیاش و بی کفایت بود و قتل اونیز تحت الشعاع اوصاف خودش باید به فراموشخانه تاریخ سپرده شود و ارزش بررسی را ندارد. این نظر با قضاوت بسیار سبکسرانه توأم است، زیرا شهادت امیر با بسا تحولات مهم سیاسی در کشور پیوند دارد که اثرات آن نه تنها در دوره ده ساله سلطنت امانی، بلکه در دوره اغتشاش سقاوی و از همه مهمتر در رسیدن خانواده سردار یحیی خان بقدرت ادامه می یابد. به همین دلیل است که باید سرنخ این تحولات مهم بعدی را از همانجا جستجو کرد. شانزده قسمت اول این نوشته مشتمل بود بر مختصری از نظریات متفاوت محققان در زمینه و بخصوص باز نشر گزارش مفصل علامه کاتب و حالا در قسمت های بعدی سعی بر آنست تا به دو سؤال عمده پاسخ گفت: یکی چرا امیرحبيب الله خان سراج الملة را شهید ساختند و انگیزه های آن چه بود و دیگر کدام دست ها در قتل امیر دخیل بوده است؟

انگیزه های قتل امیرحبيب الله خان شهید:

در این مبحث کوشش میشود تا انگیزه ها را بطور عموم درسه قسمت مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

- 1 - انگیزه های شخصی که مشتمل اند بر: الف - فرو رفتن امیر در زندگی خصوصی؛ ب - رقابت ها برای جانشینی؛ ج - عقده های شخصی؛ د - برهم خوردن روابط با علیا حضرت سراج الخواتین؛

2 - تشکیل گروپهای سیاسی مخالف امیر:

د پانوی شمیره: له 88 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

الف - فعالیت "مشروطه خواهان" و انگیزه های آن؛ ب - اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی و طرفداری از انگلیس ها؛
3 - انگیزه های بیرونی و دست های نامرئی از خارج برای رسیدن به یک هدف خاص.

1 - انگیزه های شخصی:

الف - فرورفتن امیر در زندگی خصوصی:

در تاریخ اکثراً امیر عبدالرحمن خان را با لقب "امیر آهنین" افغانستان یاد میکنند، آنهم نه تنها به دلیل عزم بالجزم او در تطبیق پلان هایش، بلکه در نحوه اجرا آتش که شدت عمل و استبداد یکی از خصوصیات بارز شیوه حکومتداری او بود. پس از وفات او وقتی پسر ارشدش امیرحبیب الله خان جانشین پدر شد و راه ملائمت را در پیش گرفت و از فشارهای قبلی کاست، مردم از نحوه ای زمامداری او در آغاز سلطنت احساس آرامش و خوشی کردند. شیوه کار امیر که در شروع با ملائمت همراه بود و به امور مردم و کشور می رسید، سال به سال تغییر کرد و به زودی او به امیری مبدل شد که در غوزه خواسته های دورنی خود محصور گشت و به عیش و لذایذ شخصی پرداخت و از رسیدگی به امور حکومت فاصله گرفت. این وضع بر محبوبیت امیر بین مردم سخت لطمه زد. علامه فیض محمد کاتب در زمینه شرحی دارد که از فرو رفتن امیرحبیب الله سراج الملة در عیاشی و سپردن امور مملکت بدست درباریان پرده بر می دارد. او زیرعنوان "وقایع ماه جمادالاولی 1328ق" چنین می نویسد:

«چون حضرت والا از هلوع تن آسائی و راحت طلبی و عیش دوستی، امور دولت و ملت و سیاست مدن و دادخواهی و غور رسی و احیای حقوق و اماتة لواطیل و بازپرس جور و ستم رعیت را ترک کرده به عیش و عشرت گرائید و مهام سلطنت را به کف سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله و میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک و ایشک آقاسیان ملکی [علی احمد خان]، و نظامی [شیراحمد خان] و خارجه [محمد عزیز خان] و قاضی القضاة و خوش دل خان لوی ناب حاکم کابل و فتح محمد خان امین العسس نهاده و هر سری از خدمت حضرات ایشان سالاری و هر دری از منسوبان ایشان درباری شده، ذات شاهانه به ساعت هشت الی نه با عده ای از خدمت خاص به زیر تپه واقع کنار چمن سیاه سنگ که آن را "تپه السراج" موسوم فرموده، برای صرف ناشتا و چای به سواری موتر تشریف برده و تا ساعت ده الی یازده هر روز را در آنجا به سر برده، بعد در نصف روز مراجعت و صرف نهار نموده، عصر در جای دیگر نهضت فرمای تفریح گردیده، درشب حروف مقطعات هجا را چون آلت قمار، که انگلیسان روی کار آورده اسباب بازی قرار داده و بر قطعه مندرجه هر حرفی، نام غالب و مغلوب بُرد و باخت را نهاده، با شهزادگان و غلام بچه های خاص و ندمای راز به سر برده، با چرخک از استخوانها به ذریعه خراط ساخته شده و به روی میز خاص هریکی از آنها را به طریق جعله چرخانیده، از هر که دیرتر چرخید، غالب در شمار آمده باخت و بُرد معین را می برد و اگر در حرمسرای تشریف می برد به همین لعب و بازی صرف ساعات می نمود.

در اکثر اوقات که تشریف فرمای بیلاق جلال آباد می شد، ناشتا را در شیشم باغ امیر شیرعلی خان مرحوم و عصریه را در تپه ریگزار "سید خاکسار" صرف کرده، در روزهای جمعه به سرچشمه سلطان پور که در زمان بودائیان معبد اهل هنود بوده و آن چشمه را به اجبار که تپه خاکی از آثار

معبد در آنجا باقی است، خریده و عمارت و حوضی ساخته در آنجا به سر می برد. در بعضی روزها به کنار نهر کابل و جلال آباد چترشاهی و سایبان دولتی افزوده، با خدمه خاص در زیر سایبان قرار گرفته، هر دو نفری از چاکران حضور چون اطفال، گلوله بزرگی از گل ساخته و با فاصله اندکی رو به روی هم نشسته، هریک گلوله گلین خود را جانب گلوله دیگری غلطانیده و گلوله با گلوله تصادم نموده، از هر که می شکست و از هم می پاشید، مغلوب آمده وجه معین را می باخت.

در کابل اغلب روزها به رسم سفر در وطن، در جبل السراج و شکار قلعه لهوگرد، باغ استالف و پمقان و مهتاب قلعه چهاردهی و عمارت چهلستون هندکی و گشتزار بینی حصار و غیره مزارع به شکار مرغ به سر همی برد و با زنان ماهروی حوریه وش و سرو قدان سیمین ساق دلکش، شب و روز را در عمارت شاهی می گذرانید و بر علاوه همه عیش ها در سالی دو سه بار، در شب، جشن شاهانه ترتیب داده و تمام بیرون و اندرون عمارت را آئین بندان و چراغان الکتریکی فرموده، زنان اعیان بار را دعوت می نمود و چون مردم کوهستان کابل به ذریعه میرزا محمد حسین خان مستوفی چنانچه گذشت، برذات شاهانه لقب "پدر مهربان" نهاده بودند، همه زنان خود را به منزله دختر شمرده، رو نمی پوشیدند و با کثرت گرفتاری در انواع بازی ها، در سالی دوبار عرایض قرطاسی ملت را مطالعه و حکمی صادر می فرمود. هم چنین سه چهار بار در باب تعمیر عمارات حکمی نموده امر اجراء می نمود و نظر به این اشغال، کاری که قابل ذکر و درج تاریخ باشد ننموده، بعضی عمارات و قصور سلطنتی که احداث فرموده، دیگر امری را مرتکب نشد...» (جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 431 تا 433)

راجع به زن دوستی امیر شرح بسیار در سراج التواریخ ذکر شده که در اینجا فقط به ذکر مختصر آن پسند می گردد: امیر در آغاز سلطنت خود زنان متعدد منکوحه خود را طلاق داد و به چهارتن اکتفا کرد، دیری نگذشت که مسیر را تغییر داد و به مجالست و عشرت پنهانی در مکانهای بیرون از حرم روی آورد. وقتی مولوی عبدالرؤف کاکری برایش فتوا داد که امیر میتواند تا هزار "سریتی" داشته باشد، آنوقت به مثل دربار سلاطین عثمانی دختران زیبا روی از هر قوم قبیله را بنام "سریتی" دور خود در اطراف حرم جمع کرد که تعداد شان بیش از دوصد تن میرسید، درحالیکه اهالی حرم به یکصد و بیست نفر بالغ می شد. (شرح مزید دیده شود: زیر عنوان "شرح زن دوستی حضرت اقدس والا"، سراج التواریخ، جلد چهارم - بخش دوم، صفحه 388 تا 391)

برپا کردن جشن های زنانه سال چند بار و شرکت اجباری زنان اهل دربار و کارمندان و بزرگان بدون رعایت حجاب مهمه و نارضایتی عده ای از رجال را به همراه داشت و موجب انتقادهای شدید و حتی صریح بعضی شخصیت ها از این نوع اعمال امیر گردید که مؤلف سراج التواریخ یکی از انگیزه های قتل امیر را در همین کار میدانند. ذکر برخورد علیا حضرت مادر شهزاده امان الله خان با امیر در حضور عده ای از زنان در محفل چنان بالا گرفت که امیر عزم طلاق ملکه را کرد و در اثر پادرمیانی سردار نصر الله خان موضوع با قبولی عهدنامه چهارده فقره یی ظاهراً به تفاهم حل شد، اما تخریش آن ادامه یافت. همچنان عکس العمل یکی از درباریان که به عیال خود اجازه اشتراک در آخرین جشن زنانه را نداده بود و امیر در روز حرکت خود بطرف جلال آباد دستور زندانی شدن او را صادر کرد، قبلاً بیان گردید. (شرح مزید: جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 615 و نیز صفحه 620 و 621)

ب - رقابت ها برای جانشینی:

طوری که در بالا ذکر شد، کناره گرفتن امیر از امور کشوری و سپردن اختیار بدست چند قدرتمند درباری موجب شد تا بین کسانی که خود را جانشین امیر در آینده دور یا نزدیک می شمردند، یک نوع رقابت توأم با عاملیت به وجود آید و در اثر آن اهل دربار نیز دور محور همین چند رقیب قدرت گردهم آیند و دربار به مهد و مرکز دسایس مبدل گردد. از جمله حلقه ای که بدور شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه گرد آمده بودند، از امیر حمایت میکردند و دوام اوضاع را با پذیرش تمدن غربی بطور معتدل در نظر داشتند، درحالی که حلقه ای دیگر حامیان سردار نصرالله خان نایب السلطنه بر ضد انگلیس و اما در مخالفت با تجدد و اصلاحات قرار داشتند و حلقه سومی مسماء به "مشروطه خواهان" در ضدیت با انگلیس ولی طرفدار اصلاحات و تمدن عصری در همه امور بودند که شهزاده امان الله خان عین الدوله و محمود طرزی در راس آن بودند. محمدنادرخان و برادرانش که خود را به همین حلقه سومی منسوب میدانستند و ضدیت خود را با انگلیس در زبان بیان میکردند، در مورد حفظ بیطرفی در جنگ جهانی نظر امیر را تأیید می نمودند و یزعم مرحوم غبار "درین جمعیت یک عده افراد مشکوک (مثل سپهسالار محمد نادرخان) با مرامهای خاص خویش [!!] نفوذ کرده بودند."

روابط بین عنایت الله خان و نصرالله خان خوب نبود، درحالی که امان الله خان روابط خود را با برادر و کاکای خود بطور دوستانه نگهداشته بود، نادرخان و برادرانش هم برای جلب توجه امیر می کوشیدند و هم خود را با نصرالله خان و نیز امان الله خان نزدیک ساخته بودند و فقط عند الاقتضا بین مهره های قدرت نقش بازی میکردند.

میگویند که بین نصرالله خان و امان الله خان تفاهم نامۀ در حاشیۀ کلام الله مجید رقم یافته بود که به موجب آن او در صورت فقدان امیر از جانشینی عم خود سردار نصرالله خان بجای پدر حمایت میکرد. این سخنی است که با استناد یک روایت از زبان شجاع الدوله خان مرحوم غبار آنرا در کتاب خود نقل کرده است، اما در غیر آن چنین سندی تاحال در دست نیست. این روحیه بیشتر از نقش علیا حضرت مادر امان الله خان نشأت میکرد که ظاهراً به نصرالله خان این احساس را داده بود که گویا او و پسرش امان الله خان از رسیدن او به سلطنت حمایت میکنند، درحالی که علیا حضرت در واقع به شکل وسیع تر برای بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان در فعالیت بود. در این بازی شطرنج قدرت هریک از شهزادگان، درباریان و صاحبان مقام می کوشیدند برای خود و بقای مقام با مهارت در هر کنجی کسب موقعیت و موقف نمایند، گاهی به یکی و هم گاهی بسوی دیگری می لولیدند و با زبانهای چرب و نرم فضای رقابت ها را گرم می ساختند.

ج - عقده های شخصی ناشی از تحقیر و تعجیز بزرگان دربار:

میگویند استفاده بیش از حد انواع دواها های ترکیبی که طبیب مخصوص دربار برای امیر برای تقویه توانائی شهبوانی او تهیه میکرد، مزاج او را چنان تندخو و اندک رنج ساخته بود که امیر با کوچکترین اشتباه، یکی از اعیان دربار و یا مؤظفان امور را بدون توجه به حیثیت و مقام او سخت تحقیر میکرد و به انواع جزا های نامناسی محکوم مینمود. مثالهای فراوان در این مورد در سراج التورخ وجود دارد و نیز بعضی از مثالها قبلاً ذکر شده اند، از جمله: لعنت گفتن "پدر" در دربار عام به شاغاسی ملکی علی احمد خان، برگشتاندن پسرش شهزاده محمد کبیرخان و سپه سالار محمد نادرخان از استائف به کابل طوری که کرتی های هر دو را چپه پوشانده، روی یابو توسط عسکر سواره فرستاده، همچنان روزی امیر بر سپهسالار محمد نادرخان قهر شد و امر کرد که "ریسمان یک پیسه گی خریده

در پاهایش انداخته مثل سگ او را کش کنید" و سپهسالار از میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک که مقرب امیر بود، استعانت جست و او به پای امیر افتاد و شفاعت خواست که قبول شد. مثالهای دیگر همچو سیلی زدن های سنگین به سر و روی سردار هاشم خان، لت و کوب 30 یا 40 نفر غلام بچه ها بخاطر دیر حاضر شدن، جزا دادن حاجی عبدالرزاق خان اندری نسبت مصرف گزاف پول برای مردم قبایل سرحد، و توبیخ شجاع الدوله نسبت کج نصب کردن پایه خیمه و توبیخ سخت نایب سالار سید شاه خان پدر شاه علیرضا خان کرنیل به عین اغفال در نصب خیمه و سایر موارد که مثالهای آن زیاد است.

بعضی ها به این نظر اند که یکی دیگر از انگیزه های قتل امیر در همین شیوه برخورد او با بزرگان و اعیان دربار بوده که موجب عقده مندی آنها شده است، اما این رویه نامناسب امیر نزد همه به مرور سالها چنان معمول و عام شده بود که کسی را به آن شدت عقده بدل نمی ساخت تا تصمیم خطرناک مبنی بر قتل امیر را بگیرد.



یکی از مناظر دربار خاص امیر حبیب الله خان شهید به حضور شهزادگان و درباریان و بزرگان

د - برهم خوردن روابط امیر با علیا حضرت سراج الخواتین:

بعضی ها قتل امیر را به تیره شدن روابط امیر با علیا حضرت سرور سلطان - مادر شهزاده امان الله خان نسبت میدهند. علیا حضرت مدت طولانی زن محبوب و ملکه رسمی امیر بود و براو تأثیر زیاد داشت، اما بعداً امیر از او کناره گرفت و مخصوصاً پس از آنکه علیا حضرت در باغ چهلستون کابل جنجال برپا کرد که از آن به بعد مناسبات امیر با او آشکارا خصمانه شد. شایعه نزدیک به حقیقت اینست که میگویند شبی در قصر چهلستون خواهر مقرب امیر - شاهدخت هاجره ملقب به "أخت السراج" محفلی زنانه برپا کرده بود که در آن امیر مصروف عشرت و خوشگذرانی بود. علیا حضرت به مجرد

د پانوی شمیره: له 92 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

آگاهی در نیمه شب خود را به قصر رسانیده و مجلس به وضع ناهنجار برهم خورد. در این وضع علیاحضرت خواهرامیر را "دلالت" خطاب کرد و خود امیر را "کنیززاده و کنیزپرست" گفت و یا به روایت دیگر علیاحضرت به روی اُخت السراج یک سلی حواله کرد که سلی با رو گشتاندن اُخت السراج تصادفاً به روی امیر خورد که گفته میشود با اینکار امیر بعداً تصمیم گرفت علیاحضرت را طلاق دهد، ولی سردارنصرالله خان مانع شد و امیر را از این اقدام منصرف ساخت.

از آن پس رنجش ها، کشیدگیهای داخلی و خصومتها بین امیر و علیاحضرت بعدی رسید که شهزاده امان الله خان به جدیت درمقابل پدریه حمایت مادرش پرداخت. بارکزائی ها و اقوام نزدیک ملکه نیز خاموشانه از او حمایت میکردند، ولی از ترس امیر حرفی بزبان نمی آوردند. بابرهم خوردن روابط داخلی، علیاحضرت به پلان قبلی خود مبنی به رسانیدن پسرش شهزاده امان الله خان به سلطنت باجدیت بیشتر دست بکار شد. البته سردارنصرالله خان نایب السلطنه برادر امیر و سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسر ارشد امیرهریک خود را ذیحق جانشینی امیر میدانستند و درحالت عادی شهزاده امان الله خان چانس رسیدن به سلطنت را بجای پدر نداشت، زیرا اوپسر سوم امیر و روابط او و مادرش نیز با امیر برهم خورده بود. در این شرایط فقط علیاحضرت بود که باید میکوشید تا موقف پسرش را در دربار و بین مردم تقویه کند، چنانکه همین کار را کرد، اما گمان نمیرود که علیاحضرت در این فکر بوده باشد که با قتل امیر بتواند پسرش را جانشین پدر سازد، زیرا دو کاندید قوی و مستحق دیگر برای احراز مقام سلطنت مقدمتر از شهزاده امان الله خان وجود داشت.

بیمورد نخواهد بود که در باره تلاشهای علیاحضرت برای استحکام موقف شهزاده امان الله خان در بین درباریان و خانواده های با نفوذ آنوقت نیز در اینجا ذکر مختصری به میان آورد، چنانکه: علیاحضرت خواست با وصلت عنایت الله خان و همچنان امان الله خان با فامیل طرزی از یکطرف روابط دو برادر را نزدیک و دوستانه سازد و از طرف دیگر هر دو را زیرتأثیر فکری یک شخصیت با نفوذ و دانشمند قرار دهد، تا بدانوسیله عنایت الله خان را از تأثیر نصرالله خان بیرون آورد. همان بود که خیریه دختر بزرگتر محمود طرزی را برای عنایت الله خان و ثریا دختر سوم او را به پسر خود امان الله خان تزویج نمود.

علیاحضرت در عین زمان به دختران خود توصیه کرد تا روابط نیک با فامیل مصاحبان برقرار نمایند که در نتیجه دختر دوم مسماة صفیه ملقب به "ثمرالسراج" به عقد شاه ولی خان برادر نادرخان درآمد و دختر سوم مسماة راضیه سلطان ملقب به "نورالسراج" با محمدحاشم خان برادر دیگر نادرخان نامزد شد که بعداً این نامزدی بهم خورد و جای دوستی را کینه بین دو خانواده گرفت. دختر اول مسماة سایره ملقب به "سراج البنات" به عقد پسرمامای خود والی علی احمدخان پسرشاغاسی خوشدل خان درآمد که خودش و پدرش از جمله شخصیت های با نفوذ دربار بودند. علیاحضرت به این اکتفا نکرد، برادر زاده خود مسماة زرین - ملقب به "علیا مخدره" خواهر علی احمدخان را به احمدشاه خان پسر سردار آصف خان پسرعم نادرخان تزویج نمود که ملکه حمیرا دخترش بعدها به عقد اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در آمد. علاوه علیاحضرت یکی دیگر از دختران امیر مسماة صفورا - ملقب به "قمرالبنات" را که از مادر نورستانی و نزد علیاحضرت مقرب بود، به عقد شاه محمود خان برادر دیگر نادرخان در آورد که این نزدیکی با خانواده مصاحبان متأسفانه بعدها به اصطلاح عوام "چپه فیر" کرد. همچنان او دختر سردار فقیرمحمدخان مامای خود را به عقد محمدولی خان دروازی - یکی از غلام بچه های خاص و شخصیت مؤثر دربار در آورد که بعداً این شخص نقش بسیار عمده در دوره امانی بازی کرد.

د پانو شمیره: له 93 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

علیاحضرت هفت برادر داشت که همه وظایف بزرگ حکومتی داشتند، بخصوص شاغاسی خوشدلخان "لویباب" که عضو مقتدر شورای دولت بود. همچنان پسران کاکای علیا حضرت نیز در مقامات بلند دولتی رسیده بودند. بابا محمد سرورخان پدرناسکه او نیز از شخصیت های با نفوذ دربار و صاحب عزت و اکرام در بین مردم و خوانین بود. از سوی دیگر علیاحضرت با آنکه ظاهراً نصرالله خان نائب السلطنه را مانع رسیدن پسر خود به سلطنت میدید، ولی با موصوف چنان رابطه نیک و نزدیکی داشت که او فرمیکرد گویا ملکه از او به حیث جانشین امیرحمایت میکند. (کاظم، داکتر سیدعبدالله: زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل، 2005، صفحه 112 تا 115)

2 - تشکیل گروههای سیاسی مخالف امیر:

الف - فعالیت "مشروطه خواهان" و انگیزه های آن:

بحث "مشروطه خواهی" در افغانستان یکی از مباحث عمیق و درعین حال مهم تاریخ کشور است که طی چند دوره سربالا کرده و هربار با خود نهضتی را به ارمغان آورده است. بررسی کلی این موضوع در این مبحث نمی گنجد و اما بعضی جوانب آنرا که در طول سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة زیر نام "مشروطه اول" روی داده و منجر به فعالیت ها بر علیه امیر شده است، میتوان بطور مختصر در اینجا ذکر کرد. در قدم اول باید گفت که پس از امیر عبدالرحمن خان و باز شدن نسبی فضای کشور در راستای تحركات سیاسی تغییری عمده همانا تشکیل گروه های بود که با نظام مطلقه سازگاری نداشتند و خواهان تغییر قسمی نظام بودند که در مجموع با وجود بعضی تفاوتها بین شان، آنها را میتوان کلاً به نام "مشروطه خواهان" یاد کرد.

بعضی ها به این نظر اند که مشروطه خواهی در کشور اساساً از افکار سیدجمال الدین افغان در زمان امیر محمد اعظم خان ریشه میگیرد که این نظر شاید تاحدی درست باشد، ولی قابل تأمل و بررسی دقیق است. در عصر امیرحبیب الله خان ظهور مشروطیت در بین تعدادی از متفکرین آنوقت بیشتر بر میگردد به جوانب مختلف، از جمله تأثیر فعالیت های مشروطه خواهی در ایران که علامه کاتب بیشتر به آن تأکید دارد و افکار ضد انگلیسی و قیام های مردم هند و فعالیت های قبایل آزاد آنطرف خط دیورند در برابر استعمار انگلیس و نیز مبارزات چپگرا ها در روسیه تزاری که در بحبوحه جنگ عمومی اول در آن کشور براه افتاد و بعداً منجر به انقلاب سوسیالیستی 1917 در روسیه گردید و احتمالاً این تحول بر افکار بعضی ها در کابل نیز اثرگذار بوده باشد. برخی دیگر نهضت مشروطه خواهی را یک پدیده داخلی دانسته که شرایط خاص نظام مطلقه در کشور آنرا بار آورده و نخستین قدمها در این راه با تأسیس و فعال شدن اولین مکتب مدرن بنام "مدرسه حبیبیه" در کابل و استخدام بعضی از استادان هندی و افغانی گذاشته شد و درعین زمان برگشت یک تعداد از شخصیت ها و خانواده های فراری به وطن که با خود افکار جدید را همراه آوردند، نیز در القاء این فکر نقش مؤثر داشته است، از جمله محمود طرزی و نشر سراج الاخبار که بدانوسیله افکار تازه سیاسی در اذهان حلقه های خاص "روشنفکری" آنوقت جا گرفت.

موضوع بحث ما در اینجا کشف اولین گروه فعالان سیاسی مسمی به "نهضت مشروطه خواهان اول" در کشور است که سرنوشت شان را با ذکر نام هریک از اعضا و نیز صورت مجازات آنها را علامه کاتب 91 سال قبل، پیش از آنکه دیگر محققان کشور به شرح آن بپردازند، در سراج التواریخ

بیان کرده است که اینک بخشی از آن ذیلاً تقدیم میشود، زیرا همین موضوع در این روزها یکی از مباحث مورد علاقه خوانندگان عزیز است:

کاتب می نویسد: «میرزا محمد حسین خان مستوفی از مجلس کنگاش و سعی و تلاش داکتر عبدالغنی خان پنجابی که به تحریک دولت انگلیس در خفا محفل شورای مشروطیت تأسیس کرده و قریب پنجم نفر از اعیان و اکابر شهر و ایل و احتشام قبایل اطراف را باهم متعهد و متحلف ساخته بود و میرزا محمد حسین خان آگاه گردیده و حکومت مشروطه را موجب زوال استقلال و استبداد خود فهمیده، با خامه حیل و خدیعت به حضور والا [امیر] نگار داد و ملاء منهاج الدین نام، معلم شهزاده محمد کبیر خان را با استاد عظیم نام آهنگر کابلی [مشهور به برگد عظیمو - پدر کلان جنرال نبی عظیمی، مؤلف کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان] که از... حساست نهاد، درکارخانه دولتی به منصب کرنیلی رسیده بود، نزد خود خواسته و از آن دو تن که شامل مجلس بودند، به دساست و مژده و نوید انعام و عطیت، مکتوبی [مقصد اطلاعیه تحریری است] مشعر بر بند و بست قتل ذات شاهانه حاصل کرده، با عریضه خود در جلال آباد به حضور والا فرستاد و دو تن که نقض عهد و حنث سوگند کرده برخدا عاصی شده بودند، طلب جلال آباد گشتند.»

کاتب در ادامه می نگارد: «روز پنجشنبه چهارم صفر [1327 قمری - 1288 شمسی] ملاء منهاج الدین و استاد عظیموی آهنگر روی به شیطان نهاده به تعلیم میرزا محمد حسین خان مستوفی از تصمیم عزم جماعه مشروطه خواهان بر قتل حضرت والا هم به او و هم به تحریک او، عریضه به سردار عنایت الله خان معین السلطنه داده و از عریضه هر دو تن و نگارش دیگر واقعات خفیه نگاران شهر کابل که به القای میرزا محمدحسین خان به عبارات مختلفه و مضامین واحده به حضور والا رسیده هردو تن محیل و مدسس طلب جلال آباد شده بودند، وارد آنجا شدند و حضرت والا از کمال عدالت از در حصول صدق و کذب حقیقت امر قتل خویش، درشب هریک از دو تن را تنها به خلوت خواسته بپرسید و آن دو تن برطبق تعلیمات میرزا محمدحسین خان و عریضه خود که به اغوا و القای او نگار داده بودند، بیان ماجرای افترا کرده و سوگند غلاظ و شداد یاد نمودند و حضرت والا از سوگند یادکردن آن دو تن ظاهراً مسلمان متیقن گردیده، در روز دوشنبه هشتم صفر سید جواهر شاه غوربندی و لعل محمد خان پسر جان محمدخان سابق خزانه دار و پادشاه میرخان پسر ملک رحمت شاه خان وزیر و نظام الدین خان ارغندی از غلام بچه گان خاص و احمد قلی خان قزلباش و غلام محمد خان رسام میمنگی و محمد اسلم خان میرشکار، برادر محمد علی خان سیقانی را که از جمله اسامی متعهدین و خدمه و عمله حضور بودند، در دربار عام احضار فرموده، همه را محبوس سخت و امر عذاب و شکنجه و عقاب نمودند و از آن دو تن سیاهه اعداد [نامنویس دیگر اعضای] مشترکه مجلس مشروطه را خواسته، ایشان قرب هفتاد نفر را سیاهه دادند.»

«حضرت والا سیاهه ایشان را چون هنوز تلیفون جاری و موتر ساری نگردیده بود، شباشب مصحوب [همدست] آدم خان پسر ملک پیردوست احمدزایی از غلام بچه گان خاص نزد سردار عنایت الله خان معین السلطنه فرستاده، در روز دوازدهم ماه صفر از روی سیاهه ملاء منهاج الدین و استاد عظیمو هریک داکتر عبدالغنی خان و مولوی نجف علی خان و مولوی محمد چراغ خان برادران او و مولوی محمد حسین خان و مولوی مظفرخان معلمان مدرسه حبیبیه و سیداحمد خان قوم لودی [مشهور به کاکا سید احمد "لودین"] و میرزمان الدین خان پسر شهزاده حسن بدخشی و غیره جمعی را احضار فرموده، بند ستم برپا نهاده و چون اکثر درخانه و جای خود نبودند، محصل ها گماشته بعضی را در شب سیزدهم صفر چون محمد اختر و محمد انور پسران ناظر محمدصفر خان و سیدقاسم پسر

د پانوی شمیره: له 95 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

میر غلام محمد چارباغی جلال آبادی [مشهور به میر صاحب سید قاسم خان که در دوره سلطنت محمد نادرشاه نیز به اعدام محکوم ولی از طریق شفاعت حکم اعدامش به زندان تبدیل گردید] و غیره را به دست آورده، گرفتار و ضبط کردن خانه های گرفتاران رعب و هراس عظیم در قلوب عموم شهریان افتاده ولوله و غلغله بزرگی در خواطر صغیر و کبیر جای گیر آمد و از جمله سعدالله خان و محمد سرور خان پسران مولوی احمد جان خان الکوزائی واضع قانون جدید دیوان افغانستان و عبدالقیوم خان خواهرزاده او که خود را پنهان کرده خواستند خود را در افشار نانکچی نزد اعداد سواران نظام خاصه رکاب شاهی، همه اقوام درانی قندهاری رسانیده به جانبی راه فرار بگیرند و هر سه تن در گردنه ده افغانان به دست آمده، قریب غروب آفتاب روز شنبه سیزدهم صفر لقمه توپ سیاست گردیده هلاک و قطعه قطعه شدند.»

«پس از آن عبدالواسع [مولوی] و عبدالرب [مولوی] پسران عبدالرؤف کاکری [مولوی] و تاج محمد خان پسر محمدعلی خان و قاضی عبدالحق و ملاء محمد اکبر و میرزا شیرعلی خان بارکزائی چخانسوری و سه تن پسران مستان شاه درویش کابلی و غیره تا روز سه شنبه شانزدهم صفر محبوس شدند و از جمله محرر اوراق [فیض محمد کاتب] که از راه به مطالعه سردار محمد یوسف خان پسر امیر کبیر مرحوم [امیر دوست محمد خان] اجزای جلد اول سراج التواریخ را در قلعه متال به خانه او رفته بود، روز سه شنبه مذکور از آنجا در شهر آمده و هنگام عصر محبوس گردیده با ده تن دیگر تحت حفاظت عده ای از نظامیان از جای معین السلطنه رهسپار محکمه کوتوالی گردیده با زولانه های ثقیله آهنین مقید آمد و مقارن این حال از عریضه استدعا غلام بچه گان خاص، سید جواهر شاه و لعل محمد در جلال آباد به دست غلام بچه گان داده شده در ریگزار سه کوهه هدف تیر تفنگ آمدند و از جمله قتله، محمد شریف خان پیشخدمت از احفاد وزیر فتح خان مرحوم پس از قتل سید جواهر شاه که جان به قابض ارواح سپرده بود، با حربه در دهن او زده تا بناگوشش ببرید و پس از آن محمد ایوب خان فوفلزائی و کرنیل محمد عثمان خان پسر محمد سرورخان پروانی از کابل گریخته و در سرحد قوم مهمند گرفتار آمده، در جلال آباد به توپ پریدند.»

«پس از چندی گرفتاران جلال آباد در کابل فرستاده شده در ارگ شاهی محبوس گشتند و از جمله عبدالحسیب خان و عبدالرحمن خان پسران سردار عبدالوهاب خان پسر سردار محمد افضل خان مرحوم پس از تحقیقات و حصول معلومات زیاد چون میرزا محمد حسین خان مستوفی تهمت عزم قتل حضرت والا را بر همگان بسته بود، از دیگران مقدم تر رها گشته و پس از آن به تدریج یکی پی دیگری رهائی یافته و بیست و یک نفر از منسوبان سید جواهر شاه از غوربند و پنج نفر پسران سرور خان پروانی از جبل السراج محبوس خواسته شده مال و ملک ایشان ضبط گردید؛ داکتر غنی و هر دو برادرش با سید احمد خان لودی [لودین] و مولوی محمد حسین و پسران سرورخان و پادشاه میرخان و نظام الدین خان و غیره پس از حبس یازده سال در اول جلوس امیرامان الله خان غازی از زندان جور رها گردیده، از جمله مولوی محمد حسین در وزارت معارف به منصب مدیر و پس از چندی به خطاب رئیس تدریسات نائل آمده، سید قاسم در این وزارت به رتبه مستشار بعد از چندی به مدیریت جریده امان افغان سرافراز و ممتاز آمده، خدمات شایسته از قوه به فعل آورده، محاسن مبطنه خود را نسبت به دولت ابراز دادند و پادشاه میرخان در هنگام محاربه استقلال دولت افغانستان با انگلیس، کوشش مردانه کرده پس از خاتمه منازعت به حکومت لهوگرد مأمور شده و از آنجا به حکومت هزاره دایزنگی سرافراز آمده... و محرر اوراق [ملاء فیض محمد کاتب] پس از حبس پنج ماه رها گردیده به همان خدمت و چاکری خود بر حال گشت و تا 1343 قمری [1304 ش] روز خدمت به

د پانوی شمیره: له 96 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

تاریخ نگاری به سربرده، بعد بدون صدور خطا و خیانت از ملازمت و خوان احسان دولت محروم و به اجرت به تحریر تکمیل جلد سوم و این جلد [چهارم] پرداخته، بعد از خدمت سی و پنج سال گوشه نشین و زاویه گزین خمول گشت و قضیه مشروطه که اسم آن را اهالی مجلس متعهد نمی دانستند و در خیالی که بدان متهم شدند نبودند، از جمله قضائی است که کتاب جداگانه به کار دارد که نگار داده شود که چه ستم از قوه به فعل آمده، چه جور ها به روی روز محبوسین آمد. بار چون نگارنده مزدکار و مقید به اختصار بود، از تشریح آن صرف نظر نمود.» (متن فوق را نظر به اهمیت تاریخی آن بطور مکمل اقتباس کردم، از: جلد چهارم - بخش سوم از صفحه 376 تا 380)

در اینجا باید خاطر نشان ساخت که کشف اسرار افراد منسوب به نهضت مشروطه اول که نام اکثر شان در بالا تذکار یافت، بهانه ای در دست مخالفان سیاست های دربار در مورد تأسیس مکتب، نشر سراج الاخبار و استخدام معلم از خارج داد و امیر مجبور شد تا راه این تحولات را مقید سازد و به ندای مخالفان این نهضت که می گفتند "مکتب مشروطه می زاید!" گوش فرا دهد. همین نوع برخوردهای شخصی ناشی از سلوک نامناسب امیر و نیز قید و بست زندان و اعدام ها، موجب شد که یک یا چند نفر بار دیگر عزم به قتل امیر نمایند، چنانکه وقتی امیر در ماه عقرب 1297 (اکتوبر 1918) جهت اشتراک در "جشن جلوس" از بازار سرپوشیده "چارچته" کابل عبور میکرد، دوگلوله براو فیر شد. گلوله ها از کنار امیر رد شدند و امیر از حادثه جان به سلامت برد. اگرچه در این حادثه جوانی به اسم عبدالرحمن لودین را به این جرم گرفتار و زندانی کردند، ولی معلوم نشد که عمق موضوع در ادامه این همه مخالفت های دربار در کجا قرار داشت. میگویند که محمدحسین مستوفی الممالک امیر را متوجه یک توطئه بزرگ علیه او ساخته بود و این وضع بی اعتمادی، سختگیری و عصبانیت امیر را شدیداً افزایش داد.

ب - اعلام بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی و طرفداری از انگلیس ها:

یکی دیگر از انگیزه ها مهم در مخالفت با امیر و ایجاد سوء ظن و بدبینی علیه او که احتمالاً سردار نصرالله خان نائب السلطنه را بیش از پیش به مخالفت با امیر مصمم ساخت تا در راه رسیدن به سلطنت بجای برادرش داخل اقدام شود، همانا جانبداری امیر از حفظ بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول بود که سردار نصرالله خان و تعدادی از درباریان جداً مخالف آن بودند و از پیوستن با قوتهای آلمان، آستریا و ترکیه علیه انگلیس حمایت میکردند. اگرچه در مورد این موضوع در بسیاری کتب تاریخ کشور اعم از قلم نویسندگان افغان و غیرافغان مطالبی فراوان نوشته شده، اما دلچسپ است که به نگارش علامه کاتب در زمینه توجه را معطوف ساخت که شاید برای علاقمندان یک محتوای جدید باشد و تا حال بسیاری از محققان تاریخ از جریان صحبت خصوصی امیر در خلوت با نمایندگان سه کشور مذکور در آخرین شب اقامت شان دقیقاً اطلاع نداشته باشند، به این شرح که کاتب می نویسد:

«فرستادگان دول عثمانی و اطریش [آستریا] و آلمانی که سفرای شان از طهران شیخ محمد حسین و میرزا محمد رفیع خان رفیع الملک را به راه خفا مأمور کابل کرده و ایشان بی نیل مرام باز گشتند، از تدابیری که اندیشیده بودند که دولت و ملت افغانستان را با دولت انگلیس به جنگ برانگیخته و هم چنان امیر بخارا و خان خوارزم و اهالی اسلام ماورای نهر جیحون و بحر [بحیره] خزر را با دولت روس به محاربات بیاویزند. این دو دولت بزرگ را در وسط آسیا اشغال و به اشتغال نائره قتال

د پانو شمیره: له 97 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

نموده، از جیش جانب اروپا جنبش دادن باز داشته، بر دول متحده در حرب عمومی ظفر یابند، از راه هرات وارد کابل شدند. ایشان کاظم بیگ و فنن تک و مولوی قدرت الله هندی و راجه پرتاب و وانکفوق و چاوش و لیندی و هندوان سکنه کشور هند که برخلاف دولت انگلیس برخاسته و اقدام در حقوق و آزادیخواهی کرده، آن دو نفر را در اروپا و نزد خلیفه المسلمین [محمد رشاد خامس سلطان عثمانی] فرستاده بودند، با ایشان همراه وارد کابل گردیده، در باغ بابر شاه از طرف دولت جا دادند...»

«حضرت والا نمی خواست که اموری به روی کار آید و سمر و مشتهر گردد که برخلاف اظهار بیطرفی دولت افغانستان باشد و دولت انگلیس از آن بدگمان گردد. با این ملاحظاتی که حضرت والا مرعی می داشت، چون عموم ملت افغان و افغانیان از شاه تا وزیر و نقیر و قمطیر و کبیر و صغیر و علماء و فضلاء و اقوام و قبایل تا این هنگام سلطان معظم [عثمانی] را برطبق احکام مذهبی خلیفه المسلمین و واجب الاطاعت می دانستند و به اجرای اوامر و ترک نواهی او عقیدت داشتند که امر و نهی تالی امر و نهی امر خدا و رسول است، [امیر حبیب الله خان] از اندیشه این که مبادا از عدم مداخلت دولت افغانستان در محاربات عمومی، جمهور ملت ذات شاهانه شان را تارک امر خدا و رسول و سلطان معظم و جهاد گفته تکفیرش نمایند و اختلالی در مملکت پدید آرند و خود و دولت را در معرض اضمحلال و استیصال قتال و جدال کشانند، پی به تدبیر رأی رزین و فکر متین دوربین رجوع امر و امضای اشتراک در جنگ عمومی را، مفوض به آراء و امضای رجال دولت که از اعیان ملت و خاندان سلطنت بودند: سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه و شهزاده حیات الله خان عضدالدوله و شهزاده امان الله خان عین الدوله و قاضی القضاة سعدالدین خان و ملاء عبدالرزاق و خوش دل خان لوی ناب حاکم کابل و سردار فتح محمد خان امین العسس و ایشک آقاسی ملکی علی احمد خان و ایشک آقاسی نظامی محمد سلیمان خان و ایشک آقاسی خارجه و محمود بیگ خان مدیر سراج الاخبار و میرزا محمد حسین خان مستوفی و سپهسالار محمد نادر خان و غیره فرموده، اجرای امر را به مشورت افگند و خود را در مشاورت و امضای لا و نعم، رئیس قرار داد و پس از چند مجلس به استصواب رأی والا و امضای اهالی شورا اجرای منویات و مستدعیات دول سه گانه و پاسخ شرکت در حرب کردن و بیطرف بودن دولت افغانستان را دادن، برعموم ملت راجع و مرجح داشته، قرار داده شد که سرکردگان تمامت اقوام و قبائل سکنه این مملکت با دیانت از افغان [پشتون] و هزاره و ترک و تاجیک و ازبک و عرب و غیره، برسبیل وکالت از راه کنگاش و مشورت، دعوت کابل شده، هریک از دخالت بیطرفی را به امضای آرای جمهور که به منصفه ظهور آید معمول گردد.»

«چنانچه وکلای همه طوائف از خوست و جلال آباد و قطغن و بدخشان و میمنه و ترکستان و هرات و قندهار و قلات و غزنین و توابع و نواح [جمعاً 540 نفر]، همه گان به ذریعه فرامین عدیده، همه بیک مضمون و عنوان طالب کابل شدند که پس از نوروز وارد کابل آیند و اقامت گاه عسکر نظام واقع جنب شمال غربی علیای دولتی ... جای فرود شدن و اقامت نمودن ایشان معین گشت... و در پایان کار دولت افغانستان به همان اظهار بی طرفی که کرده بود برقرار مانده، فرستادگان دول عثمانی و المانی و اطریش بی نیل مرام مراجعت کردند.»

«اما در این وقت که سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه، در هفته یک بار و دوبار، به تاریکی شب از راه احترام و اعزاز و اکرام آنان و رسم مهمان نوازی، مخفیانه در باغ مدفن بابر شاه می رفتند و هردو مایل و راغب در شرکت به حرب بودند، از کیفیت

مذاکرات شوروی و این قرار داد و امضاء به ایشان [نمایندگان سه کشور] گفته، ایشان شاد خاطر شدند، زیرا که تمامت عالم اسلامیت تا این هنگام از شنیدن نام خلیفه المسلمین نیایش کنان او را می ستودند و امر و نهیش را فرض شمرده، راه اطاعت می پیمودند، خصوصاً شجاعان غیور افغان که در این امر معروف و مشهود جهان بودند...» (صفحه 588 تا 590)

فیض محمد کاتب زیرعنوان وقایع ماه شعبان و رمضان 1334 قمری [1295ش - 1916م] در باره "خلوت و مذاکره والا با وفد دول ثلاثه" چنین می نویسد: «در اواخر سال سردار نصرالله خان نائب السلطنه اوراق امضاء یافته هیئت شورای خاص را که امضا به شرکت دولت افغانستان در جنگ عمومی کرده بودند، تقدیم حضور والا نموده، حضرت والا شرکت حرب را باعث خرابی و بربادی دولت و ملت و مملکت افغانستان می دانست، عذر آورده فرمود که اوراق زیاد است در شب تنها مطالعه کرده امضاء خواهم نمود.»

«در شب کاظم بیگ فرستاده دولت عثمانی و رئیس هیئت وفد آستریا و آلمانی را در قصر دلکشا به خلوت دعوت فرموده، مکتوباً [بصورت تحریری] از ایشان سؤال کرد که دول ثلاثه با دولت افغانستان معاضدند [همکار و کمک کننده] یا معاند [دشمن]؟ ایشان با خامه اظهار دوستی و اتحاد نگار دادند که اگر مراتب مؤدت و موافقت در میان مربوط نمی بود، از اروپا در آسیا نمی آمدم همانا جذبه محبت و مؤالات است که ما را جلب و شرفیاب حضور کرده است.»

«پس از این نگارش ایشان، حضرت والا سؤال فرمود که عساکر و قوه جدالیة شما در چه مدت از راه معاونت در افغانستان رسیده و دولت انگلیس و روس را مدافعت می توانند؟ ایشان نوشتند که از راه ایران تا عرصه شش ماه الی یک سال؛ آن هم اگر دولت [ایران] حایل و مانع نشوند و الا در مدت سه سال می توانند که با قتال و جدال، خود را خسارت ها داده و مصارف زیادی کرده در افغانستان برسانند. حضرت والا سؤال نمود [البته تحریری] که دولت روس و انگلیس که خط تحدید حدود متصلانه با مملکت افغانستان دارند، در چه مدت داخل خاک این دولت می توانند شوند. ایشان نوشتند که از یک ساعت تا ده ساعت با قوه هرچه تمامتر پا نهاد و داخل این کشور شده چپ و راست را زیر و زیر می توانند.»

«بعد حضرت والا بی اوضاعی و عدم استطاعت دولت افغانستان را ابراز داده، فرمود با اینکه ملت افغان و افغانیان در مقابل حمله و یورش روس یا انگلیس با نیروی غیرت و شجاعت خویش که در جبلت دارند، [آیا] افزون از یک ماه می توانند اقامت و استقامت کنند و با ایشان مبارزت نمایند؟ ایشان عرض کردند [و نوشتند] که نمی توانند. و حضرت والا خود ایشان را منصف قرار داده صلاح کار جست و ایشان در ذیل تحریرات و تقریرات خود بی طرف بودن و عدم مداخلت در جنگ کردن دولت افغانستان را اصوب و احسن امضاء کرده، عزم مراجعت نمودند.»

«در این شب، سردار نصرالله خان از شوق و شعبی که با دیگران در حرب داشتند، به امید امضای حضرت والا برخلاف عادت پیشتر از ساعت موظفه خود شرفیاب حضور گردیده و عرض استدعای اوراق امضاء شده خود و اهالی شوروی کرد و حضرت والا آنها را از بکس خاص برآورده به او سپرد و فرمود که تمام را امضاء کردم و او از مشاهدت سؤال و جواب والا و فرستادگان دول سه گانه و امضای ایشان، آتش عشق خود را به آب یأس منطقی [خاموش، فرونشانده] یافته بسی مکرر گشت و به امر والا به تهیه سفر معاودت [برگشت] و بدرقه آنان پرداخته و شجاع الدوله ایشان [هیئت] را با بعضی از در و پنجره چوبین ساخت کابل، که برای موزیم خریده بودند، به سرحد خاک هرات

د پانوی شمیره: له 99 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

رسانید و ملت و مملکت و دولت افغانستان را از حسن تدبیر حضرت والا در حالت راحت و رفاهت مانده، در جنگ عمومی که تمامت دول بیطرف و باطرف شریک مضرت و منفعت آمدند، افغانستان هیچ آسیبی ندیده به همان حالتی که داشت روز عیش و عشرت به تعمیر عمارات به سر برد.» (صفحه 599 تا 601)

(برای شرح مزید در مورد ورود این هیئت به افغانستان و عکس العمل های انگلیس دیده شود: آدامک، لودویک: "تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال"، ترجمه: علی محمد زهما، مرکز نشراتی میوند، پشاور، مبحث "جنگ جهانی اول و بیطرفی - هیئت اعزامی نیدرمایر"، صفحه 102 تا 119)

هیئت فوق الذکر که در ماه اکتوبر 1915 وارد افغانستان گردید و تا اواخر ماه می 1916 در کابل ماند، امیر ایشان را به بهانه اینکه باید در زمینه شورای خاص و لویه جرگه تصمیم بگیرد، مدت هفت ماه منتظر ساخت و بعد بدون دست آورد آنها را مرخص نمود. مقصد امیر از اینکار آن بود تا طی این مدت مقاصد خود را بالای انگلیس از راه مفاهمه بقولاند، اما نمیخواست علیه انگلیس اعلان جنگ دهد، در حالیکه در افغانستان هیجان عمومی مردم برای اشتراک در جنگ محسوس بود و مردم سرحدات آزاد در همین موقع برضد استعمار انگلیس قیام کردند. به قول مرحوم غبار: «دولت انگلیس در بدل حفظ بیطرفی در جنگ وعده داد که بعد از ختم جنگ، استقلال سیاسی افغانستان را به رسمیت خواهد شناخت، 60 میلیون کلدان حق السکوت خواهد پرداخت و هم سالانه تا دو نیم میلیون کلدان به دولت افغانستان خواهد داد. در حالیکه بعد از ختم جنگ دولت انگلیس یکی از این وعده ها را ایفا نکرد، تنها 20 میلیون کلدان تا پشاور فرستاد که آنها همانجا بماند تا امیر کشته شد.» غبار می افزاید: «این روش امیر در داخل افغانستان تولید نفرت و انزجار عمیقی نمود، مخصوصاً روشنفکران و آزادیخواهان جداً در صدد مخالفت برآمدند...» (غبار...، صفحه 739)

از شرح فوق از یک طرف بر می آید که چرا امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ عمومی اول اعلام داشت و دلایل آنرا طوریکه در جریان مذاکره با نمایندگان سه کشور مستدل ساخت و در عین حال کوشید با طولانی ساختن عمدی اقامت هیئت در کابل از انگلیس ها امتیاز شناسائی استقلال و حق السکوت را بگیرد، از طرف دیگر این تصمیم امیر که برخلاف نظر هیئت شوری و فیصله لویه جرگه و نظر سردار نصرالله خان بود، موجب شد تا دامنه مخالفت ها با امیر بخصوص در بین بزرگان دربار و طرفداران سردار نصرالله خان بیش از پیش کسب شدت کند و در جوار دلایل دیگر در پلان هرچه زودتر قتل امیر تأثیر داشته باشد.

3 - انگیزه های بیرونی و دست های نامرئی برای نیل به یک هدف خاص:

وقتی از دست های نامرئی بیرونی که همانا غیر از انگلیسها دست دیگری در قتل امیر و توطئه بزرگ آن شریک خواهد بود، صحبت میگردد، فوراً این سؤال پیدا میشود که چگونه انگلیس ها به فکر کشتن امیری می افتند که در بین دشمنان و افرشان در افغانستان و نیز در قبایل سرحد آزاد مهمترین و پر قدرت ترین دوست آنها بود که در راس قدرت افغانستان قرار داشت و از قتل او چه فائده و حاصلی برای شان متصور بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه را به ملحوظاتی معطوف کرد که در سیاست های انگلیس در آنوقت مطرح نظر بود و آنها در بسا موارد منافع کوتاه مدت و آنی خود را قربان منافع طویل المدت خود کرده و بیشتر به آینده می اندیشدند تا به حال.

تا زمانیکه انگلیس ها زمام نیم قاره هند را در دست داشتند و "بازی بزرگ" بین دو قدرت رقیب - روس و انگلیس دوام داشت، افغانستان به حیث یک کشور حایل برای انگلیسها از اهمیت بسزا برخوردار بود و چون دیگر زمینه عسکرکشی برای آنها میسر نبود، لذا در آن فکر بودند که افغانستان را زیر اداره یک حکومت قوی مرکزی و اما دوست و طرفدار خود نگهدارند که در امور داخلی آزاد و در امور خارجی وابسته به خود شان باشد. برای این هدف انگلیسها از زمان امیر عبدالرحمن خان سعی و تلاش داشتند و برای تداوم آن نیز همیشه در صدد اقدام بودند. در سال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لارڈ کرزن) به افغانستان سفر کرد و از مرضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواستہ بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسر سلطان محمدخان "طلائی" و خسر امیر محمد یعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را در سال 1897م به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (آدامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975، صفحه 264)

وقتی مرضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت قرار حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان خاصاً محمد نادر خان فرزند ارشد این خانواده که در سن جوانی به مقام عالی سپهسالاری ارتقا یافت و در راس

قوای نظامی قرار گرفت، روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را در دوره امیرحبیب الله خان سراج الملة هر یک به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

انگلیس ها که اوضاع افغانستان را به وسیله گماشتگان خود به دقت زیر نظر داشتند و از اختلافات فکری بین رقبای قدرت در داخل خانواده سلطنتی و اعیان و بزرگان دربار آگاه بودند، وقتی متوجه شدند که موقف امیر حبیب الله خان در بین مردم روبه ضعف است و حتی مخالفان دوبار تصمیم به کشتن او گرفته بودند، نگران اوضاع شدند. انگلیس ها میدانستند که از جمله کسانی که پس از امیر احتمال بقدرت رسیدن شان از همه بیشتر است همانا سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله میباشند که هر دو از جمله مخالفان سیطره انگلیس در افغانستان محسوب می شدند.



یک عکس بسیار تاریخی: (به روی عکس بالا شماره گذاشته و در ذیل آن اشخاص به اساس شماره معرفی شده اند، اما چون شماره ها مغشوش میباشند، لذا اشخاص بالترتیب از راست به چپ معرفی میشوند: نفر اول با شماره 3 محمد نادرخان، نفر دوم محمد عزیز خان (پدر شهید داودخان)، نفر سوم ایستاده احمد شاه خان، نفر چهارم در وسط محمد هاشم خان، نفر پنجم نشسته با شماره 7 شاه ولی خان، نفر ششم ایستاده شاه محمود خان، نفر هفتم نشسته در اخیر محمد علی خان. عکس در سال 1268 شمسی در دیره دون - هند گرفته شده است. همین ها بودند که بعد از 40 سال انتظار و تلاش صبورانه قدرت را در افغانستان در دست گرفتند. باید علاوه کرد که محمد نادر خان، شاه محمودخان و شاه ولی خان از یک مادر و محمد هاشم خان، محمد عزیزخان و محمد علی خان از مادر دیگر می باشند. برای شرح مزید دیده شود: کاظم، سید عبدالله: " زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل 2005، صفحه 206 تا 209)

د پانو شمیره: له 102 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

انگلیسها در بین دو جانشین قوی امیر راهی دیگر نداشتند، جز اینکه از بین آنها یکی را برای آینده انتخاب نمایند. آنها میدانستند که شهزاده امان الله خان جوان جدی و صاحب اندیشه ملی است که در صورت رسیدن بقدرت نه تنها در برابر انگلیسها جهت استرداد استقلال قدعلم خواهد کرد، بلکه افغانستان را به سمت یک تحول نوین سوق خواهد داد و دست دوستی به نظام جدیدالتأسیس سوسیالیستی در روسیه دراز خواهد کرد. لذا آنها در این فکر بودند که سردار نصرالله خان نائب السلطنه را با وجود ضدیتش در برابر خود مرجح دانند، بخصوص اینکه چون او مرد نسبتاً ضعیف الاراده و فاقد شهامت و شجاعت بود، چنانکه بعداً دیده شد او در ظرف شش روز امارت خود با احساس کوچکتزین فشار سه بار خواست خود را از سلطنت خلع کند و نیز نظر به تعصب دینی هیچگاه بسوی روسها تقرب نخواهد جست و به همین دلیل خواستند قبل از آنکه شهزاده امان الله خان به این مقام دست یابد، سردار نصرالله خان نائب السلطنه را به امارت افغانستان برسانند و اما در کنارش سپهسالار محمد نادر خان، برادران و بنی اعمامش را جا دهند و قدرت نظامی را کلاً در حیطه نفوذ آنها درآورند که در اینصورت برای مدتی نام از نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان و در راس شان سپهسالار محمدنادر خان باشد.

اینکه چرا انگلیسها انتظار مرگ طبعی امیر را نکشیدند و به گمان اغلب برای قتل امیر دست بکار شدند، میتوان بر علاوه نکات فوق از چند انگیزه دیگر نیز یادآور شد:

یک - طوریکه در بالا ذکر شد، امیرحبیب الله خان هئیت ترک، آلمان و اطیش را مدت هشت ماه بدون جواب به کابل نگهداشت تا در این مدت انگلیسها را وادار به شناسائی استقلال افغانستان سازد و نیز بر علاوه ای کمک سالانه در حدود 20 ملیون کددار، مبلغ 60 ملیون کددار حق السکوت را بگیرد. با اخذ این تعهد از یکطرف و لزوم دید بیطرفی افغانستان درجنگ عمومی ازطرف دیگر پس از ختم جنگ، انگلیسها خود را مکلف به ایفای تعهدات فوق در برابر امیر دیدند و چون آنها قلباً حاضر به شناسائی استقلال افغانستان نبودند و نیز نسبت ضعف اقتصادی ناشی از جنگ توان پرداخت مبلغ گزاف فوق الذکر را نداشتند، لذا خواستند با دیگرگون ساختن اوضاع در افغانستان به اصطلاح "با یک تیر دو فاخته را شکار کنند" یعنی هم خود را از ایفای تعهدات خود فارغ گردانند و هم یک قدم خود را به برای تطبیق پلان اصلی خود نزدیکتر سازند.

دو - چنانکه گفته شد، در سالهای جنگ عمومی اول یک تعداد زیاد مردم چه در داخل افغانستان و چه در قبایل آزاد سرحد به تاسی از شرکت دولت عثمانی و بر طبق درخواست "خليفة المسلمین" که همانا سلطان عثمانی بود، در راه اندازی داعیه جهاد علیه انگلیسها فعالیت میکردند. بخصوص با اوج گرفتن قیامها و مقاومت های مردم قبایل آزاد که بیشتر به وسیله سردار نصرالله خان و همکارانش تقویه، تجهیز و تمویل می شد، انگلیسها فکر میکردند که در پشت پرده دست امیر حبیب الله خان شریک است، ولو که در ظاهر امیر از دوستی با آنها سخن گفته و حتی بیطرفی افغانستان را به نفع انگلیسها اعلام داشته بود. کمتر به حرفهای او اعتماد داشتند.

علامه فیض محمد کاتب در زمینه گزارشات متعدد در سراج التواریخ دارد که ذکر هر یک در این مختصر نمی گنجد، اما میتوان آنرا بطور خلاصه چنین بیان کرد: امیر عبدالرحمن خان درخاموش کردن قیامها و پاسخ های توجیهی گرانه به قبایل و علماء موفق بود و البته به هیچکس در درون قلمرو خود اجازه نمی داد که احساسات مردم کشور را علیه انگلیسها برانگیزد، اما امیر حبیب الله خان در این وضع با آزمونی بسیار دشوار روبرو بود، از یکطرف باید مواد قرار داد راولپندی را

مراعات میکرد تا حامیان را دل سرد نکند و از طرف دیگر در داخل دربار او کسانی مثل سردار نصرالله خان و ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان بودند که به آتش قیام علیه انگلیس در سرحدات دامن می زدند و کار را بر امیر روز بروز دشوارتر و عرصه را تنگ تر می ساختند. در عین حال اعلام حمایت مردمان تگاب و نجراب و کوهدامن و حتی کابل جهت پیوستن به قیام گران آن سوی دیورند، امیر را در موقفی قرار داد که ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان را زندانی کرد تا از پیوستن مردم با یکصد هزار نفر قیام کنندگان که در راس آن قبایل مهمند و افریدی قرار داشتند، منع کند و برای نظارت بر این امور خودش به جلال آباد رفت. با آنکه امیر در باب پابندی تمام به مواد و مفاد قرار داد را اولپندی ده ها نامه به سران قبایل و علمای که در تحریکات علیه انگلیس در آنجا فعال بودند، نوشت، اما سوء ظن انگلیس ها در مورد دخالت امیر و درباریان او در این قیام بر طرف نگردید و آنها بر امیر مشکوک بودند. همین طور مردم نیز امیر را به سرسپردگی و دوستی با انگلیس ها متهم میکردند و کینه او را به دل میگرفتند که به نظر علامه کاتب این سوء اعتماد مردم بر امیر یکی از موجبات قتل او را فراهم نمود. ناگفته نماند که انگلیس ها نیز با اقدامات نظامی و اقدامات تشدد آمیز مردم قبایل را در برابر خود به قیام وادار می ساختند و مردم با مشاهده ای شدت عمل انگلیسها خود بخود به قیام تحریک می شدند. (برای شرح مزید دیده شود: جلد چهارم - بخش سوم سراج التواریخ...، صفحه 323 تا 326)

د پانو شمیره: له 104 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښکولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

بخش ششم

توطئه قتل امیر و دست انگلیس ها

شاید بعضی ها به دلیل فقدان سند این نظر را رد کنند که انگلیس ها در پشت پرده دست دراز در طرح و تطبیق یک توطئه مرموز در قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة داشته اند، ولی کشوری دوراندیش و صاحب تجربه طولانی در ایجاد دسائیس و توطئه های سیاسی مثل انگلستان هیچگاه نمی گذارد که کوچکترین مسئولیت در همچو موارد بدوش آنها بیفتد و بنا برآن می کوشد توطئه های بزرگ سیاسی را طوری طرح و عملی سازند که کوچکترین سندی برای اثبات بدست نیاید. اما وقتی اوضاع دقیقاً بررسی شود، آنگاه میتوان به حقایق پی برد. آنچه از گزارش مفصل علامه فیض محمد کاتب که طی قسمت های گذشته به تفصیل بیان شد، بر می آید اینست که:

1 - آیا کسانی از احتمال وقوع حادثه قبلاً آگاهی داشتند؟

کاتب به این موضوع که بعضی ها از خطر ترور امیر حین سفر جلال آباد و لغمان چیزهایی را قبلاً می دانستند، اشارتی دارد چنانچه وقتی امیر یک روز قبل از حرکت بسوی لغمان به شکار نجیر در حواشی جلال آباد رفت، اطرافیان نگران بودند که مبادا کسی بجای فیر بر شکار، به جان امیر فیر کند، چنانچه کاتب می نویسد: «در این شکار گاه از بیبک اسپ تاختن و صید انداختن حضرت والا بعضی از هواخواهان اخلاص کیش صداقت اندیش، از سوء قصد برخی از خیانت اندیش که همواره زبان شکایت از ذات شاهانه در خلوت و جلوت کشاده داشتند، روز خوف و خطر به شب رسانیده، به غایت بیم و هراس و نهایت وسواس شام را به بام [بامداد - صبح] رسانیدند که مبادا کدامی از خائنین شقاوت ارتسام تفنگی به جانب حضرت والا به بهانه آهو کشاد داده، آسیبی به وجود مسعود برساند و ذات قدسی سمات را هدف تیر قضاء نماید، چنانچه ازین حالت پس از مراجعت ایشان در جلال آباد خود ایشان یاد کردند و به دوستان و رفیقان خویش حکایت نمودند که با تصور از قوه به فعل آمدن این معاملات از ترس عتاب ملوکانه نمی توانستند که به عرض برسانند...» (صفحه 621)

همچنان پس از برگشت امیر از شکار وقتی به باغ مستوفی الممالک رفت تا او را در سفر لغمان با خود همراه سازد، مستوفی به این سفر برای او صلاح نداد و بعداً نامه ای بدست یک نفر «سوار ملیس با لباس سیاه و سوار بر اسپ سیاه» به امیر فرستاد و گفته میشود که مستوفی امیر را به لزوم برگشت فوری و انصراف از رفتن به آنجا برحذر ساخته بود.

در اینجا بيمورد نخواهد بود که شرحی را از یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی که بوسیله دخترش ماری خلیلی تهیه و چاپ شده است، تذکار دهم، چنانکه از زبان استاد حکایت شده است: «در زمستان سال 1298 ش (1919م) پدرم [محمد حسین خان مستوفی الممالک] حسب معمول همراه امیر حبیب الله خان به جلال آباد رفت. هوای جلال آباد در آن سال بسیار زیبا و خوشگوار بود. باغ ما در جلال آباد پر از گل های شبو بود. به یاد دارم در یکی از شام های گرم پدرم رفقای خود را برای چای عصرانه در باغ ما دعوت کرده بود. من [خلیل الله خلیلی] به بازی همراه دوستان مکتب مصروف بودم. دفعتاً موتر امیر حبیب الله خان از پشت دیوار باغ ظاهر شد. با شنیدن صدای هارن موتر، پدرم به دربان

د پانوی شمیره: له 105 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

امر کرد تا هرچه زودتر دویده و دروازه را باز کند، امیر در موتر خود وارد باغ شد، وقتی پدرم دروازه موتر امیر را باز کرد، شنیدم که امیر به پدرم گفت: مستوفی چه گل‌های زیبا مثل فرش قالین داری، من از موتر پایان نمی شوم به شرط اینکه به من وعده کنی که همراه من برای شمار به "کله گوش" می روی. در این موقع پدرم آهسته در گوش امیر چیزی گفت، که نه من و نه دیگران فهمیدیم. درست به یاد می آید امیر که تا آن دم تبسم بر لب داشت، دفعه‌تاً چهره اش جدی شد، امیر به لحن خشن به پدرم گفت: مستوفی تو همیشه مرا نصیحت میکنی. بجای اینکه از موتر پیاده شود، به موتران امر کرد برگردد. پدرم از عکس العمل امیر حیران شد، دوباره به چوکی خود برگشت و کاملاً ساکت شد..... بهرحال، فردای آن شب در جلال آباد، امیر به شکارمیرفت، در آن روز مستوفی یک پیغام شخصی به امیر فرستاد، به پیغامبر تاکید کرده بود که پیغام را به شخص امیر بدهد. پیغامبر را ملبس در لباس سیاه و به سواری اسب سیاه نزد امیر فرستاد، این کار قصداً صورت گرفته بود تا توجه امیر جلب شود. صبح همان روز وقتیکه امیر به درونته رسید، قاصد پیغام را به امیر داد، امیر مکتوب مستوفی را گرفت در جیب خود گذاشت. حیات هزاران نفر به آن پیغام کوچک ارتباط داشت. اگر امیر آنروز پیغام را می خواند، شاید امروز آینده افغانستان رنگ دیگری می داشت [؟؟]، اما بعداً مکتوب به دست کسانی افتاد که قتل امیر را دسیسه چیده بودند [؟؟]. « (کتاب: "یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی - طی مکالمه با دخترش ماری"، مهتم: قوی کوشان، ویرجینیا، جولای 2019، صفحه 29 و 30)

از این شرح خاطره استاد خلیلی سؤالی زیاد مطرح میشود که چگونه مستوفی الممالک پدر استاد از خطر احتمالی که زندگی امیر را تهدید میکرد، با جزئیات که حتماً در کله گوش اتفاق خواهد افتاد، اطلاع داشت؟ و اینکه استاد خلیلی اتهام قتل امیر را، طوریکه در صفحه دیگر کتاب مذکور آمده است، بر شهزاده امان الله خان وارد میکند و مدعی است که پدرش از آن خبر داشته، بازهم قابل تعجب است که او از پلان آگاهی داشته و چرا به حیث یک همراه و نفر قبلاً استخباریه امیر موضوع را جدی با امیر قبل از دیدار تصادفی اش در باغ مطرح نکرده است و نیز این احتمال وجود دارد که مستوفی با کسانی که در سفر کله گوش همراه امیر و در صدد قتل او بودند، قبلاً ارتباط داشته است و قراریکه بعداً از شرح فیض محمد کاتب بر می آید، بسا نکات دیگر نیز روشن میشود. والله اعلم

سؤال اینست که همچو احساس منفی چرا و چگونه نزد بعضی ها پیدا شده بود، آیا آنها چیزی را درباره سوء قصد بجان امیر قبلاً میدانستند که به وضاحت و جدیت با امیر مطرح نکردند و جلو واقعه را نگرفتند؟ میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک طی سالهای متمادی از جمله کسانی بود که با حلقه های اطلاعاتی وسیع تماس داشت و حتی دوبر موضوع سوء قصد به جان امیر را به اطلاع او رسانیده بود، چرا این بار فقط با نوشتن یک نامه مختصر اکتفا کرد و امیر را بطور واضح از خطر آگاه نساخت؟

2 - احضار شهزاده امان الله خان به جلال آباد!!

امیر در حالیکه قبل از آغاز سفر بسوی جلال آباد شهزاده امان الله خان عین الدوله را به نیابت خود به مقام سلطنت در کابل توظیف کرد و اما یکی دو روز قبل از رفتن برای شکار بطرف کله گوش تغییر نظر داد، چنانکه کاتب می نگارد: «حضرت والا در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الاولی، شهزاده حیات الله خان عضدالدوله را که در سال گذشته بدین لقب سعادت منتسب مفتخر آمده بود، قرار معمول مأمور کابل فرمود که او به دارالسلطنه شده، شهزاده امان الله خان عین الدوله که در

روز حرکت موکب همایونی از کابل جانب جلال آباد، به نیابت ذات شاهانه در کابل اقامت ورزیده بود، در جلال آباد بیاید که از تفریح و تفرج باز نماند.» (صفحه 622)

همچنان کاتب در جای دیگر می نویسد که امیر نصرالله خان: «عبدالاحد خان را مامور فرمود که تیلیفون جلال آباد و کابل را قید کند که کسی از وقوع این واقعه [یعنی شهادت امیر] به دارالسلطنه خبر ندهد و هم امر کرد که شهزاده حیات الله خان عضدالدوله که در روز چهارشنبه هفدهم جمادی الاولی از امر حضرت والای مرحوم که در وقت تشریف فرمای لمقان شدن خود، او را مامور رفتن به کابل نموده، شهزاده امان الله خان عین الدوله را طلب جلال آباد فرموده، او [حیات الله خان] راه کابل به سواری موتر برگرفته، از قضا و قدر الهی در باغ نمله تب عارض حال او شده از رفتن کابل باز مانده بود، اگر نه امروز بایست در کابل می رسید و عین الدوله در روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی راه جلال آباد برداشته، از امارت محروم می آمد، [سردار نصرالله خان پس از واقعه حیات الله خان را] از نمله در جلال آبادش پس خواست.» (صفحه 633)

در این حال اگر سردار حیات الله خان عضدالدوله در نمله مریض نمی شد و به موقع به کابل می رسید و شهزاده امان الله خان عین الدوله از کابل به همان روز طبق دستور پدر به جلال آباد می رسید، آنوقت حوادث شکل دیگر به خود می گرفت و شهزاده امان الله خان در موقف حساسی قرار می گرفت که یا مثل سردار عنایت الله خان مجبور به بیعت به نصرالله خان می شد و یا اینکه از بیعت خود داری می کرد. در هر دو حال چون قوای نظامی همه در دست سپهسالار محمد نادرخان و برادرانش بود و آنها از نصرالله خان حمایت می کردند، لذا این موقعیت و موقف برای شهزاده امان الله خان بسیار خطرناک بود و به حیث یک اسیر مجبور به بیعت بود و در غیر آن جان خود را در خطر می انداخت. اینکه چگونه ذهنیت امیر یکی دو روز قبل مبنی بر احضار فوری شهزاده امان الله خان به جلال آباد و سپردن نیابت به شهزاده حیات الله خان عضدالدوله تغییر کرد و کدام اشخاص در این تغییر دست داشتند و به چه ترتیب و دلیل امیر را به اینکار وادار ساختند، معلومات در دست نیست. شاید این نظر بوسیله مصاحبان خاص یعنی دو سردار پیر به امیر تلقین شده باشد والله اعلم

از این معلوم میشود که فرا خواندن شهزاده امان الله خان به جلال آباد درست در موقع و زمانیکه پلان قتل امیر روی دست بود، جزء همان توطئه بزرگ بود که قبلاً به دقت طراحی شده بود، اما مریضی سردار حیات الله خان در نمله همه اقدات بعدی را دگرگون کرد.

3 - سردار نصرالله خان و عکس العمل های او!!

معلوم نیست که آیا سردار نصرالله خان دقیقاً از توطئه سوء قصد به جان امیر قبل از حادثه اطلاع داشته و یانه، اما آنچه مسلم است اینکه او آرزومند بود تا کار امیر به دلیل اختلاف نظر های عمیق ذات البینی هرچه زودتر به پایان برسد و خودش جانشین او شود و برای اینکار روزشماری می کرد. عکس العمل او حین اطلاع از شهادت امیر و طرز بیاناتش در چندین جا می رساند که او بر شیوه کاری امیر سخت انتقاد داشته و میخواست قتل امیر را یک حادثه معمول در جهان وانمود سازد تا از یکطرف شر و شوری در زمینه پیدا نشود و از طرف دیگر زمینه جانشینی و انتقال قدرت به سرعت به پایان برسد، لذا سعی می کرد جسد امیر بدون سر و صدا در کله گوش خاک سپرده شود و یا در لغمان. به همین دلیل او با وجود توصیه و اصرار دیگران حاضر نشد میت را به کابل انتقال دهد، بلکه راضی شد که میت به جلال آباد آورده شود و باز هم نخواست در باغ شاهی دفن گردد و زمینه سازی کرد تا دفن امیر بجای آنکه در باغ شاهی صورت گیرد، در میدان گلف به خاک سپرده شود.

د پانو شمیره: له 107 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

سردار نصرالله خان در بیانات خود دوبار در حضور درباریان، افسران و عساکر از امیر به بسیار مذمت یاد کرد که شایسته یک برادر نبود و حتی دشمن هم در چنان موقع در حق یک متوفی چنین سخنان را به زبان نمی راند.

به قول کاتب سردار نصرالله خان در حضور عساکر راجع به کشته شدن امیر زبان به تسلیمت کشوده و گفت: «این امر غریب و عجیبی نیست که نو به روی روز افتاده باشد، بلکه عالم پر از این گونه واقعات بوده و هست و شده و میشود و به روی کار آمده و می آید، اما اصل مقصد اسلام است که از دست نرود و خوار و ذلیل نشود. بودن و نبودن امیر حرفی نیست، خداوند اسلام را نیست و نابود نکند و کوشش و جانفشانی ما و شما برای حفظ و صیانت اسلام است و اینک وقوع این امر لوحه عبرتست که برای ما حاصل آمد که چنین پادشاه بزرگی شب و روز خود را صرف شکار و کوه گردی و صحرا نوردی و عیش و عشرت و بی خبری کند، بایست نتیجه و ثمره یله گردی خویش را ببیند، چنانچه دید و این نیست مگر نتیجه نفس پرستی و رعونت و خود پسندی خودش که به روی روز آمد و دید.»

عجب این است که در این موقع سپهسالار محمد نادر خان زبان به کلام گشود و نکته ای حساس و پرمعنی را بیان کرد و گفت: «بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد بود.»

«ازین اظهار سپهسالار، شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با او رقابت داشت گفت: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند."» (صفحه 628 و 629)

علاوتاً کاتب در جای دیگر می افزاید: چون گرفتن بیعت مراد و مطلب سردار نصرالله خان بود، حاصل آمد و برمرام دل واصل گشت، روی به جمعیت عام و ازدحام نمود و پس از ابراز تسلیمت به حضار گفت: «از پیش آمد قتل امیر برای بازماندگان و خدام جان نثارش یک عالم اندوه و غم سنگین بار و به روی کار آمده است که اظهار آن به جز صبر، به دیگر امور اقدام کردن میسر نیست و بلکه این واقعه از غفلت و بیبیاکی و عیاشی خودش برایش دست داده، نتیجه بخش و خامت آمد؛ و اگر چنانچه که در خور شغل خطیر امارت و مملکت داری و عدالت و رعیت پروری است، ساعات خود را مصروف مهمات مملکت و ملت و داد دادن ستم رسیدگان رعیت و احیای حق و امانت باطل میکرد و ایام و هفته ها و ماه های زندگانی بی عوض و بیش بهای خویش را به شکار مرغ و ماهی و سیر کهسار و بیابان و گلزار به سر نمی برد، چرا در دره تنگ کله گوش کشته گشته داغ ننگ و عار بر جبین افغان و افغانیان غیور می نهاد؟ و مقصد من ازین اظهار و بیان آنست که خود را از غفلت و بیبیاکی به دست خود به کشتن داد و بر نفس و جان خود جور و ظلم نمود. کسی در پیش آمد این امر عیب ناک ملزم و مسئول نیست. اینک واقعات بسی به روی روز افتاده و می افتد چنانچه اگر به تاریخ رجوع شود دانسته میشود که پادشاهان بی خبر و عیاش نفس پرست، بسی بوده اند که مملکت و سلطنت خود را خراب کرده اند و یا بدین گونه به قتل رسیده اند و اکنون که عموم شما از روی رغبت و میل خاطر مرا به امارت برداشته به پادشاهی خود پذیرا شدید، به شکریه این امر من از خداوند می خواهم و

د پانو شمیره: له 108 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

پیس نهاد دارم که راه راست پیموده، اوقات خود را صرف حراست مملکت و ملت و غوررسی عجزه و بازپرسی ظلمه و حراست عرض و ناموس و جان رعیت افغانستان نمایم." (صفحه 636 و 637)

4 - گلایه های امیرامان الله خان از امیرنصرالله خان:

ملاء غلام محمد خان که حامل نامه امیر امان الله خان از کابل به جلال آباد بود و امیرنصرالله خان از اوجویای احوال کابل گردید، او مشرح عرض حال کرد که اهم این بود:

«درارگ شرفیاب حضورش [امیر امان الله خان] گشتم و پیشتر از من صالح محمد خان نایب سالار و محمود بیگ طرزی و محمود سامی حاضر آمده موجود بودند و آدم فرستاده اعتماد الدوله و بابا محمدرور خان و قاضی القضاة و غیره اعیان بار و اهل کار را امر احضار فرموده، آدم ها فرستاده بود و من از جمال و ناصیه حالش درک کردم که مصیبت بزرگی به روی روز آمده خواهد بود، زیرا که هرچند خودداری می نمود خویش را ضبط نتوانسته اشک از دیده اش بی اختیار جاری و خودش در عالم بیقراری بود تا که اعداد رجال لشکری و کشوری گرد آمده انجمن شدند. بعد اعلیحضرت امیر ما صحیفه ای را برآورده و به روی میز نهاد و فرمود که خانه ما خراب گردیده اعلیحضرت سراج الملة والدین پدر تاجورم را در کله گوش شهید کردند و این را گفته زار زار بگریست.....

اعلیحضرت امیرامان الله خان [تآنوقت شهزاده امان الله خان به امارت نرسیده بود، اما وقتی غلام محمد خان او را با القاب اعلیحضرت و امیر یاد میکند نقل قولی است که بعد از اعلام امارت او بیان میدارد] در ادامه گفت: "امید و آرزو و اعتماد کلیه که از عم خود در دل داشتیم و او را به مثابه پدر خود می پنداشتیم نظر به وجوه چندی بغایت از او ناامید و مایوس شده، قرین افسوس گشتم:

وجه اول - از شجاع الدوله خان فراش باشی فرستاده و حامل نامه امارت او معلومات حاصل کردم که تا دفن خاک کردن پدرم، چهره و رخسار او را با آن مرحمت و ملاحظت زیاد برادرانه که نسبت به عم مبذول داشت اعتنائی نکرده، به چشم ندید؛

وجه دوم - درپس تجسس و تفحص و به دست آوردن قاتل نیفتاده، هرچند برخی از خدمه پدرم اصرار به دریافت قاتل نمود و او نشنید و اقدام در جستجو نکرد و این را نمیدانم که درین امر چه اهمال و اغفال ورزیده در پی قاتل نیفتاد؟؛

وجه سوم - به لحاظ قبرستان نشدن باغ شاهی که شایسته دفن او بود، او را متواری نساخته، از راه تحقیر در میدام گلف به خاکش سپرد تا به عالم معلوم و هویدا باشد که در حیات خود میل لهو و لعب زیاد داشت، بنابراین در بازیچه گاه دفن گردیده است؛

وجه چهارم - درپاره ای از بیانات خود الفاظ نا مناسب و نا شایسته نسبت به ذات ملوکانه یاد کرد؛

وجه پنجم - به محض اظهار علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی، نظر به اطراف و جوانب و عواقب کار نکرده پذیرفتار امارت و به عزم تسلیت و خاطر جوئی برادر بزرگ معین السلطنه و ما پسران اعلیحضرت شهید اندک مکث و انکار و ابای نکرد؛

وجه ششم - مرا از خود بیگانه و مخالف دانسته فوراً تلیفون جلال آباد و کابل را قید فرمود و با آنکه من از او امید و آرزو داشتم که در چنین واقعه طاقت فرسا به مجرد وصول از لمقان در جلال آباد، به ذریعه تلیفون آگاهم کرده، مرا شریک رأی و اقتضای خویش قرار می داد و من هرگز رضا نمی

دادم که نعش پدرم را در جلال آباد و بر علاوه آن در میدان گلف دفن می نمود، بلکه عرض و استدعا می کردم که با خود در کابل بیاورد و یا بفرستد». (صفحه 673)

اعضای حاضر دربار پس از شنیدن اظهارات شهزاده امان الله خان گفتند: «چون این امر و پیشنهاد بزرگ، بدون رئیس و سالار سترگ صورت اجراء نپذیرد، ملتسیم [التماس داریم] که ذات عالی را به ریاست خویش برداشته راه آرزو پیش گیریم، زیرا قرار امر شرع اقدس وارث تخت و تاج فرزند امیر شهید است و دیگری را نمی رسد که به مالک شدن آن اقدام نموده دارای نام شود و معین السلطنه که فرزند رشید آن مرحوم است، خود از امارت ابا و چاکری را تمنا کرده است، پس وارث بالصدق و ذی حق بالیقین شما را دانسته، به رضا و میل خاطر شما را به امارت خود قبول داریم.» (صفحه 674)

5 - روابط سردار نصرالله خان با شهزاده عنایت الله خان و سپهسالار محمد نادرخان!!

در اینوقت سردار عنایت الله خان به پا ایستاده وگفت: که شما نخستین شخص نیستید که به عم محترم نایب السلطنه بیعت نمائید، من چیزی گفتمی دارم و بشنوید "من از کردار و رفتار ناهنجاری که در حیات پدر خویش نسبت به شما کرده طریق خلاف می سپردم، عفو میخوامم و امیدوارم که کینه و کدورتی در مقابل آن جسارت هایم در دل خود راه نخواهید داد و سوگند به خدا یاد میکنم که آن حرکات مخالف آیات از خودم نبوده، لکن مجبور بودم و به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت می شدم.... بنابراین تا که پدرم حیات داشت بیرون از رضاجوئی و طریق حصول خوشنودی پویی راهی نمی سپردم و به کاری خلاف رأی او اقدام نمی نمودم و اکنون که خدای تبارک و تعالی پدرم را از من گرفته، ظل مرحمتش از سرم برداشت، شما را که به منزله پدر منید از من نگیرد و شما را بر من سایه گستر و مهربان دارد و به من توفیق نیک رفیق کند که تا جان در تن و رمق در بدن داشته باشم، راه اطاعت در تحصیل رضای شما بپویم." این را برزبان رانده گفت: "من از دل و جان به شما بیعت و متابعت نمودم و امارت و خلافت شما را به جای پدر خود قبول دارم و خدای تبارک و تعالی مبارک کند و باز تکرار عرض می نمایم و خدا را گواه قرار میدهم که آن بی اعتنائی ها و تحقیرها نسبت به شما از طرف من نبود و به میل خاطر خویش گاهی مرتکب آنها نشده ام و مجبور بودم، اینک امید عفو دارم." سردار نصرالله خان فرمود: "من از دل و جان شما را عفو کردم و از شما هیچ کدورت و کینه ندارم." و سردار عنایت الله خان دست بیعت به سردار نصرالله خان داده گفت: "امارت بر شما مبارک و میمون باد." و سردار معزی الیه او را در برکشیده به سر و رویش از لب مهر و حفاوت بوسه زد. (صفحه 634 و 635)

از فحوای بیانات سردار عنایت الله خان معین السلطنه واضح میشود که رابطه بین او سردار نصرالله خان قبلاً خراب بوده و یکی علیه دیگر سخنانی غیردوستانه گفته بودند و بنابر اعتراف معین السلطنه که بی اعتنائی ها و تحقیرها همه زاده فکر خودش نبوده، بلکه به اشاره پدر و مولای خود مرتکب امر خلاف و رقابت میشده است. اگرچه تفاوت نظر بین امیر حبیب الله خان و سردار نصر الله خان در بعضی موارد قبلاً مشهود بود، اما نه به این شدت که امیر پسر ارشد خود را در جبهه گیری علیه برادر عینی خود وادارد. از این روابط میتوان حدس زد که چه عوامل و کدام دست های مرئی و نامرئی در شهادت امیر حبیب الله سراج الملة دخیل بوده است. همچنان سخنان سپهسالار محمد نادر خان که پس از بیانات نصرالله خان به این عبارت گفته بود: "بلی! برای پادشاه آینده افغانستان تجربت و عبرتی گذاشته شد که هر کس که خود پسندی و نفس پرستی و یله گردی کند، حالش همین خواهد

د پانو شمیره: له 110 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بود." و نیز جواب صریح و شدید شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که با سپهسالار رقابت داشت با این متن: "بلی پادشاه آتیه افغانستان اگر شخص با لیاقت و بی لیاقت باشد، از اولاد امیر عبدالرحمن خان خواهد بود، دیگری را نخواهد رسید که در افغانستان جالس سریر امارت گردیده پادشاهی و فرمانروائی کند"، نیز دال بر همنوائی و همفکری سپهسالار محمد نادر خان با سردار نصرالله خان میباشد که هر دو در برابر امیر شهید و سردار عنایت الله خان فی المجلس موقف گرفته بودند.

اما کاتب در اینجا به یک نکته دیگر اشاره میکند و می نویسد: شهزاده عنایت الله خان معین السلطنه که سردار نصرالله خان از او خایف بود و موجب اخلال کار امارت خویش می پنداشت و نمی خواست که او و سپهسالار محمد نادرخان از مد نظرش دور باشد، به امر او هر دو تن با سردار محمدیوسف خان و عبدالاحد خان که معتمدش بود و او را از خود می دانست، همه در یک موتر سوار شدند و به سمت جلال آباد حرکت کردند از این معلوم میشود که هر سه تن یکی بر دیگر اعتماد نداشتند و نصرالله خان هم از عنایت الله خان و هم از محمد نادرخان خوف داشت. .. (صفحه 630 و 631).

6 - مستوفی الممالک مشاور ارشد سردار نصرالله خان:

میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک نه تنها شخص بسیار نزدیک و مشاور ارشد سردار نصرالله خان نائب السلطنه بود، بلکه در عهد امیر عبدالرحمن خان و در سه سال اول سلطنت امیرحبيب الله خان شهید به حیث یک شخص معتمد خاص امیر نیز نخست در مقام کوتوال (آمر امنیت و پولیس) نقش بسیار عمده در امور دولت داشت. اگر از نقش او در مخالفت با نهضت "مشروطه خواهان" آن عصر که منجر به محکومیت چند نفر به اعدام و تعدادی به زندان شد چنانکه قبلاً بیان گردید، بگذریم، در دوره شش روزه امارت امیر نصرالله خان در حقیقت رهنمائی همه امور به وسیله او صورت گرفته و دوبار امیر نصرالله خان را از کناره گیری از امارت به نفع امیرامان الله خان منع کرد و او را به مقابله علیه امان الله خان تشویق و ترغیب نمود. او با ارائه پلان "ده فقره ای" یک تعداد اقداماتی را پیشنهاد کرد که قسماً مورد تائید شوری قرار گرفت (فقرات ده گانه مستوفی دیده شود: صفحه 683 تا 685 و نیز قسمت یازدهم این نوشته از صفحه 4 تا 6)، و مبتنی بر آن مقابله نظامی از چند جناح را بر کابل علیه امیر امان الله خان ترتیب اثر داد، از جمله تدارک عسکر قومی از مردمان نجراب، تگاب و کوهستان به زعامت معین السلطنه و خودش. اما قبل از اینکه به این اقدام دست یابد، قیام عساکر در جلال آباد صورت گرفت و تعدادی از عساکر برای بازداشت او به خانه اش آمدند که او به مقابله پرداخت و در اثر فیر تفنگچه او یک عسکر به شهادت رسید. با این وضع عساکر جدی تر عمل کرده و او را دستگیر و به حالت رقتبار و تحقیر به اقامتگاه عساکر آوردند و عزم قتل او را داشتند. برگد محمد انور خان او را نجات داد و در بیت الخلاء قید کرد. (برای شرح مزید یده شود: صفحه 712)

به گفته وکیلی فوفلزائی پس از آنکه سردار نصر الله خان به امیرامان الله خان بیعت کرد و روانه کابل شد، مستوفی به امیرجدید بیعت نکرد و از قید عساکر به نحوی فرار نمود به طرف کوهستان سمت شمالی کابل روان شد که در نیم راه در ساحه "سولان" بدست قوای امنیتی دولت جدید گرفتار گردید و او را راساً به ارگ آوردند و زندانی کردند. فوفلزائی در ادامه می افزاید که: «بعد از طی تحقیقات و استنتاج مهبذبانه [احترام کارانه] و فیصله مجلس قصر استور بتاريخ رجب المرجب سنه 1337 قمری مطابق برج حمل سال 1398 شمسی در سمت جنوب غرب ارگ کابل به شاخ درخت توت آویخته و

د پانو شمیره: له 111 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

اعدام گردید و در نزدیک قریه بی بی مهرو (سمت شمال قلعه جنگی حالیه) توسط عساکر بخاک سپرده شد.» (فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی: "فرهنگ کابل باستان"، جلد دوم، چاپ کابل، سال 1387ش، صفحه 1130 و 1131)

حکم اعدام مستوفی الممالک پس از تائید شورای مؤظف به اتهام سعی جهت مقابله نظامی علیه رژیم جدید یعنی به اتهام "بغی" و نیز به اثر تقاضای جدی عساکر درجلال آباد که میخواستند او را در همانجا به قتل برسانند، صورت گرفت؛ اما در این حکم به حتمال قوی سوابق ضد "مشروطه خواهی" او نیز بطور غیرمستقیم دخیل بود والله اعلم.

7 - نقش سپهسالار محمد نادر خان، برادران و بنی اعمام او :

در رابطه با شهادت امیر حبیب الله خان جا دارد که آنرا یک توطئه بزرگ نام گذاشت، زیرا با قتل او دست های مرموز در صدد رسیدن به اهدافی بودند که اجرای آنرا از بیست سال قبل قدم قدم و بطور بسیار ماهرانه در نظر داشتند. اینجانب قبلاً طی چند نوشته ای دیگر خود نیز از جمله مقاله "نقش انگلیس ها در عروج خانواده مصاحبان" در سه قسمت سال قبل در این پورتال وزین به نشر سپردم که به ذریک قسمت کوتاه آن در اینجا بسنده میکنم:

درسال 1273 ش وقتی جورج کرزن (بعداً لارد کرزن) به افغانستان سفرکرد و از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست بود در باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی برگماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292) ؛ اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیردوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سرداریحیی خان نبود.

سرداریحیی خان پسرسلطان محمدخان "طلائی" و خسر امیرمحمدیعقوب خان بود که انگلیس ها بر او مظنون شدند و وی را درسال 1897 به هند برتانوی تبعید کردند. وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، از انگلیس ها تقاضا کرد تا خانواده یحیی خان را نیز از کابل دور کرده و در هند مقیم سازند. این خانواده مدت 23 سال را با تمام آل و بیت در هند بسربردند و اکثر فرزندان شان در همان جا چشم به دنیا گشودند، در همان جا به مکتب رفتند و با محیط فرهنگی هند برتانوی آشنا شدند. (آدامک، لودویک: "شخصیت های تاریخی و سیاسی افغانستان از 1747 تا 1945، گراس - اطریش، 1975 ، صفحه 264)

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سرداریحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که دو فرزند سردار مذکور - هر یک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) با همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند به وطن برگشتند. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیرحبیب الله خان با صبیبه سرداریوسف خان (محبوب سلطان نورالحرم -

د پانو شمیره: له 112 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزت تقرر حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را به سرعت یکی پی دیگر پیمودند. از جمله سربرآوردگان و پیشتاز این خانواده محمد نادرخان بود که در اپریل 1883 (حمل 1262ش) در "دیره دون" هند به دنیا آمد و در آنجا تحصیل کرد و مدتی در امور عسکری در آن کشور اشتغال داشت. او در سال 1901 به معیت خانواده از تبعید گاه به وطن مراجعت کرد، شامل قوای نظامی شد و به سرعت رتبه عسکری را پیمود و در 25 سالگی به رتبه جنرالی رسید. او در سفر هند با امیر حبیب الله خان سراج جزء همراهان امیر بود، بعداً نسبت موفقیته در سرکوبی شورش منگل از طرف امیر موصوف به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد.

همانطور که اشاره شد، انگلیس ها از همان بدو مرحله در نظر داشتند تا محمد نادر خان را که از سلاله سلطان محمد خان و شخص مورد اعتماد شان بود، هرچه زودتر بجای سلاله امیر دوست محمد خان به سلطنت برسانند با آنکه شهادت امیر موصوف تا هنوز از جمله اسرار باقی مانده و اشخاص مختلف مورد سوء ظن قرار دارند، از جمله بعضی ها دست شاه امان الله خان و مادرش علیا حضرت را که با امیر مناسباتش برهم خورده بود، در اینکار شریک میدانند، اما شواهد و اسناد نشان میدهد که در پس این قتل دست انگلیس ها در پشت پرده شریک بوده و آنها میخواستند تا به حمایت سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش و به همکاری بعضی از مخالفان امان الله خان، برادر امیر سردار نصرالله خان نایب السلطنه را به امارت برسانند که با اینکار از یکطرف بقدرت رسیدن شهزاده امان الله خان عین الدوله را که شخص مطلوب انگلیس ها نبود، سد راه شوند و از طرف دیگر با امارت نصرالله خان زمینه رسیدن قدرت را بدست محمد نادر خان و برادرانش بدون رقیب میسر سازند تا در قدم بعدی محمد نادر خان بتواند در راس قدرت افغانستان قرار گیرد.

در این ارتباط اسنادی ارائه شده اند که میتوان این حدس را به یقین تبدیل نماید. یکی از این اسناد را در سال 2001 رساله در پشاور به چاپ رسید تحت عنوان "نادرخان و خاندان او" که نویسنده آن بنام مستعار "مهاجر افغان" خود را معرفی کرده و اما در آغاز آن نوشته شده است که: «اقتباس از شماره اول "جمهور اسلام"، اول سپتمبر 1951، طبع پشاور، صفحه 10 تا 18 و زمان یادشده مصادف با زمانی است که عبدالحی حبیبی اعلان جمهوریت مؤقت افغانستان را در پشاور نمود...»؛ به این اساس گفته میتوانیم که نویسنده اصلی رساله فوق الذکر همانا مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی بوده است.

در صفحه 17 این رساله بر مبنای اسناد جنرال تاج محمد خان بلوچ راجع به دست داشتن سپه سالار محمد نادرخان در موضوع شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملت چنین آمده است: «واقعه کله گوش لغمان شب 18 جمادی الاول 1337 ق رخ داد و امیر حبیب الله خان را درین مسئله که چند دست سپهسالار درین حادثه دخیل بود، اسنادی موجود است که حاضر و ناظر وقایع نوشته اند، از آن جمله کتاب "اسرار در مورد افغانستان" نوشته سردار شیر احمد خان و یکی از نزدیکان خاندانی نادر خان است که علت مهم وقوع آن فاجعه را شخص نادر خان می پندارد، زیرا این شخص از همانوقت طمعی و چشمی به تخت و تاج کابل داشت و پلانهای عمیقی برای این کار در دهلی و کابل طرح شده بود. یک قطعه مکتوب که به ذریعه جنرال تاج محمد خان دیده شده، این طرح مخفی را واضح می سازد و نقل آن اینست:

«عالیجاه عزت و شجاعت همراه برادر بجان برابرم صالح محمد خان نائب سالار صاحب را واضح باد اینکه: ازین طرف خیریت است، شمایان خاطر خود را جمع دارید، کوائف جلال آباد را آرندۀ این خط بشمایان خاطر نشان خواهد کرد. کارها بر وفق مرام است، آنچه با شمایان گفته شده بود، بهمان قسم شد. بعد از تدفین میت [منظور میت امیر حبیب الله خان است - کاظم] برادرش را [مقصد سردار نصرالله خان است] امیر ساختیم و میان تجویز کردیم که معامله بهمین قسم باقی نمی ماند. ارجمندم رکاب باشی [مقصد از شاه ولی خان است] متوجه احوال است و عالیجاه عزت مآب مستوفی الممالک صاحب [مقصد میرزا محمد حسین خان پدراستاد خلیلی است] درین معامله شریک میان است و انشاءالله تعالی درین روز از راه تگاب بالای دارالسلطنة [مقصد کابل است] با قوم خود می آید. عساکر دارالسلطنة را به آن برادر بجان برابر [مقصد صالح محمد خان نائب سالار است] بسیاریده ایم. باید متوجه احوال باشید که معامله از دست عساکر و شمایان بیرون نشود. انشاءالله و تعالی سمت جنوبی از خود مایان است. از آن جهت خاطر جمع داشته باشید. در جلال آباد و کابل هرکس که مدعی سلطنت شود، برای چند روز است. آخر کار بدست مایان و شمایان است. به نفری خود از طرف ما خاطر جمعی بدهید. باقی در حفظ الهی باشید. فقط مورخه 19 جمادی الاول 1337ق - امضا: محمد نادر».

در ادامه موضوع در صفحه 19 رساله چنین آمده است: «این مکتوب از جلال آباد روز دوم قتل امیر بنام نائب سالار عساکر کابل [مقصد صالح محمد خان است] نوشته شد، ولی معلوم نیست که به مکتوب الیه [صالح محمد خان] رسید یا نه، زیرا مکتوب الیه در کابل بین عساکر کابل نقشی را در بیعت سلطنت اعلیحضرت امان الله خان در 9 حوت 1297 ش بازی کرد و در نتیجه به کابینه اول بحیث سپه سالار درجه اول و ناظر حربیه نیز مقرر گردید و ازین برمی آید که صالح محمد خان این پلان نادر خان را تعقیب نمیکرد و در جمع طرفداران سلطنت امانی شامل گردیده بود».

در اینجا بيمورد نخواهد بود که به تائید از نوشته بالا درباره نقش نائب سالار صالح محمد خان آنچه مرحوم کاتب از گزارش ملاء غلام محمد خان راجع به جریانات کابل و قبول امارت امیر امان الله خان به امیر نصرالله خان در جلال آباد بیان نمود، مختصر ذکر کرد: «ذات شاهانه اش [امیر امان الله خان] همان تذکار نخست را که کرده بود تکرار نموده فرمود که: "من امارت شما را به شرطی می پذیرم که نخست خونخواهی پدرم از قوه به فعل آید که تا انتقام نگیرم آرام نخواهم نشست و دیگر امر آزادی و استقلال دولت افغانستان را بایست حاصل کنم، تا پس ازین، نام در تحت حمایت دولت غیر، بر آن برده نشود و حامی خود دانستن یک دولت را بر خویشتن ننگ و عار شمرده، راه انعقاد شرایط اجرای امور سیاسی و تجارثیه و اقتصادی و اتحادیه با دول معظمه متمدنه که خیر و فائده را در معامله و قرار داد ببیند برگیرد و سفرايش به هر دولت شده، سفراي آنها را در مملکت راه آمد و جای اقامت دهد».

حضار در محل اجراء آوردن هر دو شرط متعاهد و متحالف [یاد کردن سوگند] گردیده، پای اطاعت پیش نهادند و دست بیعت کردن کشاده از همه مقدم صالح محمد خان نائب سالار، در بیعت اقدام و سبقت کرد و آنگاه که امر بیعت حضار آغاز شده به انجام رسید، صالح محمد خان به لشکرگاه رفته، اعداد افسران سپاه را از حواله دار تا جنرال و نائب سالار احضار به بیعت او نمود.» (صفحه 675)

بهرحال محمد نادر خان و برادران پس از یک مدت کوتاه از نظر افتادند، ولی به اثر توصیه علیا حضرت و روی مصلحت ها شاه امان الله با او و خانواده اش از ملایمت و گذشت کار گرفت و او را

که در حزب مسما به "حزب جنگ" شامل بود و از داعیه استقلال افغانستان حمایت میکرد و طرفدار اصلاحات و تجدد گرایی بود، بار دیگر موقع خدمت داد، چنانکه او را به سرکردگی قوای افغانی در جبهه جنوبی گماشت. با اینکار شهرت محمد نادرخان به حیث فرزند ارشد خانواده صاحبان، وقتی در سرتاسر کشور پهن شد که قوای موصوف در جنگ سوم افغان و انگلیس در جبهه جنوبی قوای دشمن را به عقب راند. شاه به پاس این خدمت او را مفتخر به رتبه "سپهسالاری" ساخت و مناری را بنامش امر احداث داد.

اینکه پیشرفت در جبهه جنگ تا چه حد بسته به درایت و کاردانی سپهسالار محمد نادرخان بود و تاچه حد انگلیس ها میدان را برای پیشرفت قوای او خالی کردند، سؤال است قابل بحث، زیرا در مورد فتح تل و وانه در این جنگ اسنادی در دست است که نشان میدهد انگلیس ها در نظر داشتند جنگ را بیشتر در جبهات مشرقی (دکه و کمر) و قندهار متمرکز سازند و میخواستند عساکر خود را از جبهه جنوبی به دو جبهه دیگر انتقال دهند که اینکار موجب شد تا قوای افغانی به سرکردگی سپهسالار محمد نادرخان در این جبهه موفقیت نظامی قابل وصف را بدست آورد و این موفقیت موجب شهرت و معرفت او در سرتاسر افغانستان او گردد. در این ارتباط اسناد مشعر اند که اینکار انگلیسها بار دیگر به هدف خاص یعنی زمینه سازی های مقدماتی برای رسیدن محمد نادر خان به قدرت و در نهایت به سلطنت بود.

توجه شود به این سند که در رساله "نادر خان و خاندان او" درج میباشد، به این شرح که نویسنده رساله در ادامه با تعجب از خود می پرسد: «چه معنی دارد که دولت معظم انگلیس در جبهه مشرقی یک قدم عساکر و قبایل افغانی را موقع پیشرفت نمیدهد. در جبهه غربی، قندهار نیز لکها نفر غازیان قندهار یک قدم پیشرفته نتوانستند و بلکه دکه و سپین بولدک از طرف قوای برطانیه اشغال میشود، ولی فقط در جبهه سمت جنوبی قوای هوایی و زمینی برطانیه شکست میخورند؟ درحالیکه قشون افغانی و قبایل جنوبی یک طیاره و توپ بزرگ ندارند و با تفنگ کهنه بغل پر جنگ میکنند. درین مورد عقلای بشر قیاس کرده میتوانند که برای کدام مقصد سپه سالار نادر خان را فاتح و فیله مارشال ساختند؟ ولی جبهات مشرقی و قندهار را با قوای مدعش زمینی و هوایی کوفتند! و در نتیجه همین دسایس سیاسی و حربی برطانیه بود که نادرخان بحیث فاتح از سمت جنوبی برگشت و جای سپه سالار صالح محمد خان را که در دکه شکست خورده بود، گرفت و وزیر حربیه و سپه سالار منحصر بفرد قشون افغانی شناخته شد.» (صفحه 20 و 21 رساله)

نویسنده رساله برای ثبوت موضوع فوق مکتوب دیگر سپهسالار محمد نادرخان را نقل میکند که بتاريخ 29 شعبان 1337 ق از جبهه جنوبی عنوانی برادرش شاه ولی خان به این مضمون ارسال داشته است:

«ارجمند عزیزالوجودم شاه جان رکاب باشی در حفظ و امان الهی باشند. ازینطرف خیریت کلی حاصل است. بخاطر جمعی شما مشغول کارهای خود باشید. بقرار اطلاعاتیکه رسیده است، سپاهیان انگریز جنگ نمیکند و چند جای و چهاونی را بخوشی خود خالی میکنند. همین موقع نیکنمای آن ارجمند و برادر تانست. بدون پریشانی و دغدغه خاطر پیشرفت کنید. بطرف وانا بروید. مقابله نخواهید دید. برای من خاطر جمعی داده شده است. بکاردانی و هوشیاری شما بیان تعلق دارد که مردمان دیگر ازین احوال و کیفیت خبر نشوند. ولی شما بیان در آنجا و میان درین طرف فتح کنیم. باقی آن ارجمند عزیزالوجود را به خدا می سپارم که باید متوجه بوده باشید. مورخه 29 شعبان 1337

ق، امضا: محمد نادر» (اسناد متعدد دیگر در این زمینه را میتوان در کتاب "بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس"، تألیف داکتر عبدالرحمن زمانی مطالعه کرد).

د پانو شمیره: له 116 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلېکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

بخش هفتم

کی و یا کی ها در اجرای قتل دست داشتند؟

مرحوم غبار شرحی درباره محل وقوع قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر یک دیر کلان بود که در یک گوشه آن تخت خوابش با پرده ئی از صحن خیمه جدا میشد، در دور خیمه دهلیزی بواسطه یک دیوار تجری تشکیل شده بود که محل پاسبانی و استراحت غلام بچه ها و نوکریوال حضور امیر بود و در خارج تجیر عساکر شاهی و افسران محافظ قرار داشت. در اطراف آن خیمه های درباریان افراشته بود. در دهلیز خیمه امیر، محمد خان غلام بچه و خارج دهلیز شاه علیرضا خان کندکمشر افسر نوکریوال بودند. شب پنجشنبه بود و 18 جمادی الاول 1337 (مطابق اول حوت 1297ش - 21 فروری 1919م) در ساعت سه بعد از نصف شب مردی مسلح - شاید با معاونی - یک گوشه از دامن خیمه را بالا زده بسرعت داخل خیمه بزرگ گردید، درحالیکه شاه آرام و بیصدا خفته بود. مرد دهن تفنگچه خود را درنهایت خونسردی درین گوش چپ امیر گذاشته آتش کرد و بسرعت از راهیکه آمده بود بدررفت. گلوله تفنگچه طرف راست پیشانی امیر را متورم ساخته بود و اما خارج نشد. بصدای تفنگچه محمد خان غلام بچه نوکریوال از دهلیز تجری با احتیاط داخل دروازه خیمه شده و از دور دید که شاه همچنان خفته است. مطمئن شد و برگشت، در صورتیکه شاه از جهان گذشته بود و در خارج خیمه فریادی بلند بود که میگفت: در نزدیک خیمه امیر صاحب شلیک اسلحه شده است. بعدها گفته میشد که این فریاد از خود ضارب بوده است و همچنین گفته شد: همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمشر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد غبار در اینجا از ذکر نام این افسر عالی رتبه خود داری میکند، درحالیکه آن وقت گفته می شد که افسر عالی رتبه سپهسالار محمد نادر خان بوده است - والله اعلم] و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمشر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند. در هر حال امیر حبیب الله خان به اینصورت از بین برده شد.» (غبار صفحه 741)

فضل غنی مجددی در کتاب "افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان 1919 - 1929" به استناد چندین مأخذ شرحی در باره ترتیبات امنیتی امیر در آنشب قتل دارد و می نویسد: «خیمه امیر در وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساختند: حلقه اول را قوای خاص امیر بنام فرقه "سراوس" تشکیل میداد که تحت قیادت سردار شاه محمود خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه دوم را فرقه "رکابی" تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر محمد نادر خان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسرکاکای محمد نادرخان بود و حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمد شاه خان پسرکاکای محمد نادرخان بود. در پهلوی این چهار فرقه نظامی، دو فرقه نظامی مهم دیگر بنامهای "فرقه شاهی" و "فرقه شش اردلی" تحت قیادت جنرال محمد نادرخان قوماندان اعلی نظامی بود.» مجددی در ادامه می نویسد: «ازخلال مطالعه زمانیکه در آن قتل صورت گرفت، دانسته میشود که خیمه امیر زیر کنترل شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهار هزار میرسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمد نادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیر عبدالرحمن خان پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود.»

د پانو شمیره: له 117 تر 137

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

لویی دوپری Louis Dupree (افغانستان شناس مشهور امریکائی) می نگارد که: «بعضی ها قتل را به گروپهای ضد برتانوی در داخل دربار نسبت میدهند که هیچ سند قطعی در این اتهام وجود ندارد که از جمله میتوان از ترکیب اشخاص ذیل در دست داشتن به این حادثه ذکر کرد: نصرالله خان، امان الله خان، محمود بیگ طرزی، شجاع الدوله (احتمالاً قاتل)، محمد نادرخان و دیگر اعضای خانواده مصاحبان (از جمله شاه ولی خان، احمد شاه خان و محمد علی خان)...» (دوپری، لویی: "افغانستان" - بزبان انگلیسی، چاپ سوم، یونیورسیتی پرنستون، 1980، صفحه 435 و 437)

همچنان علامه کاتب می افزاید که وقتی امیرنصرالله پس از اخذ بیعت و اعلام آن به عساکر به میدان گلف رفت و سپهسالار محمد نادرخان عسکر را قبلاً آماده استقبال از امیر جدید ساخته بود، امیر نصرالله خان در حضور سپهسالار و همه درباریان و افسران و عساکر به یک راز سر به مهر اشاره کرد و گفت: «از احاد و افراد سپاه که کرنیل شاه علی رضا خان دیروز چنانچه گذشت، به سبب قتل امیر مرحوم یاسبان بودند، شنیده بود که احمد شاه خان سرمیراسپور [پسر سردار محمد آصف خان مصاحب خاص]، امیر مغفور را به قتل رسانیده است و کسی اقدام در مؤاخذه و بازپرس قتل آن مرحوم ننموده، درشب بعد از صرف غذا و ادای نماز عشاء عموم منصب داران سپاه را در خفاء به مشق گاه احضار نموده همه را به خون خواهی و بلوا متحد و متعهد و متحالف ساخته و طبل فتنه را وارون کوفته بود، صدای لا و نعم و دعا و ثنا نگشوده، سکوت اختیار کردند...» (صفحه 662)

کاتب در این ارتباط در ادامه می نگارد که در همین آوان: «پس از ورود اردوی کله گوش و لمقان، در افواه جمهور انام سمر و مشتهر گشت که احمد شاه خان سرمیراسپور امیر مبرور را به قتل رسانیده است.» همچنان از افشای این خبر، شیراحمد خان ایشک آقاسی نظامی درضمن حکایات سوانح عمری خود، که فیض محمد کاتب آن را به امر امیر امان الله خان غازی مرتب نموده، اشارت کرده می نویسد که: «برادرم از لمقان که نزد سردار عبدالرحمن خان عم خود از راه حصول تفریح چند روزه رفته بود، هم عنان اردوی تحت امر کرنیل شاه علی رضا خان در خانه آمده، آهسته به من گفت که از قلعه السراج با اردو به راه افتاد، شب را با ایشان در چارباغ به سر برده، از احاد و افراد اعداد اردو شنیدم که دربین خود می گفتند که امیر را احمد شاه خان سرمیراسپور کشته است. از شنیدن این سخن به برادرم گفتم که این امر بی اصل و خلاف توقع است. اما زینهار که از زبان شما به گوش کسی نرسد.» (صفحه 663)

بعضی ها از جمله مرحوم غبار از قول کسانی روایت میکنند که قاتل امیر همانا شجاع الدوله خان فراش باشی امیر بوده که در عین زمان به حیث یک عضو "جمعیت سری" با شهزاده امان الله خان عین الدوله ارتباط داشت و مرحوم فرهنگ دست شهزاده امان الله خان و علیا حضرت مادرش را در قتل امیر شریک دانسته و آن دو را محرک اصلی شجاع الدوله خان میدانند. این افواه بخصوص بعد از سقوط سلطنت امانی از طرف مخالفین شاه امان الله غازی نیز بیشتر تبلیغ و شایع گردید و در ذهنیت بعضی ها تا امروز هم جا دارد.

درمورد اتهام دست داشتن شهزاده امان الله خان و علیا حضرت در قتل امیر دلایلی موجود است که ادعای فوق را تضعیف میکند، از جمله:

یکی - به قول مرحوم غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمر گرفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سیلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.»

اگر قبول کنیم که شجاع الدوله خان به تحریک شهزاده امان الله خان و علیا حضرت امیر را به قتل رسانیده باشد، در اینصورت او باید اینکار به تنهایی انجام داده باشد، درحالیکه با موجودیت تعداد زیاد محافظان و پهره دارها چه در داخل خیمه و چه در بیرون خیمه ناممکن بود که شخصی بطور منفرد از چند دربند گذشته و به راحت داخل خوابگاه امیر شده و با «خاطر آسوده» نزدیک بستر او شده به بنا گوش امیر فیر کند و به سرعت فرار نماید. چنانکه بعد از واقعه به قول کاتب: «یکی از میان از قاتل پرسیده، چون قاتل از خدا غافل معلوم نبود، سردار نصرالله خان در پاسخ او فرمود که کشته شده و نامعلوم است، نمیتوان کسی را به تصور و گمان مأخوذ کرد و دیگری ازین اظهار سردار معزی الیه گفت: قاتل از ممالک خارجه نبوده و بجز اهل اردوی معلی و خدمه خاص حضرات والا مرتکب این فعل ننگین و نا زیبا نشده است، زیرا که دزد از خارج فرودگاه اردو با کثرت کشیک چیان که به فاصله چند گام از هم دور به یا ایستاده باشند رسانیده، اقدام در چنین کار دشوار خجالت آثار نماید. پس بایست که خدمه را که در شب اذن دخول و خروج در سرایرده دارند و کشیک چیان ایشان مأدون دانسته منع نشده و نمی شوند، با منصب داران کشیک چیان و پاسداران نوبتی که در حین کشاد دادن تفنگچه مواظب پاسداری و بیدار بوده اند، مأخوذ شوند، تا پس از تحقیق و تدقیق کشف راز گردیده و قاتل به دست آمده و کیفر دیده...»، اما نصرالله خان به این موضوع توجه نکرد. (صفحه 623 و 624)

دو - اینکه شاه علیرضا خان کندکشر نوکریوال ضارب را دیده، ولی افسر بالا رتبه تری پیدا شد و ضارب را رها کرده، سؤالسیت که این افسر بالا رتبه کی بود و چرا فرد مظنون را رها کرد؟ آیا او وی را می شناخت، یانه؟ قرار شایعات آنوقت این افسر بالا رتبه سپهسالار محمد نادر خان بود، لذا رهایی شخص مظنون بوسیله او از دو امکان خالی نیست یا اینکه او را می شناخت و جزء حلقه خودش بود که او را رها کرد و یا اینکه او را قطعاً نمی شناخت. بهر حال اگر او را نمی شناخت، چرا او را رها کرد و هرگز به تعقیب او بر نیامد و درباره او و مشخصاتش هرگز ابراز نظر صورت نگرفت؟

سه - اگر شخص مظنون همانا شجاع الدوله خان و گماشته شهزاده امان الله خان می بود، در اینصورت افسر بالا رتبه مجبوریتی به رهایی او نداشت و باید او را فوری مورد بازداشت قرار میداد، زیرا شجاع الدوله خان با سپهسالار مراده نزدیک و هم پیمانی نداشت که او را بگذارد تا فرار کند و هونیش را پنهان نگهدارد.

چهار - فرض کنیم که شخص مظنون همان شجاع الدوله خان و گماشته امان الله خان بوده باشد، چطور امیرنصرالله خان بر او اعتماد کرد که اولین نامه خود را بدست او به شهزاده امان الله خان ارسال دارد، در حالیکه شهزاده پس از حصول نامه او را در یک اتاق در ارگ درحال توقیف قرار داد و فقط وقتی او را از توقیف رها کرد که نامه جوابیه را همدست او به امیرنصرالله خان به جلال آباد فرستاد. علامه کاتب از گزارش شجاع الدوله خان برای امیرنصرالله خان حین برگشت از کابل چنین می نویسد که موصوف گفت: «نامه حضرت والا [امیر نصرالله خان] را تقدیم [شهزاده امان الله خان] کردم و از قرانت آن اشک غم از دیده ریخته و پس از دیری حکایت قضیه کله گوش را تا جلال آباد و رفتن من در کابل پرسیده، از ابتداء تا انتها سراپا قصه باز داشتم. سپس که نیک علم حاصل کرد، خودش برخاسته مرا امر کرد که شما در همین جا باشید من می آیم. چند دقیقه که گذشت محمود سامی آمده مرا با خود در ارگ برد و در تحت حفاظتم بداشت و در حجره در آورده دروازه

در را به رویم می بستند و هم چنان بودم تا که امروز صبح محمود سامی آمده، مرا اذن رهایی داد و گفت جواب نامه را که آورده اید گرفته به سواری موتر خود در جلال آباد بروید...» (صفحه 677)

اکنون اگر شجاع الدوله خان گماشته شهزاده امان الله می بود، شهزاده چرا امرتوقیف او را داد و چرا جوابیه را بدست او دوباره به نصرالله خان فرستاد که با اینکار حیات "گماشته" خود را عمداً به خطر مواجه می ساخت؟

پنج - راجع به نقش علیا حضرت باید تصریح کرد که ایشان در آن موقع جزء حرم امیر به جلال آباد اقامت داشت و از جریان قتل امیر وقتی آگاه شد که موضوع به هدایت نصرالله خان به همه ابلاغ گردید. امیر نصرالله خان اگر میدانست که علیا حضرت در قتل امیر نقش داشته و به حمایت از پسر خود در اینکار شریک بوده است، او را نمی گذاشت که با اعزاز به همراهی محمد ولی خان با معیت دخترانش به این امید به کابل برود تا: «به او [امیر امان الله خان] اندرز و نصیحت کرده از نیکی های [امیر نصرالله خان] یاد کند و او را از عزم خلاف باز دارد، زیرا که حوادث دنیا رنگها دارد و به او بگوید که اگر جنگ جاری شود، غالب و مغلوب معلوم نیست که کدام طرف خواهد بود، ولیکن احتمال که جلال آبادیان غالب و کابلیان مغلوب شوند. پس در صورت مقهور گردیدن عین الدوله فرار اختیار خواهند کرد و در صورت غربت به عالم مسافرت تکالیف و زحمات شاقه خواهند دید و از وطن و مسکن و اهل و عیال خویش دور و از ندیدن ایشان محروم و ناصبور خواهند گشت و یا فرار نتوانسته دستگیر خواهند آمد و در محاکمه عدالتیه احکام شرع شریف بر او اجراء خواهد یافت. پس بهتر است که از پیش آمد این امور علیا حضرت به فرزند خود بفهماند و او را به راه راست آرد و از جوش و خروش و اتحاد و اتفاق مردم جلال آباد آگاه کند که ترک این امر صعب و سخت نماید.» (صفحه 699)

از این معلوم میشود که علیا حضرت در رویدادهای اخیر هیچ نوع دخالتی نداشته است، در غیر آن هیئت شوری و امیر نصرالله خان دل به اینکار نمی بستند که علیا حضرت را نزد پسرش بفرستند تا او را تشویق و ترغیب نماید که از امارت دست بکشد و به نفع عم خود بگذرد.

چرا شاه علیرضا خان کرنیل هویت مظنون را افشا نکرد؟؟

کرنیل شاه علیرضا خان یگانه کسی است که پس از تحقیق و بازجویی شوری به حیث مسئول قتل امیر محکوم به اعدام شد و بسیاری از محققان او را بیگناه دانسته و فقط وسیله پرده پوشی از افشای هویت قاتل واقعی دانسته و اعدام او را یک اشتباه بزرگ شاه امان الله میدانند. اینکه موصوف خودش قاتل واقعی بوده باشد، جای شک و تردید وجود دارد، اما اینکه او قاتل را احتمالاً می شناخت که باید هویت او را افشا میکرد و یا اگر قاتل را نمی شناخت، باید افسر بلند رتبه را که قاتل را از دست عسکر مؤظف رها نمود، باید معرفی میکرد، سئوالیست که معلوم نیست چرا او در جریان بازجویی اینکار را نکرد و در زمینه هیچ چیز نگفت و گذاشت تا همه چیز در پرده ابهام باقی ماند؟

بهرحال در مورد اتهام وارده بر شاه علیرضاخان چند نکته قابل ذکر است:

یکی: ادعای اینکه خود شاه علیرضا خان قاتل امیر بوده است، مبتنی بر اظهارات شخصی است بنام فتح علی خان که در حضور شوری بر وی شهادت داده است، چنانکه به قول کاتب: «فتح علی خان

هزاره (برادر سردار شیرعلی خان جاغوری) که در جمله خانزادگان هزاره در دربار امیر حبیب الله خان در سلک سواران میراسپور خاصه رکاب شاهی ایفای وظیفه میکرد، قتل امیر را بر شاه علیرضا خان کرنیل، پسر سید شاه خان نایب سالار نظامی شهادت داده، به امضای اهالی شوری و امر اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی آن سید به یاسا رسید [محکوم به اعدام شد]»، دلیل اینکه چرا موصوف به قتل امیر تصمیم گرفته باشد، گفته میشود که احتمالاً به دلیل رویه خشن امیر که در حضور اهالی سید شاه خان نایب سالار- پدر شاه علیرضا خان را به گناه اغفال در نصب پایه خیمه مورد لت و کوب قرار داده و هتک حرمت کرده بود. (جلد چهارم، بخش اول، صفحه 542 و جلد چهارم، بخش سوم، صفحه 218)

دیگر: روابط نیک شاه علیرضا خان با سردار نصرالله خان نایب السلطنه، طوریکه کاتب می نویسد: «نصرالله خان از بیعت و اطاعت سپهسالار و عموم لشکر که هیچ یک از خونخواهی ولینعم و پادشاه معظم خود یادی نکرده، ربه انقیاد به رقبه خدمت نهادند، گوهر مقصود را بی معنی در کف آرزو و حصول دیده، خرامان خرامان سوار موتر شده با همراهان درباغ شاهی باز گشت و چون هنوز کار غسل و کفن نعش شاه شهید به انجام نرسیده بود، برکسی امارت جای گزیده، بهاءالدین خان غلام بچه پسر میربچه خان کوهستانی را امر کرد که به ذریعه تلفون به شاه علی رضا خان کرنیل سرکرده اردوی عقب مانده لمقان آگهی دهد که از فضل خداوند بی مانند، زمام مهام برطبق مرام، بدون اعراض و اعتراض به دست آمده، معین السلطنه و تمامت شهزادگان و رجال دولت و جمهور بزرگان اردوی حاضر جلال آباد بیعت نمود، تن به امارتم در دادند، بایست اردوی تحت رایت خود را به راحت و رفاهت جانب جلال آباد حرکت داده، منزل به منزل طی مسافت کرده، حاضر حضور شود. از فحوی این گفته معلوم میشود که شاه علی رضا خان کرنیل در جریان امور با سردار نصرالله خان به نحوی قبلاً در تفاهم بوده است! والله اعلم

همچنان: به قرار بیان مرحوم غبار: «همین که ضارب از خیمه شاه خارج گردید فوراً از طرف شاه علیرضا خان کندکمر گزفتار گردید، ولی دفعتاً افسر عالی رتبه تری پیدا شد و بر رخ عسکر محافظ سلی سختی کشیده ضارب را رها کرد و به کندکمر گفت: آرام باشید، اعلیحضرت خوابند.» در این مورد باز هم این سؤال در ذهن خطور میکند که چرا شاه علیرضا خان نخواست هویت شخص مظنون به قتل امیر را افشا کند؟ آیا او را واقعاً می شناخت، ولی روی مصلحت ها نخواست در جریان بازجویی خود در حضور شوری او را معرفی نماید و یا اینکه واقعاً شخص مظنون را نمی شناخت و حین بازجویی نخواست به ناحق شخصی دیگری را متهم سازد؟

در هر دو حالت برای شاه علیرضا خان دشوار بود که نام شخصی متهم را بگیرد و چون میدانست که متهم یک شخص نبوده و در صورت معرفی متهم یک تعداد صاحبان قدرت که بیشتر آنها بیک خانواده منسوب بوده اند، همه دشمن او میشوند و آینده او در خطر قرار میگیرد، و اما اگر او متهم را نمی شناخت، در اینصورت اینکه این شخص کی بود، چگونه به خیمه امیر راه یافته و به کمک و رهنمائی کی و یا کی ها به سهولت عمل قتل را انجام داده بود و بعد حین گرفتاری بدست عسکر نوکریوال کی این چهره ناشناخته را رها کرده و چگونه او فرار کرده بود که هیچ ردی پای او پیدا نشد، همه سئوالهای اند، که هیچگاه پس از قتل امیر در جلال آباد مورد پیگرد قرار نگرفتند!!

اینجاست که یک احتمال قوی در ذهن خطور میکند که قتل امیر بدست کسی صورت گرفته باشد که قبلاً در اینکار توظیف گردیده و در حمایت و همکاری اشخاصی از محافظان امیر بداخل خیمه با

خاطر آسوده رهنمائی شده و بعد از انجام کار توسط افسر بالارتنه از جنگ عسکر رها شده و به سهولت فرار کرده است. این شیوه ترور، همانطوریکه در مثال تاریخی مسموم ساختن وزیر محمد اکبر خان غازی این حادثه رخ داد، برمیگردد به نقش یک ایجنت گماشته از طرف یک قدرت خارجی که میتواند کلید اصلی حل معما را بدست دهد.

با این ترتیب اعتراف شخصی بنام "مصطفی صغیر" تبعه ترکیه عثمانی و یک ایجنت دستگاه جاسوسی انگلستان قرین به واقعیت میشود که لوئیس دوپری (Louis Dupree) (افغانستان شناس مشهور امریکائی) راجع به توطئه قتل امیرحبیب الله خان نوشته است و قبلاً در زمینه از آن یاد آوری نمودیم. دوپری می نویسد که: «روسها اتهام را بر بریتانوی ها وارد می کنند که یک قاتل بنام "مصطفی صغیر" را استخدام کرده بودند... این شخص بعداً در ترکیه به اتهام سوء قصد بجان مصطفی کمال اتا ترک گرفتار گردید و حین محاکمه در 1922 در انقره ضمن اقرار به دیگر جنایات خود، اعتراف کرد که امیرحبیب الله را نیز به قتل رسانیده است. مصطفی صغیر اعدام گردید، با آنکه بریتانوی ها تلاش کردند او را نجات دهند؛ حتی پادشاه انگلیس جارج پنجم با ارسال یک پیام به اتاترک خواهان عفو او شد.» (دوپری، لوئیس: "افغانستان" ...، صفحه 435 و 437)

در این ارتباط باید علاوه کرد که پس از قیام عساکر علیه امارت سردار نصرالله خان در جلال آباد که به طرفداری از امیر امان الله خان صورت گرفت، عساکر به ادعای اتهام قتل امیر شهید یک تعداد از خانواده مصاحبان به شمول سپهسالار محمد نادرخان را باز داشت و زندانی کردند که علامه کاتب آنرا چنین بیان میکند: «در روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی حوالی شب پانزده نفر از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمو زاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضور امیر شهید، گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دوچار یأس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بریستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب به ساعت هشت شخصی غلام رسول نام [وکیل عساکر قیام کننده] از غرفه حجره، جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و... در اندرون محبش خواسته و از رفتار ناهنجار او که نسبت به ایشان به روی روز آورده بود، نیز یاد کرد و او [غلام رسول] قتل امیر شهید را به همه گرفتاران نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدتها در افواه سمر [قصه نا معلوم] بود که غلام بچه گان و خاصان بار، در قتل امیر کمر بسته و باهم درین امر سازگار آمده اند و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف می شود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون و متفق قاتل نبودید، البته بلا مشاهدت آسیب و ایداء و ضرر رها می شوید.» (کاتب صفحه 707)

به هر حال همین ها با تعداد دیگر چند روز بعد تحت الحفظ عساکر در حالیکه دست ها و پاهای شان در زنجیر بسته بود، با عقوبت زیاد به ذریعه وسایل باربری به کابل انتقال یافته و در آنجا زندانی شدند که البته بعد از مدت کوتاه بنا بر مصلحت های چند از اتهام وارده برکنار ماندند و دوباره به مقامهای قبلی خود برگردانیده شدند.

اینکه چه مصلحت ها در اینکار نقش داشت و چگونه و روی چه انگیزه آنها از عقوبت نجات یافتند و بار دیگر به احیای قدرت در عصرامانی موفق شدند، بحث جداگانه است که بطور مختصر میتوان دلایل ذیل را در زمینه ارائه کرد:

د پانوی شمیره: له 122 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

– به لحاظ روابط بسیار نزدیک خانوادگی؛
– نفوذ سپهسالار و برادرانش در بین عساکر؛

– طوریکه شاه امان الله در روز اول جلوس موضوع استقلال را یکی از شروط قبولی سلطنت خود قرار داد و لذا او نمیخواست در همچو لحظه حساس به زندانی ساختن شخصیت های منسوب به خانواده مصاحبان یک مشکل داخلی را بار آورد که به هدف اصلی او یعنی استرداد استقلال صدمه برساند؛



اعلیحضرت محمد نادرشاه با بردارن و بنی اعمامش پس از رسیدن به سلطنت. اینها همه تا زنده بودند، عنان قدرت را بطور کامل در دست داشتند.

– نقش و توصیه های علیا حضرت در جلب و جذب این خانواده از طریق وصلت های چند جانبه که فکر میکرد با موجودیت آنها میتواند دشمن ها را به نحوی به دوست پسر خود تبدیل نماید و بر استحکام سلطنت او بیفزاید.

– و نیز شاه امان الله که طبیعتاً یک انسان رؤف و مصلح بود، خواست با این خانواده از کمال مروت کار گیرد و باحسن نیت و خیرخواهی نه تنها آنها را از زندان رها کرد، بلکه به بسیار زودی سپهسالار محمد نادر خان را در معرکه استقلال به حیث قوماندان قوای افغانی به محاذ جنوبی مقرر نمود که به معیت دو برادرش شاه ولی خان و شاه محمود خان و همراهی حضرات شمس المشایخ و نورالمشایخ بدانصوب اعزام داشت، چنانکه در این جبهه قوای افغان به کمک قوای قبایل وزیر و میسود موفق به فتح وانه گردیدند. این موفقیت به نام سپهسالار تمام شد و پس از برگشت مینار یادگار استقلال را بنام او کردند. بعد از این موفقیت نادرخان از 1921 تا 1922 وزیرحربیه رژیم امانی مقرر شد و از آنجا به ریاست تنظیمیه قطغن و بدخشان منسوب گردید. او در این مأموریت بدون

د پانو شمیره: له 123 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

اطلاع دولت و استیذان شاه امان الله به همکاری با آزادی خواهان برضد حکومت شوروی به فعالیت پرداخت که گفته میشود اینکار را به مشوره انگلیس ها انجام داده بود. علاوه شایع بود که وی غیرمستقیم در قیام خوست (1924) نیز نقش داشت.

این رویدادها مناسبات حسنه محمدنادرخان را با شاه امان الله برهم زد و شاه او را به حیث وزیرمختار افغانستان به پاریس مقرر کرد. محمد نادر خان به این وظیفه برای مدت کوتاه ادامه داد، ولی زود از کار دست کشید و در جنوب فرانسه مقیم شد. در این وقت برادرش محمد هاشم خان که سفیر در مسکو بود، ترک وظیفه کرد و نزد برادر به فرانسه رفت و برادر دیگرش شاه ولی خان نیز با آنها پیوست. در جریان اغتشاش، شاه امان الله و امیر حبیب الله کلکانی هردو از محمد نادر خان خواستند تا به وطن برگردد و با آنها همکاری شود، اما او راهی خود را در پیش داشت و برای هدفی که سالها در فکرش بود - یعنی سلطنت به حمایت انگلیس ها گام گذاشت و با دو برادر خود یکجا در ماه دلو 1307 (فبروری 1929) از فرانسه رهسپار هند برتانوی گردید و در 19 حوت 1307 و از طریق بمبی به افغانستان رسید و در خوست به فعالیت شروع کرد.



از چپ به راست - قطارنشسته: محمد عزیزخان، اعلیحضرت محمدنادرشاه، محمد هاشم خان صدراعظم قطار ایستاده: مارشال شاه ولی خان و سپهسالار شاه محمود خان غازی وزیر حربیه

محمد نادرخان و برادرانش از تاریخ ورود به کشور تا 24 میزان 1308 (16 اکتوبر 1929) که اعلام پادشاهی کرد، راه دشوار و پرمشقت را پیمودند و بارها مواجه به شکست و عقب نشینی گردیدند، لکن دست از کار نکشیدند و به حمایت و کمک مالی و نظامی انگلیسها و با ذرایع مختلف به

د پانو شمیره: له 124 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

تجمع اقوام جنوبی در صف خود پرداختند و به کمک آنها و بعضی دیگر، قدم به قدم خود را به کابل نزدیک کردند و با این طریق پلانی را که سالها قبل از اواخر سلطنت امیر عبدالرحمن خان انگلیس ها برای اجرای آن قدم بقدم و با دقت و احتیاط کامل در نظر داشتند، توانستند به منصفه اجراء گذارند.

د پانو شمیره: له 125 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ



بخش هشتم

تبصره ها، سؤاها و جوابها

نگاه اجمالی به تاریخ نگاری استاد کاظم

نویسنده: مسعود فارانی

منتشره: افغان جرمن آنلاین

مورخ 13 جنوری 2017

کار های جناب داکتر صاحب سید عبدالله کاظم را در بخش تاریخ تعقیب میکنم، تاریخنگاری ایشان بر موازین علمی تاریخ نویسی استوار است. از نوشته های ایشان، خواننده درمی یابد که موصوف جز نیت برجسته کردن حقایق آنهم به نفع جامعه به چیز دیگر توجه ندارد. استاد کاظم درین راه با تلاش نستوهانه تمام جوانب موضوع را با مقایسه اسناد (چه منفی و مثبت) از نظر میگذراند و به چیزی تکیه میکند که ارزش واقعی تاریخی را دارا باشد. از آثار ایشان بوضاحت در ک میشود که تثبیت حقایق، آنهم بر حسب " علت و معلول حوادث " منجر به شناخت صحیح تاریخی می گردد. نتیجه این زحمات با ارزش که از خوان گسترده نوشته های داکتر صاحب دریافت می شود برای خواننده آگاه ارزش گوهر را دارد. گوهری که وضاحت تاریخی اش کمتر روشن شده باشد.

این شیوه کارایشان را در بخش تاریخ نگاری، شیوه عالی حساب شده علمی به معیار جوامع پیشرفته همطراز میدانم. بطور مثال با ارزیابی اجمالی از تاریخ نگاری مدرن چنین در می یابیم که:

تاریخ نویسی از گذشته ها تا به حال به دوشکل موازی کنار هم در حرکت اند.

اولی به شیوه " ماکس ویر " است که متکی بر برداشت های " تجربی فکری عقلی " کارش را بنا میگذارد بنا در انتخاب اسناد دقت لازم را مؤرخ به خرچ می دهد تا صحت و سقم موضوع را معتبر عیان و بیان کند و از لغزش ها در امان بماند زیرا نزد پیروان این شیوه، شناخت و تفکیک اسناد مهم تر از موجودیت اسناد وافر بی کیفیت است. مورخین این شیوه در افغانستان، کار خود را به تاسی از بیهقی بزرگ، استادانه سامان میدهند. استاد داکتر سید عبدالله کاظم بدون شک در تاریخ نویسی معاصر یکی از آنهاست.

شیوه دومی که مطلق تکیه بر اسناد دارند، تاریخنگاری آنها بدبختانه جوابگوی نیازات اصلی تاریخی جامعه شده نمی تواند. چرا؟ بخاطریکه بعضی از اسناد موجود و بخصوص اعتبار یافته به آن می مانند، که در بخش زبان مثل لغات غلط مشهور شده جای لغات صحیح نامشهور را گرفته باشند، اسناد غلط مشهور نیز جای اسناد صحیح نامشهور را اشغال کرده اند. ازینرو کار مورخین شیوه دوم (مطلق تکیه بر اسناد) چشم شناخت جامعه را تضعیف کرده حقایق تاریخی بیشتر پوشیده می ماند. به همین خاطر است که تاریخ نویسی سالم فارغ از بغض و حب با مطالعات وسیع و همه جانبه ایجاب میکند تا تاریخ دوباره باز نویسی گردد. یعنی با تصحیح در باز نویسی تاریخ، تاریخ جان دوباره میگیرد و حقانیت دستیاب جامعه میگردد.

اگر دقت شناخت، بر اسناد نشود و بدون ارزیابی اسناد را درج اثر تاریخی نمایند، آن آثار تاریخی نمیتوانند مدار اعتبار در دراز مدت قرار گیرند. چون اسناد انتخابی اگر برویت دقیقه های اصیل تاریخ نگاری انتخاب نشوند و تداخل سلیقه های شخصی در آن آزاد گذاشته شود به یقین چنین اثر از حقیقت دور بوده بجای که اعتبار تاریخی علمی داشته باشد، برعکس سبب ضعف اعتبار و تاریخ میگردد.

مورخین متکی به اسناد (جمع تداخل سلیقه ها) هرگاه سند را ارزیابی و انتخاب می کنند لاجرم آنچه که به ذوق و علاقه و سلیقه آنها برابر نباشد از ذکر و درج آن صرف نظر مینمایند. به این سبب نتایج کار آنها مطلوب قرار نمی گیرد. این دسته از مورخین را در علم تاریخ نگاری مدرن مورخین سند زدگی می شناسند.

د پانو شمیره: له 126 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

اما کسانی که در تاریخ نویسی می‌خواهند ذهن جامعه را حقیقتاً روشن سازند با پذیرش مسئولیت، جوانب **تجربی** **تفکر عقلی** را در کار خود به دقت مراعات می‌نمایند. به این لحاظ آثار تدوین شده آنها از جانب بخش آگاهان جامعه قابل پذیرش قرار می‌گیرد.

بسیاری تاریخ را بخاطر پدیده اجتماعی بودنش از ردیف علم خارج میکنند، زیرا معتقد اند که پدیده های اجتماعی مثل دقیقه های علمی در همه جا نتیجه یکسان ندارند. اما این جمعیت، فراموش میکنند که تاریخ بنابه توجه به علوم "دقیقه" میتواند اعتبار خود را تضمین کند. یعنی موشگافی **علت و معلول حوادث** خودش نشانه علمیت تاریخ محسوب میشود. بنا تاریخ با این دقیقه کاری هاست که در عرصه علم قرار می‌گیرد.

نزدیکی و قرین بودن بین **علت و معلول**، برویت استدلال و اسناد منطقی، موضوع را وضاحت بخشیده تاریخ را اعتبار میدهد.

علت و معلول دور کن اساسی تاریخ نگاری علمی را رقم می‌زند. پس اعتبار علمی را زمانی تاریخ کسب کرده میتواند که بر موازین فوق یاد شده عیار شده باشند آنگاه بی شبهه به جرگه علوم می‌پیوندد. اگر چنین نباشد تاریخ نوشته شده مؤرخ بجای کسب اعتبار، دوام تاریخی نخواهد یافت.

با نظر داشت نکات یاد شده کارتاریخی در خور اهمیت و اعتبار بلند استاد سید عبدالله کاظم که به شیوه "ماکس وبر" متکی بر برداشت های "تجربی فکری عقلی" استوار است، قابل تمجید و تحسین بسیار بوده احاد آگاه جامعه چه در حال و چه در آینده از زحمات ایشان ممنون و مشکور خواهند بود.

با اینکه صلاحیت ندارم مگر اظهار میدارم که جناب داکتر صاحب سید عبدالله کاظم برای من ابوالفضل بیهقی ثانی معاصر است. عمر طویل برایشان آرزومندم. (پایان)

امتنانیه: (برگرفته از ستون نظر سنجی "پورتال افغان جرمن آنلاین)

اسم: سید عبدالله کاظم **محل سکونت:** کالیفورنیا **تاریخ:** 14.01.2017

برادر عزیز و دانشمند جناب فارانی صاحب سلام
همین حالا نوشته شما را تحت عنوان "نگاه اجمالی تاریخ نگاری استاد کاظم" خواندم، راستش را بپرسید در دو راهی قرار گرفتم که آیا در زمینه تبصره کنم یا نه؟
با این نوشته شما از یک جانب خود را مرهون لطف همیشگی و حسن نظر شما میدانم که باید در ازای آن از صمیم قلب از شما ابراز امتنان و شکران نمایم و اما از جانب دیگر وقتی می بینم که شما مرتبت کار مرا چنان بالا برده اید که مرا مفتخر به تعقیب شیوه ای کار دو شخصیت بزرگ مثل ماکس وبر و بیهقی ساخته اید، یک کمی تکان خوردم که این کمترین به اصطلاح عوام "کلاه خود را به آسمان بیندازد" که بتواند به پایه ای شاگردی شاگردان آنها برسد.

خدمت باید عرض کنم که این کمترین اساساً به تاریخ نویسی به آن دلیل روی آورده ام که با مطالعه بیشتر متون تاریخی ملاحظه کردم که تاریخ معاصر کشور (حتی بعضی کتب با شهرت) برخی - باز هم میگویم برخی مسائل را از دریچه قضاوت های انفسی بررسی کرده اند و اینکار ذهن نسل جوان و نسل های بعدی را از حقایق و واقعیت های تاریخی کشور منحرف می سازد. به همین دلیل مطالعات خود را در مسائل تاریخی وطن بیشتر ساختم و هر قدر با قضایا عمیق تر آشنا شدم، به همان اندازه بیشتر به تجسس و در عین زمان به تعقل پرداختم که در نتیجه آن خود بخود بررسی هایم به شیوه ای تحلیل "علل و معلول" کشانیده شد.

ناگفته نماند که رشته اصلی من یعنی اقتصاد و علوم اجتماعی از یکطرف و مطالعاتم در ساحه سیاست و حقوق از طرف دیگر مرا یاری کرد تا در تحلیل وقایع تاریخی کشور به نقاط و جوانب مختلف موضوع نظر اندازی کنم و اسناد دست داشته را با شیوه ای که از ناحیه مسلک اصلی خود فرا گرفته بودم، مورد تدقیق قرار دهم و نیز باید اذعان دارم که سوابق و تجارب دیرینه معلمی و تدریس در پوهنتون مرا در اینکار کمک شایان کرده است.

از اینکه شما با عمق نظر خویش از کار من تمجید کرده و روش مرا ستوده اید، از جناب شما ممنونم و باید اعتراف کنم که همیشه نظریات عالمانه دوستان مرا بیش از پیش در این راه ترغیب و تشویق کرده و بدینوسیله از همه دوستان عزیز که با کلمات دوستانه و مشفقانه در این ستون از کارم یاد کرده اند، تشکر و اظهار سپاس میدارم.

بارادت

د پانو شمیره: له 127 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

نکاتی پیرامون شهادت امیرحبیب الله خان

نویسنده: داکتر سیدخلیل الله هاشمیان

منتشره: افغان جرمن آنلاین

- مورخ 18 جنوری 2017

باورکنید وقتی من دو صفحه تایپ میکنم، خستگی احساس میکنم و بعد از یک وقفه دوباره برچوکی تایپستی می نشینم. اما زحمات داکتر صاحب سید عبدالله کاظم در نشر بیست و یک مقاله مربوط بقتل امیرحبیب الله خان شامل

زحمات چهار جانبه میباشد: اول پالیدن و جمع کردن تمام سوابق دوم خواندن همه سوابق جمع شده و نوت-

برداشتن از نکات مورد ضرورت سوم تایپ کردن متون جمع شده و اضافه کردن تبصره ها و یادداشتهای درمتن-

و هم درحواشی چهارم خواندن تبصره های نشر شده درپورتال و ارائه توضیحات بهر یک اجرت و مکافاتیکه-

بداکتر کاظم در بدل اینهمه خدمات میرسد، از نظر مادی (هیچ)، ولی از نظر معنوی ادای دین وطن و افغان بودن، و دگر هیچ داکتر صاحب کاظم ضرورت بشهرت هم ندارد، زیرا شهرتی که برای یک افغان لازم است قبلا از راه تحصیل علوم آموخته و دانش و تخصص خود را هم بحیث یک مربی به اولاد وطن تقدیم کرده است. و حالا که صحت چندان خوبی هم ندارد، شب و روز برای روشن ساختن یک گوشه ای از تاریخ وطن یا یک موضوع مربوط

به افغانستان صرف میکند بنابراین بیائید دعا کنیم که خداوند متعال (ج) عمر این خدمتگار راستین افغانستان را- طولانی بسازد.

در یادداشتی که در عقب پشتی یک کتاب پدرم (کیمیای سعادت) بقلم خودشان موجود است، چند یادداشتی نوشته اند که یکی آن ازینقرار است: "شهادت اعلحضرت سراج الملتی والدین درکله گوش لغمان درسنه 1297 شمسی است که من حاضر بودم" این یادداشت 18 سال قبل در مجله شماره 68 آئینه افغانستان نشر شده و هموطنان محترم آنرا در ضمیمه این مقاله میخوانند. در آنوقت تصور میکردم پدرم بهنگام شهادت امیر حاکم کلان کنرها بوده باشد، اما

بعدا یادداشتهای شانرا یافتم که بحیث رئیس معابر سرک کابل جلال آباد درکمپ امیر شهید حاضر بوده است.

بخاطر دارم در جمله داستانهای دیگر از واقعات افغانستان، پدرم میگفت که در زمستان 1296 شمسی بحیث رئیس معابر شاهراه کابل جلال آباد مقرر شدم و وقتی بدست بوسی امیر صاحب مشرف میشدم فرمودند: سیدسورپاچا شما

قبلا در محالات مشرقی کار کرده اید، شما مردم و مردم شما را میشناسند شمارا برای ترمیم و ساختن راه کابل-

جلال آباد بحیث رئیس (سفرمینا) مقرر کردم که تا زمستان آینده که من با حرم دربار بجلال آباد میروم، این سرک باید مانند آئینه صاف باشد و موترها بدون مشکلات تردد کنند. فهمیدی؟ دوباره دستان مبارک را بوسیدم و گفتم: اکنون در زمستان از طرف کابل هیچکاری صورت گرفته نمیتواند، اما اگر از طرف جلال آباد شروع کنیم، سه ماه

کمایی میکنیم لیکن من نه از تجهیزات سرک سازی در کابل خبر دارم و نه در جلال آباد اگر اجازه حضور باشد - که اول تجهیزات کابل را تفتیش کنم و بعد از آن یکبار بجلال آباد بروم و در برگشت بعد از مشوره با اشخاص مسلکی بودجه و احتیاجات اینکار را بحضور امیر صاحب تقدیم داشته هدایت بگیرم "... فرمودند درست است اما از عجله کار بگیرد که وقت کم است" ...

پدرم داستان دور و دراز این ماموریت (سفرمینا) SUPERMEN = را در سالهاییکه در دوره هاشمخان در خانه توقیف بودند، میکردند و خلص آن ازینقرار است که سرک در مدت ده ماه ساخته شد و امیر با حرم خود و اهل دربار با موترهای خود از کابل بجلال آباد رسیدند و هم سرکهای بین جلال آباد و سرخرو و جلال آباد و لغمان ترمیم

شده بود امیر شهید در جلال آباد به پدرم فرمان و تقدیرنامه با 300 = روپیه انعام و بهر یک از ده نفر اعضای این

پروژه تقدیرنامه و 100 روپیه انعام اعطانمود لهذا پدرم در آن زمستان درکمپ معیتی امیر شهید ماند، و شاهد واقعه-

د پانو شمیره: له 128 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

شهادت شان بود و هم در مجالسیکه بعدا در جلال آباد بحضور معین السلطنه دایر گردید حاضر بوده پدرم این مسایل -

را تقریبا 25 سال بعد از شهادت امیر شهید که جوانترین پسرشان (سیدخلیل الله 17 - 16) ساله بود، در شهای زمستان بیان میکردند و اسناد مربوطه را هم نشان میدادند. برادر کلانم مرحوم سیدمحمدانور (معروف بحاکم چاردهی) بیشتر سوال و کنجگویی میکرد که ما از آن مستفید میشدیم. پدرم درباره رویدادها و مجالس جلال آباد، از علی احمدخان لویباب و محمدحسین خان مستوفی الممالک بحیث خاین و نمک حرام و خودفروش و وطنفروش و... یاد میکرد، و نایب السلطنه را شخص طفل مزاج، سخنرو و گپ شنو و بی اراده میخواند. پدرم میگفت مجالسیکه در حضور نایب السلطنه در جلال آباد صورت گرفت و تصمیماتیکه اتخاذ گردید و باز فسخ شد و باز تصمیم جدید گرفته شد، حاضرین در ختم آن مجالس در بیرون از مجلس از سردار نصرالله خان مایوس شده بودند، و هم اینکه او از شهادت برادر خود هیچ تأثر نشان نداد، بلکه برادر خود را تنبل و عیاش خواند و از شناخت و گرفتاری قاتل بکلی چشم پوشی کرد، اکثر حاضرین مجلس این خصلت او را خلاف عنعنات اسلامی و افغانی تلقی میکردند. پدرم میگفت که نادرخان و برادرانش با علیا حضرت و امان الله خان مناسبات نزدیک داشته و در تفاهم بودند، اما کرنیل شاه علیرضا قاتل امیر شهید نبوده، بلکه قتل توسط شجاع الدوله خان صورت گرفته است، زیرا او از تمام اسرار داخل خیمه ها و ارتباطات بین خیمه ها باخبر بود و این خیمه ها را خودش به ترتیبی که میخواست افراشته بود. من با نظر آقای فوادرسلا موافقم که این قتل یک قتل مسلکی و تخصصی و پلان شده بوده، ولی توسط شخصی

از قبیل مصطفی ساغر که از بیرون آمده باشد، امکان ندارد مصطفی ساغر از کجا آمده و چطور از خیمه گاه ها - تیر شده و خود را بخیمه امیر رسانده و باز چطور فرار کرده که هیچکس او را ندیده است؟ بهرحال از اسنادیکه آقای فوادرسلا جمع آوری کرده درباره هویت مصطفی ساغربیشتر آشنا خواهیم شد. تحلیل و تصریه های جناب داکتر کاظم همه احتمالات قتل را دربر گرفته و پانگ ترازو بطرف ملزم قرار گرفت شجاع الدوله خان تمایل دارد. پدرم از یک قران مجید که در آن علیاحضرت و امان الله خان و نایب السلطنه نصرالله خان و دو سه نفر دیگر امضاء کرده بودند، چندبار تذکر میداد و میگفت که نایب السلطنه با معین السلطنه عنایت الله خان خوب نبود و بعد از واقعه باغ چهل ستون که مناسبات امیر شهید با علیا حضرت خراب شده بود و نایب السلطنه نصرالله خان بیای برادر خود افتاده و از طلاق جلوگیری کرده بود، امان الله خان و مادرش هر دو بیشتر با نصرالله خان نزدیک شده و آن قران را امضاء کرده بودند، امامنظور از آن تعهد و اتفاق، قتل امیر نبود، بلکه خوش ساختن و حمایت از نصرالله خان بود که بعد از وفات امیر به او بیعت خواهند کرد. پدرم میگفت که سردار نصرالله خان آن قران را با خود بجلال آباد برده بود و هر شب تلاوت میکرد، اما وقتیکه در جلال آباد از امارت استعفی کرد و روانه کابل بود، آن قران را بکسی در جلال آباد داده بود و بعد از آن قران بدست مرحومه بوبو جان خیر آبادی (زنی مشهور و ثروتمند از خاندان محمدزایی در حومه جلال آباد) افتاده بود و محمد هاشم خان بسیار تلاش کرد آنرا بدست آورد، اما بوبو جان آنرا به مرحوم نقیب صاحب در سرخورد داده بود. پسرکلان بوبو جان موسوم به گل آغا (خیر) تخلص میکرد و تا 60 سال قبل در کابل حیات داشت و با مرحوم پاینده محمد کوشانی از جانب پدر قرابت قومی داشت. مرحوم کوشانی باری بمن گفت که از گل آغا (خیر) درمورد آن قران پرسیده بود و او گفته بود که مادرش آنرا در یک خریطه چرمی انداخته بگردن خود آویخته بود و هیچکس از درون آن قران خیر نداشت، تا آنکه مادرش همان خریطه و قران را به نقیب صاحب سپرد. مطالبی را که من از زبان پدرم و دیگران پیرامون واقعه شهادت امیر حبیب الله خان شنیده ام صادقانه نوشتم و دو یادداشت از کتابچه خاطرات پدرم در باره تقرر او بحیث رئیس سفر مینای (SUPERMEN))

سرک کابل جلال آباد را نیز در ورق ضمیمه اضافه کرده ام - .

اصلا من میخوام پیرامون مطالبیکه بقلم استاد اعظم سیستانی در کتابیکه بعنوان "دفاع از ارزشهای ملی، وظیفه عناصر ملی است" و در سال 2014 چاپ شده، چیزی بگویم (یک نسخه این کتاب را استاد سیستانی بمن اهدا نموده اند)، اما سخن بجای دیگر کشید. در یک بخش این کتاب از صفحات 69 تا 83 اساطیر و اکاذیب پیرامون قتل

امیر شهید در بخش دیگر نامنویس قاتلان بقلم کرنیل علیرضاخان از صفحه 93 - تا 114 و در بخش سوم تحت عنوان

"استعفی نصرالله خان از امارت" در صفحات 115 - 119، عین همان رویدادی که محترم داکتر کاظم به تفصیل از جلد چهارم سراج التواریخ بقلم علامه فیض محمد کاتب گزارش داده اند، درین کتاب از عین منبع به اختصار

د پانو شمیره: له 129 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

آمده است. اما در قسمت " نتیجه " ای که استادسیستانی از آن رویداد بقلم کشیده، چیزهای نوی هم بنظر میرسد که میخوام در جمله سایر احتمالات دوباره خوانده شود، زیرا خودم نیز درباره متن این نتیجه سوالاتی دارم: "نتیجه: یکی از اهداف نخستین مشروطه خواهان دوم (که رهبر واقعی آن محمودطرزی بود، ولی در ظاهر سردار نصرالله خان برادر امیر، و در واقع شهزاده جوان امان الله خان داماد محمود طرزی قرار داشت)، حصول استقلال افغانستان از انگلیسها بود. باتوجه به اهداف جنبش مشروطیت، تصمیم قتل امیر از سوی اعضای جنبش گرفته شده بود و بعد از امضاء در حاشیه قران به سردار نصرالله خان سپرده شد و چون عمل سوء قصد بر جان امیر در شوربازار کابل توسط عبدالرحمن لودین، خطر جدی را متوجه جنبش کرده بود و امیر دادن سزا به اعضای جنبش را به بازگشت خود از لغمان موکول نموده بود، بنا برین اشخاص موظف برای نجاتن اعضای جنبش پیش دستی نمودند و کار امیر را تمام کردند و گروه خود را از مرگ نجات دادند.

پوهاند حبیبی در کتاب جنبش مشروطیت متذکر میگردد که حبس داوی در زندان ارگ بسیار پرآزار بود و مدت هفت ماه را درغل و زنجیر گذرانید، زیرا به اتهام شرکت در عمل سوء قصد بر جان امیر حبیب الله خان با عبدالرحمن لودین، عامل سوء قصد دستگیر شده بود و به زنجیر و زولانه کشیده شده بود و قرار بود امیر در بازگشت از جلال آباد او را با عبدالرحمن لودین اعدام نماید، اما اجل به او مهلت نداد و خود در شکارگاه کله گوش لغمان شکار گلوله کسی دیگر شد.

با در نظر داشت آنچه گفته آمدیم، معلوم میگردد که قتل امیر، یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال موثر دربار، بشمول نایب السلطنه برادر امیر و عین الدوله پسر امیر و سپه سالار محمدنادر خان و برادرانش و محمودلیخان دروازی سرجماعه غلام بچه گان خاص و شجاع الدوله خان غورنید طرح و تطبیق شده است. و جای شک برای این خیال پردازی باقی نمی ماند که امان الله خان، چنین امر بزرگی را با یک زندانی متهم به راهزنی (داره مار) در میان بگذارد و از او تقاضای رفع مشکل افغانستان را بنماید، و او هم مثل هیروی فلم های بالیود هندی کار امیر را در یک چشم زدن یکسره کند و امان الله خان را به سلطنت برساند و سرانجام بعد از جنگهای نامرئی با انگلیس جسدش نه در حظیره آبائیش در کامه یا ننگرهار، بلکه در گوشه ای از چمن حضوری کابل بخاک سپرده شود. "؟"

احتمالی که جناب استاد سیستانی راجع به شهادت امیر حبیب الله خان بقلم کشیده، بسیار نزدیک به داستانی است که من از زبان پدرم شنیده بودم و در حدود 15 سال قبل در مجله آئینه افغانستان به تفصیل نشر شده است. اما مشاهدات علامه فیض محمد کاتب را که داکتر صاحب کاظم عینا و به تفصیل گزارش داده اند، از عکس العمل سردار نصرالله خان در باره شهادت امیر و سخنان خرابی که از زبان او در باره برادرش روایت شده که حتی برادر خود را { شهید } خوانده، استنباط شده میتواند که سردار نصرالله خان در توطئه قتل امیر سهم داشته است. بهر حال، مساعی استاد سیستانی و استاد داکتر کاظم هر دو در روشن ساختن همه زوایای این قتل مرموز قابل تقدیر و ستایش است.

سوال من از هر دو استاد محترم، سیستانی صاحب و کاظم صاحب اینست که آیا نامنویس کرنیل شاه علیرضاخان از قاتلین امیر شهید بتوجه امیر امان الله خان در کابل رسانیده شد یا خیر؟ و چرا مورد توجه قرار نگرفت؟ و دلایل الزام کرنیل علیرضاخان بحیث قاتل امیر از چه قرار بود؟ درین سه مورد در مطالب نشر شده توضیحات قناعت بخش

بنظر من نخورده یا من درست متوجه نشده ام آیا این روایت درست است که مرحوم امیر امان الله خان گردن - کرنیل علیرضا را بشمشیر خودش بحیث قاتل پدرش جدا ساخت؟

تقاضای دیگرم از هر دو استاد محترم اینست که عهده ها و مناصب رسمی دولت افغانستان از سلطنت کدام پادشاه به بعد بزبان ترکی رایج گردید و معادل آنها (امین العسس ایشک اقاسی ملکی و خارجه سر میر سپور سرخان - - - سپور سراوس فراش باشی رکاب باشی و غیره) بکدام عناوین در دروه سلطنت غازی امان الله خان تغییر - - - یافت؟

با عرض احترام سیدخلیل الله هاشمیان 16 جنوری 2017

د پانو شمیره: له 130 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

توضیح مختصر خدمت داکتر صاحب هاشمیان

درباره شهادت امیر حبیب الله خان سراج الملة

دانشمند گرامی جناب داکتر صاحب!

پس از دعای صحت و سلامتی و تشکر از لطف همیشگی شما، طوریکه بارها گفته ام وجود شما برای جامعه فرهنگی کشور یک غنیمت بزرگ است و ماشاءالله حافظه قوی شما در بیان خاطرات گذشته یک استعداد ذاتی و نیز عطیه خداوندی میباشد که به شما عنایت فرموده و ما از آن مستفیض میگردیم. در ارتباط به نوشته شما تحت عنوان "نکاتی پیرامون شهادت امیر حبیب الله خان" و سوالاتی که از این کمترین فرموده اید، احتراماً چند نکته بعرض میرسد:

1 - راجع به نقش علی احمد خان ایشک آقاسی ملکی و مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان در متن اقتباس شده از سراج التواریخ که در نوشته اینجانب درج گردیده، توضیحاتی در هر مورد داده شده است. اینکه مردم و یا بعضی ها آنها را به "خائن، نمک حرام و خودفروش ووو..." یاد میکنند، موضوع جداگانه است. اما اینکه قاتل امیر، شجاع الدوله خان خواهد بود، بر علاوه اینکه خودش به قول پسرش آنرا رد کرده است، نتیجه تحلیل اینجانب نیز نشان میدهد که این احتمال بسیار ضعیف میباشد، چون چهار اطراف امیر را در آنشب بیشتر اعضای خانواده مصاحبان حلقه کرده بودند که آنها با شجاع الدوله خان در یک حلقه قرار نداشتند و اگر شجاع الدوله را بالفعل یا هنگام خروج از خوابگاه امیر دستگیر میکردند، بطور قطع او را بازداشت و افساء میکردند. اتهام بر شجاع الدوله خان به دلیل لت و کوب و تحقیر او توسط امیر یک دلیل بسیار قوی نیست، زیرا اینکار امیر چنان عام شده بود که هیچکس از آن در امان نبود. منطقی هم نیست که به دلیل تحقیر، یک شخص تصمیم به قتل یک پادشاه بگیرد. این افواه بیشتر وقتی سرزبانها افتاد که رژیم امانی سقوط کرده بود و بعد دوره سقاوی کسی جرأت نمیکرد درباره قاتل امیر یا حلقه مربوطه آن زبان به کلام بکشد و ناگزیر مسئولیت را بیشتر به کسی حواله میدادند که او فاقد قدرت و خارج از افغانستان بود و نیز حلقه مظنون می خواست که با اتهام بر شجاع الدوله اساساً دست شاه امان الله را در قضیه دخیل سازند. درحالیکه امیر نصرالله خان در حضور عساکر علناً از احمد شاه خان پسر عم سپهسالار محمد نادر خان به حیث قاتل امیر نام برد و سردار شیر احمد خان نیز از قول برادر خود بنابر اظهارات عساکر این موضوع را بیان کرده است.

2 - درباره اینکه شهزاده امان الله خان و سردار نصرالله خان رابطه مؤدت خود را در حاشیه قرآن کریم امضا کرده باشند، شاید درست باشد، چنانکه مرحوم غبار نیز آنرا از قول کسی در جلد اول کتاب خود آورده است و شما آنرا با ذکر جزئیات بیان کرده اید. نمیدانم با نزدیکی علیا حضرت و سردار نصرالله خان و نیز روابط دوستانه امان الله خان با عمش چه ضرورتی بود که آنها تعهد خود را درج در حاشیه کلام الله مجید نمایند. آیا آنها بر یکدیگر بی اعتماد بودند؟ اگر چنین پیمانی درج قرآن مجید شده و آن نزد نصرالله خان در جلال آباد بوده باشد، چرا نصرالله خان آنرا به حیث یک سند برای قبول امارت خود از طرف امان الله خان به رخ او نکشید و آنرا موئید ادعای بیعت قبلی امان الله خان بر امارت او نکرد؟

د پانو شمیره: له 131 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

3 - دست داشتن مشروطه خواهان در قتل امیر نیز یک افواه دیگر است، چون هیچیک از گروه مشروطه خواهان که قبلاً عزم قتل امیر را کرده بودند، شامل حلقه نزدیک و همرامان امیر در جلال آباد نبودند. اگر آنها می توانستند در حلقه خاص اطرافیان امیر نفوذ کنند، هیچگاه برای قتل امیر در "سربام" و معبر امیر در راه عام کمین نمی گرفتند. بعد از سوء قصد اول، حلقه محافظت امیر جدی تر گردید و افواه سوء قصد دوم حلقه محافظین را قوی تر ساخت، طوری که در اطراف خیمه امیر در همان شب در حدود سه هزار عسکر موجود بود و چند حلقه محافظ در بیرون و درون خیمه وظیفه دار بودند که رسیدن اشخاص غیر را در خوابگاه امیر مشکل و حتی ناممکن می ساخت، مگر به کمک همین محافظان و آنهم برطبق یک پلان قبلی.

4 - آنچه محترم ارسلا صاحب درباره مصطفی "صغیر" یا "ساغر" نوشته اند، قبلاً این موضوع را لونیس دوپره در کتاب "افغانستان" نوشته و اینجانب آنرا با ذکر مأخذ بیان داشته و نیز مرحوم فرهنگ از آن در کتاب خود یاد کرده و احتمال قتل بدست او را رد کرده است. گمان من بیشتر به همین راستا است که قتل امیر به دلائلی که در نوشته خود به آن اشاره کرده ام، طرحی بوده از جانب انگلیسها و طوری که خود مصطفی صغیر اعتراف کرده و گفته است که او امیر حبیب الله را به قتل رسانیده است، بیشتر به واقعیت قرین است. اینکه چگونه برای ورود این ایجتت زمینه سازی شده، واضح است که همچو عملیات بوسیله یک دولت مجرب در این کارها بعید از امکان بوده نمیتواند و این خود میرساند که قبلاً با اشخاصی نزدیک به حلقه خاص محافظان برای فراهم سازی زمینه تماس های برقرار گردیده بود. به قول مرحوم غبار: وقتی عسکر قاتل را دستگیر کرد درحضور شاه علیرضا خان صاحب منصب بالا رتبه فوری پیدا شد و به روی عسکر سلی محکم زد و آن شخص را از نزد عسکر رها کرد و گفت که خاموش باشید امیر صاحب خواب استند. این صاحب منصب بالا رتبه کی بوده میتوانست، به جز یک شخصی که قوماندان عمومی قوای عسکری و آمر مافوق همه قوای محافظ امیر بود.

5 - با آنکه ادعایی مبنی بر اتهام قتل بدست شخص شاه علیرضا خان مستقیماً وارد نشده، اما اینکه او چرا محکوم به اعدام گردید، به گمان اغلب به چند دلیل بوده میتواند: یکی اینکه وقتی قاتل به وسیله عسکر محافظ گرفتار گردید و در همان لحظه صاحب منصب بالاتر او رها کرد، از دو حالت خالی نبود: یا اینکه شاه علیرضا او می شناخت، اما هرگز در شورای تحقیق او را معرفی نکرد و دیگر اینکه او را نمی شناخت و به امر صاحب منصب بالاتر او را گذاشت تا برود و ناپدید شود. او چرا این صاحب منصب بالا رتبه را معرفی نکرد و درباره او سخن نگفت که کی بود و همچنان صورت همکاری شاه علیرضا با سردار نصرالله خان نیز میتواند به موضوع جزای او اثر داشته باشد. متأسفانه هیچ سندی از جریان محاکمه موصوف در دست نیست. به احتمال قوی که او قربانی خاموشی و کتمان از معرفی قاتل و یا معرفی صاحب منصب بالا رتبه شده باشد. اینکه شخصاً شاه امان الله شمشیر در دست گیرد و گردن او را بزند، غیرقابل قبول میباشد که پادشاه خود را درچنین موقفی قرار دهد و آنهم یک پادشاه بسیار رؤف و ملایم طبع که در خصلت او چنان شدت عمل وجود نداشت.

6 - اینکه فرموده اید: «قتل امیر یک تصمیم انفرادی نبوده، بلکه از سوی حزب سری دربار با مشورت رجال مؤثر دربار، بشمول نائب السلطنه برادر امیر، عین الدوله پسر امیر و سپه سالار

محمدنادرخان و برادرانش و محمد ولیخان دروازی و شجاع الدوله خان غوربندی طرح و تطبیق شده است...»

جای شک نیست که قتل امیر یک توطئه قبلاً پلان شده بود، ولو قتل بدست یکنفر صورت گرفته و اما در عقب آن دست های دیگر زمینه ساز این عمل بوده اند. چیزی که پای همه اشخاص فوق را در مجموع بنام "حزب سری دربار" می کشاند، یک اندازه قابل سؤال است، زیرا اگر عمیقاً به ترکیب آنها از نظر ارتباط و همفکری دیده شود دست کم سه جناح در آن مطرح میشود: یکی نصرالله خان با افکار محافظه کارنه و ضدیت با انگلیس، دیگر شاه امان الله و گروه جوانان مترقی و ضد انگلیس و سوم سپهسالار محمد نادر با افکار مترقی اما قلباً متمایل به انگلیس، چنانکه وقتی امیرحبیب الله خان بیطرفی افغانستان را در جنگ اعلام کرد، محمد نادرخان برعکس نظر اولی خود حمایت خود را از نظر امیر ابراز نمود. این موضوع را علامه فیض محمد کاتب تذکر داده است. لذا با این تفریق و تفاوت نظر بین گروه اشخاص فوق الذکر همکار و متفق الرأی شدن آنها در اجرای قتل امیر مشکل و غیرقابل باور معلوم میشود.

7 - در مورد نام گذاری مناصب و مقامهای عسکری و ملکی از زبان ترکی باید عرض شود که بعضی آنها سابقه طولانی دارند، مثلاً "ایشک آقاسی" مفرس و معمول آن از سالها قبل "شاه غاسی" به معنی امر عمومی یا وزیر بوده و نیز "فراش باشی" از زمان امیر شیرعلی خان معمول بود. القاب دیگر احتمال دارد با نزدیکی دربار امیر با دربار عثمانی و تقلید بسا مسائل از آنجا و استخدام دو سه نفر صاحب منصبان ترکی در امور نظامی مناصب فوق به آن نام ها یاد شده باشد. امین العسس، امین الوجوهات و نظایر آن که ترکیب عربی میباشند، احتمالاً به تقلید از دربار ایران به دربار امیر حبیب الله خان راه یافته باشد. در این ارتباط کوشش میکنم تا سوابق آنرا در مآخذ مختلف جستجو نمایم با عرض ارادت - داکتر کاظم

قتل امیر حبیب الله خان و نقش انگلیس و ایجت آن مصطفی ساغر

منتشره : افغان جرمن آنلاین

تاریخ : 22 جنوری 2017

نویسنده : احمد فواد ارسلان

ماستری در مطالعات تحلیل استخباراتی

ماستری در مطالعات امنیت ملی/منطقه ای

تمرکز در آسیای جنوبی/مرکزی/خلیج عرب/فارس

تحقیق عالمانه اسناد کاظم در مورد واقعه قتل امیر حبیب الله خان در سال 1919 میلادی با استفاده از روایت صادقانه علامه فیض محمد کاتب هزاره در کتاب تاریخ وی در این مورد یک نمونه بارز تاریخ نویسی عینی و علمی است. در تاریخ نویسی علمی و غیر سیاسی و غیر شخصی و دور از عقده ها ، مورخ عالم اسناد و شواهد را تحلیل میکند و نتیجه گیری منطقی میکند.

در یک مقاله در مورد تاریخ نویسی چنین نوشته شده است " :تاریخ یک عملیه انتخاب است تاریخدانان از جمله روایت های موجود برجسته ، آن روایت های را انتخاب میکنند که از نظر تاریخی برجسته بوده و متناسب به تعبیر منطقی تاریخی باشند".

د پانو شمیره: له 133 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

در مورد ثبوت هر جرم عناصر ارتکاب جرم ضروری شمرده میشود، به صورت مثال در قانون جزای افغانستان فرمان نمره

910، 31 سنبله 1355 تحت نظر شاعلی دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه چنین نگاشته شده است: " ماده بیست و هفتم عنصر مادی - جرم عبارت از ارتکاب یا امتناع از عمل مخالف قانون است بنحویکه عمل منجر به نتیجه جرمی گردیده و رابطه سببیت بین عمل و نتیجه موجود شده باشد". " ماده بیست و نهم شروع به جرم عبارت است از آ - غایب به اجرای فعل به قصد ارتکاب جنایت یا جنحه به نحوی که نظر به اسباب خارج از اراده فاعل آثار آن متوقف یا خنثی شده باشد ". ماده سی و چهارم قصد جرمی عبارت است از - سوق اراده فاعل به ارتکاب فعلی که جرم را بوجود می آورد به نحوی که منجر به وقوع نتیجه جرم مورد نظر و یا وقوع نتیجه جرم دیگری شود".

از عناصر ارتکاب جرم دو عنصر عمده ای **غرض** که در انگلیسی Motive گفته میشود، و **قصد** که در انگلیسی Intent گفته میشود از جمله عناصر عمده محسوب میگردند. در اکثریت قوانین بین المللی به شمول قوانین شرعی اسلام غرض رکن اصلی مجرم شناخته شدن محسوب نمیگردد، اما قصد یکی از ارکان اصلی محکوم شناخته شدن محسوب میگردد. به این معنی که در یک واقعه ای جرمی امکان دارد چندین شخص یا گروه غرض ارتکاب جرم را داشته باشند مگر قصد باید با غرض یکی گردد تا با دیگر شواهد جرم را ثابت بسازد.

در مورد واقعه قتل امیر حبیب الله خان قبل از همه این قتل یک عمل جرمی است و اگر هم اشخاص و گروه های متعددی شاید غرض ارتکاب جرم را داشته بوده باشند به شمول اشخاصی که لت و کوب خورده و توهین شده بوده اند، مخالفین سیاسی و قدرت طلبان و انگلیس ها و غیره. در مورد قصد و شروع جرم و عوامل و امکانات انجام جرم موارد عینی باید در نظر گرفته شود، مانند:

آیا شجاع الدوله با وجود تعلیمات عسکری در این نوع قتل حرفه ای تعلیم دیده بود؟ قتل حرفه ای فیر در گوش در تاریکی شب، یک فیر اساسی (ضرورت به فیر دوم و سوم نباشد و در دیگر نقاط بدن فیر نشود) و دخول و خروج بی سر و صدا؟

آیا شجاع الدوله با محافظین به سرکردگی جنرال نادر خان هماهنگی کرده میتوانست؟

آیا این به اصطلاح حزب سری تحت امر غازی امان الله خان و مادرش امکانات تربیه قاتل حرفه ای را داشتند؟ آیا حالت

روحی منقلب و گریه آلود غازی امان الله خان که بوسیله علامه کاتب هزاره تشریح شده است به یک سازمان دهنده قتل

پدرش میماند؟ آیا غازی امان الله خان با جنرال نادرخان مسئول حفاظت قوای سه هزار نفری محافظت امیر حبیب الله

خان در یک حزب بودند؟ و امکان آن وجود داشت که یک چنین نقشه ای را عملی کنند؟ و اگر بودند چرا جنرال نادر

خان به سردار نصرالله خان بیعت کرد؟ و به ده ها سوال که یک محقق در مورد ارتکاب جرم خواهد پرسید.

در مورد انگلیس به همه معلوم است که هم غرض و هم توانایی و امکانات قصد و عملی ساختن جرم را داشته است. از نظر غرض

در مورد کنترل افغانستان و بر قدرت قرار داشتن یک امیر دلخواه انگلیس تاریخ و اسناد و اعمال انگلیس نشان میدهد که کنترل

افغانستان برای انگلیس ها بسیار مهم بوده است. یک نویسنده در مورد این موضوع چنین نوشته است: " بر اساس اعتقاد محکم

لاردر کرزن که قدرت برتانیای در موجودیت مستعمره هندوستان است، وی معتقد بود که مستعمره برتانیای (هندوستان) باید با هر

قیمتی که باشد در مقابل حملات و حتی **خطر حمله دفاع شود**..... لاردر کرزن معتقد بود که یک پالیسی فعال در سرحدات مستعمره

هندوستان باید بر اساس " سرحدات علمی (مصنوعی)" استوار باشد که قدرت عسکری و فعالیت ها در سرحدات بهترین وسیله

برای دلسرد ساختن روسیه از عملیات کردن در آسیا و حفاظت هندوستان و در نتیجه حفاظت قدرت برتانیای خواهد بود".

http://www.nlc-bnc.ca/obj/s4/f2/dsk2/tape17/PQDD_0006/MQ37634.pdf

در مورد نا آرامی انگلیس ها از سفر هیئت جرمن و ترک در جریان جنگ اول جهانی کتاب ها و مقالات زیادی نوشته شده است و

با آنکه در اخیر امیر حبیب الله خان بیطرفی افغانستان را اعلان کرد و سفر هیئت بی نتیجه ماند، اما همینکه وی یک ماه به هیئت

جرمن-ترک اجازه ماندن در کابل را داد و برخلاف خواهش انگلیس اعضای هیئت را دستگیر نکرد و به انگلیس تسلیم نکرد و از

آمدن هیئت منحیث یک وسیله چانه زدن برای موقعیت خودش استفاده کرد، اعتبار وی را در نزد انگلیس ها منحیث یک رهبر

کاملاً اعتباری آله دست از بین برده بود. یک نویسنده در مورد مکتوب امیر حبیب الله خان به وایسرای انگلیس در هندوستان چنین

نوشته است: " بعد از ختم جنگ در فیروزی 1919 امیر حبیب الله خان به وایسرای برتانیای در هندوستان مکتوب نوشت و

تقاضا کرد: " بر اساس کنفرانس صلح برتانیای باید به افغانستان استقلال، آزادی عمل و استقلال همیشگی اعطا کند".

<https://historyandcultures.files.wordpress.com/2016/02/morton.pdf>

اگر اعمال بالا و تقاضا های امیر حبیب الله خان در ارتباط به جملات انگلیس ها مانند مثال بالا که دفاع از اهداف انگلیس به

هر قیمتی که باشد در نظر گرفته شود میتوان گفت که امکان این که انگلیس ها **غرض** از بین بردن امیر حبیب الله خان را داشته اند و این عملیات را اجرا کرده اند به وضاحت وجود داشته است. اما در **مورد قصد و امکان عملی ساختن این قتل**، انگلیس ها از هر کسی دیگر زیاده تر:

1- توانائی تربیه و فرستادن قاتل حرفه ای برای قتل امیر حبیب الله خان را داشته اند.
2- توانائی و امکانات تنظیم دخول و خروج بی سر و صدا و ارتباط با جنرال نادرخان (گذشته ای وی با انگلیس ها و نقش آینده وی در تاریخ) و دیگر محافظین خیمه امیر حبیب الله خان را داشته اند.

در مورد اینکه چرا تا امروز قاتل نامعلوم مانده است و چرا اکثریت مورخین انگلیس و غربی و مورخین رسمی در افغانستان وغیره معمولاً غازی امان الله خان را محکوم به این قتل میکنند باید واضح باشد. یک مثل افغانی ما میگوید که بگیریش که نگیری در این مورد زیاده تر از همه صدق میکنند. انگلیس ها و هر قدرت دیگر در طول تاریخ با پخش پروپاگند سعی در تغیر افکار برضد دشمنان خود و به نفع خود کرده اند و میکنند. بدنام ساختن غازی امان الله خان در قتل پدرش یک تیر و دو فاخته بوده است برای انگلیس ها که هم نقش خود را در این قتل پنهان کرده اند و هم غازی امان الله خان را از همان آغاز حکمروائی اش بدنام بسازند تا زمینه را برای اجرای پلان های بعدی فراهم بسازند که در اغتشاش بچه سقو و به قدرت آوردن شخص اعتباری شان جنرال نادر خان فراهم بسازند.

اما در مورد مصطفی ساغر و امکان دست داشتن وی در قتل امیر حبیب الله خان چند موضوع باید در نظر گرفته شود:
1- در عملیات و روش های استخباراتی سری نگهداشتن نام ایجنت ها اساسی ترین موضوع است. هیچ دولت به شمول انگلستان 50 سال که - دیروز و امروز به هیچ صورتی نام ایجنت ها را تا چه رسد به عملیات آنها را فاش نمیسازند. حتی بعد از 30 اسناد سری علنی ساخته میشود اسنادی که نام ایجنت ها و عملیات سری به آن مربوط است علنی نمیشود، حتی در مواردی که شورای ملی ممالک ویا محاکم امر نشر اسناد نمایند، دولت ها بر اساس قانون های مرتبط میتوانند از نشر اسنادی که نام ایجنت ها و عملیات و طریقه های کار آنها را نمایان بسازد خودداری نمایند.

2- اگر تصادفاً مصطفی ساغر در ترکیه دستگیر نمیشد شاید تا امروز هم هیچ نامی از وی در هیچ موردی برده نمیشد. در مورد مصطفی ساغر اشارات زیادی در اسناد زبان ترکی موجود است اما در زبان انگلیسی وغیره اسناد و اشارات محدودی موجود است که نتیجه تحقیقات شخصی است و در بسیار موارد موضوع قتل امیر حبیب الله خان به صورت ضمنی اشاره شده است که ضرورت به تحقیق عمیقتر خاصاً بوسیله کسانی که به زبان ترکی آشنائی دارند.
در ذیل چند نمونه معلومات در مورد مصطفی ساغر و ارتباط وی با استخبارات انگلیس و اشاره های ضمنی به اعتراف وی به قتل امیر حبیب الله خان نقل میگردد، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

" 1- کسانی که عمر زیاد دارند مصطفی ساغر را میشناسند. وی یک جاسوس هندی الاصل برتانیائی بود که به صورت خاص برای قتل آتاترک تربیه شده بود. مصطفی ساغر که در زمان آتاترک زنده گی میکرد شهرت بدی داشت. وی را به سن دهسالگی به لندن برده بودند و در مکاتب خصوصی درس خوانده بود. مصطفی ساغر توانست که در کالج لینکن پوهنتون آکسفورد داخل شود. بعد از چهار سال تعلیم ساغر فارغ التحصیل شد و دوباره به هندوستان عودت کرد. برتانیا مصطفی ساغر را به قرآن قسم داده بودند که به انگلستان وفادار بماند و در صورت خطر جانش را فدای تاج برتانیا نماید. مصطفی ساغر منحیث یک جاسوس استخدام شد و بعد از عملیات جاسوسی در چندین مملکت به شمول افغانستان و سوئیس، بلاخره وی برای قتل آتاترک فرستاده شد. مصطفی ساغر در خانه ای در اکساری جا یافت که دیوار های آن با عکس های مصطفی کمال آتاترک و حتی انور پاشا تزئین شده بود. ببینید که چگونه این دولت سایه ای و مخفی برتانیا چالاک بود! آنها به این وسیله تظاهر میکردند که اصلاً آنها با جنبش آتاترک همونوا هستند که این یک ستراتیژی مهم مورد استفاده آنها بود. ببینید که چگونه آنها خانه را با عکس هاس آتاترک و انور پاشا تزئین کرده بودند. مصطفی ساغر را به مردم ترکیه چنان معرفی کرده بودند که وی یک عضو کمیته خلافت هندوستان است که زیاده تر از سه میلیون سکه طلا را که مسلمانان هند جمع آوری کرده اند برای هدیه به انقلاب ترکیه با خود آورده است. به عبارت دیگر مصطفی ساغر به این ترتیب معرفی شده بود که با یک مقدار پول جمع شده مسلمانان هند آمده است؛ یک مقدار بزرگ پول سه میلیون سکه طلا. برای این که حیثیت وی را بالا برده باشند خود انگلیس ها مصطفی ساغر را زیر عنوان اتهامات نامعلوم دستگیر کرده بودند. به عبارت دیگر مقصد این عملیات این بود که مردم باور کنند که مصطفی ساغر ارتباطی با دولت انگلیس ندارد. در این عملیات مصطفی ساغر در جریان یک مجلس به همراه یک تعداد انقلابی های ترک دستگیر شد. برتانیائی ها نه تنها اینکه انقلابی های ترک را دستگیر کرد بلکه مصطفی ساغر را نیز دستگیر کرد. برتانیائی ها مصطفی ساغر را برای 17 روز در حبس نگهداشتند و بعد از رهائی از حبس ساغر به انقره سفر کرد. در انقره از وی به شان و شوکت پذیرائی شد و وی را جناب عالی مصطفی ساغر خان میگفتند. هویت جاسوس بودن مصطفی ساغر تصادفی کشف شد و آن هم بعد از اینکه پیغام های مخفی وی به زبان هندی به برتانیائی ها که با رنگ قلم مرئی نوشته شده بود کشف شد. پیغام را توسط یک ترجمان هندی ترجمه کردند و تحقیقات در مورد وی آغاز شد و کشف شد که مصطفی ساغر یک جاسوس انگلیس است.

<http://historicalleys.blogspot.com/2012/10/the-indian-spy-in-turkey.html>

د پانو شمیره: له 135 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

" جزئیات قتل امیر حبیب الله خان در یکی از اخبار های کلکته بنام **The Englishman** - چنین نشر شد" : به نظر میرسد که حضور اعلیحضرت 27 میل دور تر از خلالت السراج در نزدیک جلال آباد سفر کرده بود از تاریخ 17 تا 20 فبروری در یک نقطه نه چندان مشهوری به نام کله گوش رسیده بود. وی در یک خیمه بزرگ و بسیار خوب محافظت شده به خواب رفته بود و خیمه ای وی توسط عساکری محافظت میشد که از لوا های مختلف عسکری انتخاب شده بودند. در درون این خیمه تنها حضور اعلیحضرت در یک قسمت آن بود و در قسمت دیگر آن 4 تا 5 غلام بچه ها موقعیت داشتند که هرکدام در محافظت نوبت میکردند. در حدود ساعت سه شب صدای فیر یک مرمی تفنگچه شنیده شد و موقعی که برادر و پسر بزرگ امیر با عجله داخل خیمه شدند آنها امیرحبیب الله خان را کشته شده در بسترش یافتند که با یک فیر مرمی در گوشش کشته شده است مرمی از طرف دیگر سر وی خارج شده بود ". در موقع این قتل امان الله خان پسر وی اداره عسکری و خزانه را در کابل بدست داشت و آوازه شد که وی این قتل پدر را سازماندهی کرده است. سرویس مخفی استخبارات روسیه بدون این که سندی ارائه کنند در اسناد خود قاتل را یک نفر هندوستانی بنام مصطفی ساغر معرفی کرده اند. مگر امان الله خان تصمیم گرفت که قاتل یک نفر بنام شاه علی رضا است و وی را اعدام کرد. ایرج بشیری در تبصره اجمالی خود در مورد افغانستان انگیزه های مختلف که عمده ترین آن قاتلان اجیر شده توسط انگلیس ها است را مطرح کرده است که باعث فرضیه های مختلف، دستگیری ها و اعدام ها مختلف شده است. اما انگیزه و هویت واقعی قاتل تا هنوز یک معما باقی مانده است. مگر افغان ها در این مورد شک های زیادی داشته اند که دست انگلیس ها در عقب این قتل بوده است.

<https://globalfaultlines.wordpress.com/2012/10/16/thealleys/-historic-maddy-by-turkey-in-spy-indian->

" 3 مصطفی ساغر یک هندوستانی بود که در انگلستان بزرگ شده بود. وی یک ایجنت انگلیس بود که به انقره برای قتل - مصطفی کمال آتاترک فرستاده شده بود. مصطفی ساغر خود را بنام یک مسلمان هندی معرفی کرده بود و کوشید که مصطفی کمال را متقاعد بسازد که وی سه ملیون پوند ستلینگ را که مسلمانان هند جمع آوری کرده اند برای کمک به حکومت انقره می آورد و میبوسید که کدام طریقه آسان است که وی این پول را انتقال بدهد. مصطفی ساغر با محمد عاکف شاعر مشهور و انقلابی ترکیه که سرود ملی ترکیه را نوشته است در یک خانه زنده گی میکرد. برای مصطفی ساغر مکتوب های زیادی از مصر، هندوستان و استانبول می آمد. برای محمد عاکف این یک اندازه عجیب بود و در یکی از روز ها محمد عاکف یکی از مکتوب های مصطفی ساغر را باز کرد و دید که صفحات خالی هم در این مکتوب موجود است. مکتوب توسط یک عالم کیمیا ترکی بنام اونی رفیق معاینه شد و معلوم شد که این صفحات خالی نه بود. در حقیقت در این صفحات ساغر با استفاده از رنگ نامرئی با ایجنت های انگلیس مکاتبه میکرد. در جریان تحقیقات مصطفی ساغر اعتراف کرد که وی با انگلیس ها کار میکرده است و وظیفه عملیات وی قتل مصطفی کمال بوده است. وی همچنان به قتل پادشاه افغانستان اعتراف کرد. بعد از محاکمه، به تاریخ 24 ماه می 1921 مصطفی ساغر در چهار راهی اولوس در مقابل تعمیر ولسی جرگه ترکیه اعدام گردید که مصادف بود با تاریخ تولد ملکه انگلیس.

<http://www.network54.com/Forum/248068/thread/1432071118/Mustafa+Sagir,+English+agent+who+was+hanged+on+Queens+birthday> " 4

از طرف دیگر، شواهدی موجود است که استخبارات عسکری بولشویک ها به انقره استخبارات تهیه و عرضه کرده اند. به صورت مثال روس ها به کمالیست ها در مورد مصطفی ساغر استخبارات داده اند. مصطفی ساغر یک جاسوس هندی الاصل برتانیایی در حلقه رهبری انقره نفوذ کرده بود. ساغر در سال 1921 دستگیر شد و بلاخره اعدام شد".
Bülent Gökay, *Soviet Eastern Policy and Turkey, 1920-1991: Soviet Foreign Policy, Turkey and Communism* (New York: Routledge, 2006), 31. _

برگرفته از ستون "نظر سنجی"

یک توضیح:

اسم: ف-فاضل محل سکونت: قاهره تاریخ: 23.01.2017
با عرض سلام به آقای احمد فؤاد ارسلا که از مقاله تحقیقی شان در ارتباط نقش مصطفی (ساغر) در قتل سراج

د پانو شمیره: له 136 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لوی

الملة و الدين استفاده کردم ، این نکته را قابل یاد دهانی می دانم که نام این شخص را یکی از شاهدان رویدادهای افغانستان در آن سال ها یعنی ظفر حسن متولد کرنال هند که از سال 1915 - 1922 و از 1933-1937 در افغانستان حضور داشت و از اشخاص مورد اعتماد محمد نادرشاه بود، نام این شخص را مصطفی صغیر نوشته است و ادعای او را در قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة والدين رد کرده است. در اسناد ارائه شده به زبان انگلیسی که آقای ارسلا لنک داده است (saghir) نوشته شده است که اگر صغیر خوانده شود شاید ، بهتر باشد.

امتنانیه:

اسم: سید عبدالله کاظم محل سکونت: کالیفورنیا تاریخ: 23.01.2017 :

محقق گرامی جناب ارسلا صاحب سلام با ابراز امتنان از لطف شما، خوشحالم که با ارائه اسناد مؤثق و استدلال قوی ادعای این کمترین را مینی بر دست داشتن انگلیس ها در توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملة تقویه کردید که با نوشته پرمحتوای شما دیگر هیچ شک و تردیدی در موضوع باقی نمی ماند. امید میکنم که در سائر موضوعات تاریخ کشور که زیر ابر های تاریک قرار گرفته و حقایق را از انظار پنهان داشته است، بتوانیم در پرتو دلایل و اسناد به روشنگری بیشتر پردازیم با ارادت

(پایان کتاب)

داکتر سید عبدالله کاظم

سن هوزه - کالیفورنیا

مورخ 23 جنوری 2017

د پانو شمیره: له 137 تر 137

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ